



سُفَر

مجلہ تحقیقی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

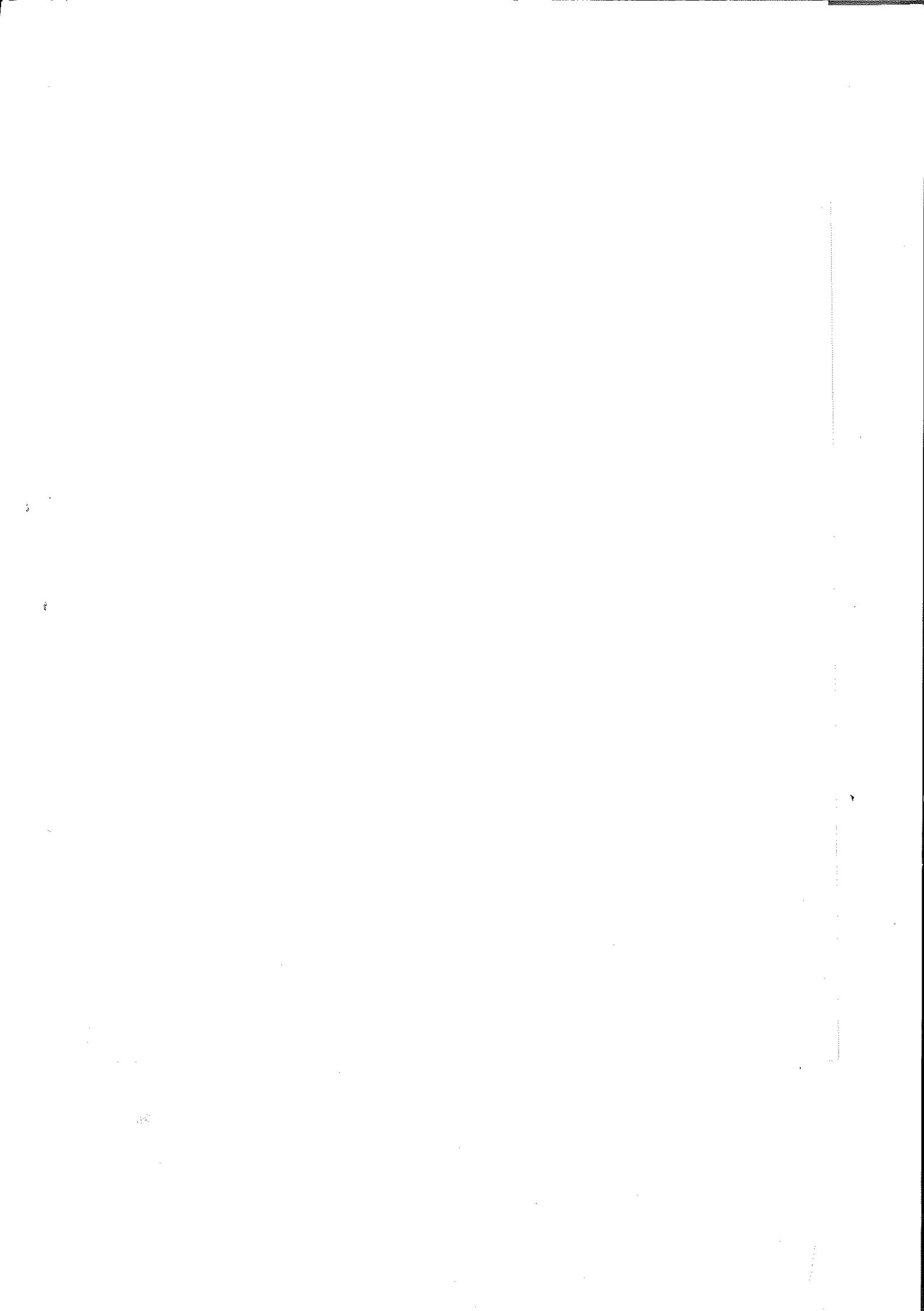
پیغمبر روزِ نور کے ساتھ میرے بھرم لے

کوئی انتہا نہ شو

گروہ زبان و ادبیات فارسی

دانشکرد و زبان دار عاہد

لاہور - پاکستان



سُفْيَنَه

مجلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان

ادبیات و فرهنگ فارسی

شمارهٔ ۴۰

۱۳۸۰ - ۱۳۸۶ ش

شماره استاندارد بین‌المللی: ۱۹۹۲-۳۱۹۸



گروہ زبان و ادبیات فارسی

دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاہ پنجاب

lahore. pakistan

سفینه

مجله تحقیقی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

شماره ۴-۵

۱۳۸۴-۱۳۸۵ ش

سرپرست: دکتر محمد سلیمان مظہر

رئیس فاکولتھ خاورشناسی

مدیر مسئول: دکتر معین نظامی

مدیر گروه فارسی

مدیران: دکتر نجم الرشید، دکتر محمد ناصر

دکتر محمد اقبال شاهد، دکتر سید محمد فرید

دکتر شعیب احمد، دکتر محمد صابر

حروف چینی: گل محمد خان

طراحی روی جلد: اویس سهروردی

چاپ و صحافی: محمد خالد خان مدیر چاپخانه دانشگاه پنجاب

۰ "سفینه" برای شناخت مسائل مهم زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی سالی یکبار منتشر می شود

۰ مقالات مندرج در "سفینه" صرفاً میان آرای نویسندگان است

۰ "سفینه" در ویرایش مقالات آزاد است

۰ استفاده از مطالب "سفینه" با ذکر منابع آزاد است

۰ مقالات ارسالی به دفتر "سفینه" برگردانده نخواهد شد

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی نشانی:

دانشگاه پنجاب، لاہور - ۵۴۰۰۰، پاکستان

تلفن: ۰۹۲-۶۲-۹۲۱۰۸۳۳

نامبر: ۰۹۲-۶۲-۷۳۵۳۰۰۰

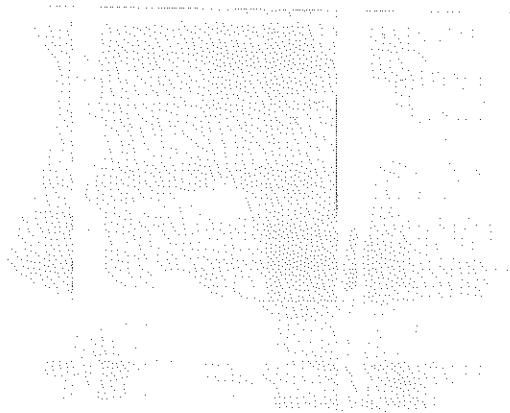
پست الکترونیکی: nasir.pu.pk@gmail.com

najampu@hotmail.com



فهرست مطالب

صفحات	مقاله نگار	عنوان مقاله
۱۸-۳	مرزا ملا احمد	۱- غزل سرای نامی فروغی بسطامی
۳۰-۱۹	پروفسور علی محمد مؤذنی	۲- زلف و موی معشوق در کار گاه خیال امیر خسرو دھلوی
۴۲-۳۱		۳- اصول عملی ذن بودیسم در هشت کتاب سپهری دکتر حمیرا زمردی
۶۲-۴۳	دکتر احمد موسی	۴- نگاه انتقادی به کتاب ماوراء الكلمة
۷۲-۶۳	دکتر قاسم صافی	۵- خدمات علمی و ادبی علامه غلام مصطفی قاسمی
۸۱-۷۳	محسن ذاکر الحسینی	۶- شیدا، متولی حریم صائب
۹۱-۸۲	دکتر ظہور الدین احمد	۷- تصحیح و تدوین نسخه های خطی در پاکستان
۱۰۸-۹۲	دکتر نسرین اختر	۸- مختصری درباره آثار امیر خسرو دھلوی
۱۲۲-۱۰۹	دکتر تحسین فراقی	۹- غالب شناسی در پاکستان
۱۴۸-۱۲۳	دکتر نجم الرشید / دکتر صابر	۱۰- تصحیح نسخه خطی خلدی نامه
۱۷۲-۱۴۹	دکتر سید محمد فرید	۱۱- مشتری رمز و ایما از ابو البرکات منیر
۲۱۰-۱۷۳	دکتر خضر نوشانی	۱۲- دیوان عطارد
۱-۶	دکتر محمد ناصر	۱۳- چکیده مطالب به انگلیسی



1

سخن مطییر

دیر بازی است که زبان شیرین فارسی در شبے قاره ریشه گرفته و قلوب و اذهان مردم این مرز و بوم را بالطفافت و سلاست و جزالت بیمانند خویش مسحور و مفتون ساخته و زبان و ادب محلی و تمدن و فرهنگ بومی را تا حد امکان ناپذیر به شدت تحت تأثیر گذاشته است.

در این مورد سخن بسیار است و صدھا مقاله و دھا کتاب در این عرصه پژوهش به جامعه دوستداران و طرفداران فارسی ارائه شده است. دانشگاه پنجاب نیز در پیش از یک قرن و ربع گذشته در نگهداری میراث پر ارزش نیاکان ما از جمله عارفان و دانشمندان و شاعران و نویسندها و احیای زبان از یاد رفته و به گرد فراموشی سپرده خدمات شایانی انجام داده است.

در آستانه هزاره سوم و اوایل قرن بیست و یکم میلادی گروه زبان و ادب فارسی با پشتونه گران سنگ برنامه های جدید و بی سابقه پژوهشی و علمی و ادبی و تدریسی را به راه انداخت که یکی از آنها اجرای مجله علمی پژوهشی "سفینه" بود. بحمد الله شماره چهارم و پنجم سفینه در دست دارد. در این مدت بسیار کوتاه از پژوهشگران نامدار و استادان بزرگوار، هم در داخل کشور عزیز و هم در خارج نه تنها با استقبال گرم رو برو شده بلکه دانشمندان ادب فارسی با ارائه مقالات ارزشمند علمی برای چاپ در سفینه، خود ما را مفتخر و

مديون و ممنون خويش ساخته اند و شماره حاضر نيز دال بر آن است. در حال حاضر سفينة، سالي يکبار چاپ و منتشر می شود، اما تلاش بر آن است که با ياري شما خوانندگان و دانشمندان در سالهاي آتيه در هر ترم جديد يعني پس از هر شش ماه شماره تازه اي دست شما را بپرسد. ايزد متعال يار و یاور ما باد.

دکتر نجم الرشید

دکتر محمد ناصر

مرزا ملا احمد

تاجیکستان

غزل سرای نامی فروغی بسطامی

چکیده

غزل بعنوان زیبا ترین و پر طرفدار ترین قالب شعر فارسی به حساب می آید. اشعار نفر و شیرین سخنواران بزرگی از جمله سعدی، مولوی و حافظ را نمی شود به فراموشی سپرد. فروغی بسطامی، شاعر قرن سیزدهم هجری در دوره قاجاری زندگی می کرده است. شعر این دوره مصادف است با آغاز نهضت مشروطیت و فروغی نیز مانند معاصرین خود از سعدی و حافظ پیروی کرده است. در مقاله حاضر ویژگی های مهم شعر فروغی مورد بررسی قرار گرفته است.

واژه های کلیدی: فروغی بسطامی، غزل، اندیشه، هنر، سعدی، حافظ
غزل که از لطیف و نفیس ترین انواع نظام فارسی بوده برای افاده احساس و اندیشه های رنگین و دلنشیں انسانی و انگیزش های گونا گون عالم باطنی او وسیله خیلی مناسب است در آثار سعدی و حافظ و کمال و جامی و سایر شعرای معروف به درجه بلند کمالات رسیده بود، با این همه غزل از رواج باز نماند و سیر تکامل و تحول خود را در عصر های بعد ادامه داده به ادبیات خلق های دیگر وارد شد تا امروز بار نگ و جلوه تازه عرض هستی می کند.

یکی از سخنواران ممتازی که در قرن ۱۳ هجری در اکتشاف و انتشار این نوع شایسته شعر سهم زیاد گذاشته است، فروغی بسطامی می باشد. فروغی سنتهای غزل سرایی سعدی و حافظ را ادامه داده قدرت و مهارت شاعری را

جهت انکشاف این نوع شعر خرج کرده است و نمونه های بهترین غزل زمان
خود را آفریده است.

غزلهای فروغی که قسمت کمی از آنها تا امروز باقی مانده است در
نهایت سادگی و لطافت آفریده شده مملو احساس و اندیشه های گوناگون
عشقی می باشد. مضامون و مطالب حیات دوستی و نوع پرور غزلیات فروغی
باعث انتشار وسیع اشعار او گشته در بین مردم تا جیک نیز شهرت زیاد پیدا کرده
اند. غزلهای دل آشوب فروغی نیز به گنجینه موسیقی تا جیکان "ششم مقام"
وارد شده از سروده های معحب و دلپسند مردم گشته اند.

میرزا عباس فروغی بسطامی در سال ۱۲۱۳ ق / ۱۷۹۸ م در خانواده آقا
موسی بسطامی که در سال ۱۲۱۰ ق از دربار آغا محمد خان قاجاریه تهمت
سخن چینی رانده شده در نجف سکونت اختیار کرده بود، به دنیا آمده است.
هنگام ۱۶ سالگی میرزا عباس پدرش وفات می کند و او بی پرستار ماند و با مادرش
عازم ایران می شود. نخست در ساری توقف کرده بعد همراه با عمویش
دوست علی خان که سمت خزینه داری شاه را به عهده داشت، وارد تهران
می گردد. میرزا عباس دو سال در تهران می ماند و طی این مدت عمویش او را به
دربار و خود فتحعلی شاه معرفی می نماید. برخی مولفان تا این آوان یعنی تا ۱۸ - ۲۰
سالگی بی سواد بودن میرزا عباس را تائید کرده اند (۲). احتمالاً از سبب نداشتن
امکان، او در مدرسه تحصیل نکرده باشد. هنگام در تهران بودن، او بطور خود
آموزی جداً به آموزش نظم گذشته فارسی به خصوص اشعار سعدی و حافظ می پر
دازد. از همین دوره او با تخلص مسکین به سروden غزل آغاز می کند.

فتحعلی شاه برای خدمت میرزا عباس را به نزد شجاع السلطنه که والی خراسان بود، می فرستد. والی خراسان او را بخوبی استقبال نموده و سمت منشی گری می دهد. حادثه مهمی که در این دوره در حیات میرزا عباس به وقوع شناسایی او با شاعر معروف قاآنی شیرازی بود. دوستی آنها با مرور سالها مستحکم شده تا آخر عمر شان این دوستی صمیمانه ادامه یافته است. میرزا عباس در پیروی دوستش قاآنی که تخلص خود را به مناسبت نام فرزند شجاع السلطنه اکنای قآن گرفته بود، به نسبت نام فرزند دیگر شجاع السلطنه فروع الدوله، تخلصش را به فروغی تبدیل می دهد.

فروغی مدتی در مشهد و کرمان زندگی کرده سپس به تهران می آید و خدمت را در دربار فتحعلی شاه ادامه می دهد. پس از وفات فتحعلی شاه شاعر از دربار دور شده به تصوف روی می آورد و به سلک وحدت وجود منصور حلاج پیروی می نماید. حلاج که از صوفیان معروف قرنهای سوم و چهارم بوده در تصوف رویه خاصی به وجود آورده بود، مقام انسان را خیلی بلند نموده به درجه خدائی "انا الحق" می رساند.

حسدان فروغی در حضور ناصرالدین شاه نسبت به شاعر بدگوئی نموده او را در پیروی به "انا الحق" عاصی می داند. از نقل دوست شاعر اسدالله قاجار معلوم می شود که شاه او را دعوت نموده خواسته است جزا بددهد ولی پاسخ لطف آمیز شاعر به سوال شاه باعث عفو او شده است: در حال زمین بوسه داد و جبهه بر خاک نهاد و معروض داشت که این سخن افتراء "محض و محض افتراء است. من از کجا و دعوی خدایی کجا؟ زیرا که هفتاد سال دویم حال به سایه خدا" (۳) رسیدم (۴).

تا چه اندازه صحیح بودن این قول حکم کردن مشکل است ولی از اطلاع همزمان و دوست دیگر شاعر رضا قلیخان هدایت معلوم می‌گردد که فروغی در سالهای آخر عمر دربار را ترک نموده است. هر چند او سبب "قبول ملازمت ننمودن" (۵) شاعر را نشان نداده است ولی تخمین می‌رود که یکی از علل اساسی آن ناساق^۱ گار بودن اندیشه‌های عرفانی و پیشو شاعر با نظر اهل حکمران زمان باید باشد— زیرا بی جهت نیست که میرزا ابراهیم نیشابوری پس از فوت شاعر به اعتقاد او شک آورده نوشته است:

در اعتقادش مردم بسی سخن گویند

همی ندام در کفر مرد یا اسلام (۶)

تاریخ فوت فروغی را اکثر مولفان تذکره‌ها بیست و پنجم ماه محرم ۱۲۷۴ هجری شماریده اند که صحیح به نظر می‌رسد. (۷)

فروغی در جوانی شعر گویی شروع نموده اشعار زیادی سروده است ولی از اشعار فراوان شاعر^۲ متاسفانه کم باقی مانده است. زیرا خود شاعر به ترتیب و تنظیم دیوان اشعارش^۳ مشغول نشده در آخر عمر دفترهای مسوده اشعارش را به دوستش اسد الله قاجار و صیت نموده است.

اسد الله قاجار^۴ که آن وقت به چاپ دیوان قرآنی مشغول بوده است از پیش از بیست هزار بیت اشعار فروغی که در اختیار داشته است، فقط پنج هزار بیت را انتخاب نموده به دیوان قرآنی علاوه کرده است. سرنوشت اشعار باقی مانده فروغی تا حال معلوم نیست. نسخات خطی و چاپی دیوان شاعر اساساً همان غزلهایی را در بر می‌گیرند که به دیوان قرآنی ملحق کرده شده اند.

آثار باقی مانده فروغی حالا اساساً از غزل عبارت است. دیوان منتخب شاعر که بارها در تهران به طبع رسیده است، ۳۱۸ - ۳۲۱ غزل را در بر می گیرد. فروغی استاد بی نظیر غزل سرای زمانه اش بوده به قول رضا قلیخان هدایت "در سیاق غزلسرایی مرتبه بلند داشته است" (۸)

موضوع مرکزی غزلیات فروغی نیز عشق و پیوسته به آن انگیزش‌های گوناگون باطنی انسان است. عشق از نظر شاعر آتش سوزنده‌ای است که پنهان کردن آن از امکان بیرون است. هیچ نیروئی نمی‌تواند سد آن باشد. او عشق را با همه رنج و مشقتها و تلحی و شیرینی‌ها گرمی و سردی هایش گرامی می‌دارد. عشق وسیله پخته شدن خام‌ها و آبدیده گشتن جوانان است. طبع و الهام شاعر از چشمۀ فیض بار عشق آب می‌خورند. شاعر همواره عاشق بودن را تلقین نموده عمری را که بدون عشق ورزی گذشته است باطل و بی حاصل می‌داند. عشق است که به روزگار انسان روح و صفاتی پختند آن را شیرین و زیبا می‌گرداند:

عمری که صرف عشق نگردد بطال است

راهی که رو بلوست ندارد ضلال است (۹)

عشق برای فروغی یکی از مهمترین وسایل تشكل و تکامل شخص است و هیچ واسطه‌ای جای آن را گرفته نمی‌تواند. از این رو شاعر بهره ور شدن از این وسیله رسیدن به کمالات را تشویق می‌نماید:

وجود آدمی از عشق می‌رسد به کمال

گر این کمال نیابی کمال نقصان است (۱۰)

در اکثر غزل‌های فروغی خوشی و خرمی، شادی و نشاط عالم عشق ترند

گشته حسن و جمال زیبای معموق، لحظات وصال و معاشقت با او تصویر

شده‌اند. حتی در غزلهایی که بیشتر به تصویر لحظات غم انگیز عشق امثال
جدائی و فراق از معموق، ناز و عشه و جور و جفای بار بی رحم، رنج و درد
عشق ناکامی و نامرادی‌ها، سر گردانی و بی سامانی‌های عاشق بخشیده شده
اند، کاملاً نو میدانه نبوده در ضمن آن تصویرها نیز گاهی شعله‌امید زبانه می‌زند.

در مرکز غزلیات فروغی نیز اساساً سیماهای عاشق و معموق قرار گرفته
کل مسائل در رابطه با آنها مطرح شده‌اند. معموق مظهر زیبائی و ملاحت بوده
حتی زیبا ترین اشیاء و پدیده طبیعت در نزد حسن و جمال دلفرب او ارزشی
ندارند. ماه "غلام رخ زیبای" اوست و "سر و کمر بسته" "قامت بالا یش" (۱۱)
هر عضوی‌دن او در حد کمال زیبائی قرار گرفته با هم زیبائی بی همتای او را به
جلوه می‌آزند. ولی معموق هر چند ظاهرآ خیلی زیباست ولی باطنآ نسبت به
عاشق ستمگر و جفا کار بی رحم و بی شفقت و بی وفا و سنگدل است:

بیداد گرنگاراتا کی جفا توان کرد؟

پا داش آن جفاهایک ره وفا توان کرد (۱۲)

شاعر در هر مورد زیبائی حسن و جمال معموق را تأیید کرده در راستای آن
از ناسازگاری خصلت و رفتارش شکایت می‌نماید و از معموق هماهنگی
زیبائی ظاهری و باطنی را درخواست می‌کند. برخلاف معموق در غزلیات
فروغی عاشق خیلی صادق و با وفا است و در راه عشق استوار و متین بوده از
نابرابری و مشکلات نمی‌هراشد ولی از معموق زیبایش بیشتر به جای وفا جفا

می‌بیند:

هرچه کردم بره عشق وفا بود وفا

و آن چه دیدم بمکافات جفا بود جفا (۱۳)

با اینهمه عاشق روح افتاده و نومید نیست زیرا او بعد رنج و عقوبت

نهایت کامگار و موفق خواهد شد از پی رنج راحت و از پی فراق وصال می رسد:

زهراجل چشیده ام تلخی مرگ دیده ام

تا زلبت شنیده ام قصه ناشنیده را (۱۴)

در غزلیات فروغی عاشق همچنین رند لا ابالي بی بال است و هر چند

باده پرستی را شعار خود قرار داده است ولی انسان با ایمان و خوش بین است:

من مست می برسنم من رند باده نوشم

ایمن ز مکر عقلم فارغ ز قید هوشم

من با حضور ساقی کی توبه می نمایم

من با وجود مطرب کی پند می نیوشم (۱۵)

برای رند فروغی باده و سیله رهائی از جور و جفای زمانه و رسیدن به

اصل الٰهی است:

می گساران فارغند از فتنه دور زمان

کس حریف آسمان جز گردش پیمانه نیست (۱۶)

در غزلیات باقی مانده فروغی آهنگهای اجتماعی و اخلاقی خیلی کم

به نظر می رسد. ولی در ضمن عشقی های او بعضًا شکوه و اعتراض او را نسبت

به زمانه و اهل حکمران دوره مشاهده کردن ممکن است:

یک طایفه را بهر مکافات سر شتند

یک سلسه را بهر ملاقات گزینند

یک فرقه به عشرت در کاشانه کشادند

یک زمرة به حسرت سرانگشت گزیدند (۱۷)

در غزلیات فروغی انسان مقام والا دارد شاعر در هر مورد خصلتهاي

حmine را استاييش نموده قبل از همه انسان بودن را ترغيب می کند:

در ميکده خدمت کن بي معركه سلطان باش

فرمانبر ساقى شو فرمانده دوران باش

سر چشممه حيوان را نسبت به لبsh کم کن

از عالم حيواني بيرون رو و انسان باش (۱۸)

از مطالعه و بررسی اشعار فروغی چنین نکته به نظر می رسد که شاعر هم

در بيان موضوع و مطلب هم در تصوير سازی و آفريدين صورخيال هم در سبك و

كار برد تعبيرو عبارات به شاعران قرنهاي پيشين پيروي نموده است. او نيز بمثل

ساير نمایندگان جريان (نهضت) "باز گشت ادبي" به سکهای پيشين ادبي به خصوص

به سبك عراقي روی آورده است. چنانکه ذكرش گذشت فروغی قبل از همه به

استادان بي نظير غزل سرائي سعدی و حافظ شيرازی پيروي كرده است. ولی اين

پيروي از پيروي سنتي تفاوت دارد. اگر شاعران در اشعار جوابي و تبعات يا

نظيره هاي خود به شاعران مورد پيروي قرار گرفته اشاره نمایند و يا بيتی يا

مصرعي را از آنها اقتباس آرند در غزلیات فروغی اين حالت خيلي کم به نظر

مي رسد. هدف فروغی به مثل شاعران نظيره سرا جواب گفتن به غزلهاي معيني

نبوده است. ولی در غزلیات او اكثراً در بيت و فقره هاي جداگانه هماهنگي

زيادي را از لحظه شكل و مضمون، صورخيال و تصويرها، تعبيرو توصيفها با

اشعار سرآمدان نظم فارسی مشاهده کرده ممکن است -

عمومیت و همانندی غزلیات فروغی با غزلیات حافظ قبل از همه از سیمای اساسی اشعار آنها رند شروع می شود - رند فروغی نیز بمانند رند حافظ عاشق بیاک، صادق ووفا دار بوده و به خوش گزاری وقت میل دارد - ولی همچون فرد اجتماعی آنها از هم تفاوت دارند - رند حافظ همچنین فرد عصیانگری است که به ناسازگاریهای زمانه اعتراض می کند و از پی بهبودی و بازسازی جامعه است - رند فروغی اساساً عاشق است و فارغبال و فرد فعل جامعه نیست - یعنی فروغی تنها جنبه های جداگانه آثار حافظ را ادامه داده است - این تفاوت را در مثال یک بیت هم نشان دادن ممکن است - فروغی در ضمن غزلی نوشته است :

روز تاریک و شب تیره و اقبال سیاه

همه زان خال و خط و طرء مشکین دارم (۱۹)

بیت مذکور بی اختیار بیت مشهور حافظ را به یاد می آورد:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل

کجا دانند حال ما سبکساران ساحل ها (۲۰)

در مصراع اول هر دو بیت سه حالت مشکل و سخت طبیعت و زندگی تصویر شده است که رند شاعران با آنها رو برو شده است - در مصراع دوم فروغی زود جواب این مشکلات را بیان می کند و معلوم می شود که منشاء آن حسن معشوق بوده است ولی در بیت حافظ پاسخ آشکارا دیده نمی شود - یعنی آن مشکلات بیشتر از ناسازگاری زمانه از روزگار نا آرام دور سر چشمde

می گیرد. از همین یک بیت هماهنگی و تفاوت فردیت خلاصه حافظ و فروغی را درک کردن ممکن است.

تأثیر آثار حافظ به فروغی با راه و وسائل گوناگون ظهور می کند.

فروغی از غزلهای حافظ مصراعی یا یتی را اقتباس نکرده است ولی در اکثر غزلهای او معنی و مضمون بیتهای جداگانه اشعار حافظ و تصویرهای حافظانه را مشاهده می توان کرد مثلاً در بیت زیرین:

گر مکرر سخن تلخ بگوید معشوق

عاشق آنست که این نکته مسلم دارد (۲۱)

تعییر و عبارات و معنی بیت زیرین حافظ احساس می شود:

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی

هیچ عاشق سخن تلخ به معشوق نگفت (۲۲)

با خود بیت دیگر فروغی:

تا جوان گردد فروغی در جهان پیرانه سر

تازه کن عهد کهن با مه جین تازه ای (۲۳)

بیت مشهور حافظ را به خاطر می آورد:

گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر

تا سحرگه ز کنار تو جوان بر خیزم (۲۴)

در دیوان فروغی بیت و فقره های شعری که در آنها تصویر و تعییر های حافظانه و معناهای غزلیات او جای دارند فراوان بوده حالا با ذکر چندی از آنها اکتفا می کنیم:

گفتن نبود قاعده عشق و گرنه

هم نکته طرازم من و هم قافیه گویم (۲۵)

بیگانه رحمت آورد بر زحمت دل ما

کی آن قدر تطاول بر آشنا توان کرد (۲۶)

ساقی انجمن شد شوخ شکر کلامی

کز دست او بصد جان نتوان گرفت جامی (۲۷)

از مثالهای فوق هم بی بردن آسان است که فروغی اشعار حافظ را خیلی عمیق درک کرده سر مشق خود قرار داده است. زیرا پیروی فروغی به حافظ ظاهری نبوده از روی طلبات نظریه نویسی سنتی بررسی کردن آن امکان نا پذیر است.

چنین حالت را در پیروی فروغی به استاد دیگر غزل سعدی شیرازی هم می توان مشاهده کرد. میان غزلیات فروغی و سعدی نیز عمومیت و هماهنگی زیادی از لحاظ مضمون، تصویر، تعبیر و عبارات و امثال اینها به نظر می رسد. ولی پیش از همه هماهنگی غزلیات این دو شاعر در سادگی اسلوب نگارش آنها می باشد. در غزلهای فروغی هم معنی و تصویرهای ابیات مشهور سعدی دچار می آیند. برای مثال بیت زیر فروغی را از نظر بگذرانیم:

شب گذشته کجا بوده ای که چشمان ت

هنوز هست و خراب از شراب دو شین است (۲۸)

هماهنگی بیت مذکور با این بیت مشهور سعدی آشکار است:

دوش ای پسر می خورده ای چشمت گواهی می دهد

باری حیرفی جو که او مستور دارد را زرا (۲۹)

در بعضی غزلهای فروغی و بیت‌های جداگانه آنها مضمون و تصویر

های اشعار حافظ و سعدی و خصوصیت‌های اسلوبی آن دو غزل سرای بزرگ را در

آمیختگی و امتزاج مشاهده کردن ممکن است. بیت زیرین یکی از غزلهای

فروغی می‌تواند گویای روشن آن گردد:

تا دامن قیامت از سرو ناله خیزد

گردد چمن چمانی آن قامت رسارا (۳۰)

مصراع اول بیت مذکور معنی و تصویر مطلع یکی از غزلهای سعدی را به یاد می

آورد:

بگذار تابگریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد (۳۱) روز و داع یاران

مصراع دوم بیت مذکور فروغی بیت از ایات حافظ هماهنگ است:

دل می رود ز دستم صاحبدلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا (۳۲)

با این منوال فروغی غزلیات سعدی و حافظ را خیلی عمیق آموخته است و سبک

غزل سروائی او هم اساساً در همین زمینه تشكل یافته است.

یکی از خصوصیت‌های مهم سبک غزلیات فروغی بدون تردید سادگی و

لطافت آن است. این سادگی هم در مضمون و محتوی و هم در تصویر و

صور خیال، هم در طرز نگارش و بیان و به عبارت دیگر از معنی و مطلب تا

کلمات و آهنگ شعر او ظاهر می‌شود. شاعر سعی کرده است که مضمون و مطلب را در نهایت سادگی و خوش آهنگی افاده نماید. از اینجا است که بعضی غزلهای او سروده‌های مردمی را به یاد می‌آورند:

مرا با چشم گریان آفریدند	ترا بالعل خندان آفریدند
جهان را تیره رو ایجاد کردند	ترا خورشید تابان آفریدند
پریشان زلف تو تا جمع گردد	دل جسمی پریشان آفریدند
فروغی را شبی پروانه کردند	که آن شمع شبستان آفریدند (۳۴)

تشبیه و استعاره‌های فروغی نیز با سادگی و لطافت خود ممتاز بوده اکثراً مادی و محسوس می‌باشد:

دی بر هش فکنده ام طبل سر شک دیده را
در کف دایه داده ام کودک نور سیده را (۳۵)

اندوه تو شدوارد کاشانه ام امشب
مهران عزیز آمده در خانه ام امشب (۳۶)

فروغی در آفریدن صور خیال و تصویرهای ساده و لطیف از صنایع دیگر بدیعی مثل تضاد و مقابله، تجذیس و ترصیع، تکرار و تلمیح خوب استفاده کرده است مثلاً صنعت لفظی تجذیس که عادتاً برای سخن بازی استفاده می‌شود در بیت زیر فروغی به موقع آمده سادگی و لطافت معنی و بیان را افزوده است:

شب که در حلقة ما زلف در آرام نبود
تابه نزدیک سحر هیچ دل آرام نبود (۳۷)

زیان غزلیات فروغی نیز قبل از همه با سادگی امتیاز دارد. در اشعار شاعر کلمات و عبارات مشکل، مفاهیم و اصطلاحات علمی تقریباً به نظر نمی‌رسد. ولی ضرب المثل و مثالهای مردمی خیلی زیاد بوده جهت تأیید اندیشه و احساس شاعر خدمت کرده‌اند. چنانکه در بیت زیر:

منعم ز سیر صورت زیای او مکن

از حالت گرسنه خبر نیست سیر را (۳۸)

فروغی بسطامی چون سایر نمایندگان جریان "بازگشت ادبی" سادگی را برخلاف مشکلی و پیچ‌پیچ سبک‌هندی خصوصیت اساسی غزلیات خود قرار داده در رهاییدن شعر فارسی از مغلق بیانی و برگردانی لطافت و فصاحت پیشینه آن سهم بزرگ گذاشته است.

پاورقی:

- ۱ - هرچند در ایران دیوان غزلیات فروغی بسطامی بارها به طبع رسیده است ولی متاسفانه احوال و آثار او هنوز مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است.
- ۲ - از جمله اسدالله قاجار سواد خواندن و نوشتن نداشتن فروغی را تائید کرده است ولی ابراهیم صفائی بدون ذکر مأخذ در نجف تحصیل ابتدائی گرفتن فروغی را ذکر می‌نماید. (رجوع شود به ابراهیم صفائی، نهضت ادبی ایران در عصر قاجار، تهران، چاپ دوم بدون ذکر سال نشر، ص ۸۸.)
- ۳ - منظور از "سایه خدا" شاه است.
- ۴ - فروغی بسطامی، دیوان کامل، به کوشش حسین نخعی، تهران،

- ۱۱ - مقدمه، ص ۱۱

- ۱۴ - همانجا، ص

- ۶ - بحی آریان پور، از صباتایما، جلد اول، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۱ ش ص ۸۴.
- ۷ - در "مجمع الفصحا" سنه در گذشت فروغی ۲۰ محرم ۱۳۳۳ هجری ثبت شده است که به نظر ما اینجا سهو از جانب کاتب یا ناشر رخ داده است. زیرا خود هدایت سال تولد شاعر را ۱۲۱۳: دانسته است.
- رجوع شود: رضا قلیخان هدایت، مجمع الفصحا، جلد ۲، تهران ۱۳۴۰ هجری ص ۸۲۹.

- ۸ - همانجا

- ۹ - تا ۱۹۵۶ فروغی، دیوان کامل، ص ۸۶۰۵۶، ۱۳۰۰۹، ۱۷۰، ۹۰، ۳۷، ۳۶، ۳۳، ۳۲، ۳۱

- ۱۱۸، ۱۳۷

- ۱۰ - حافظ شیرازی، دیوان، تهران، چاپ دهم، ۱۳۵۷ ص ۱۸.
- ۱۱ - فروغی، دیوان کامل، ص ۶۶
- ۱۲ - حافظ، دیوان، ص ۷۱
- ۱۳ - فروغی، دیوان کامل، ص ۳۲۱
- ۱۴ - حافظ، دیوان، ص ۲۴۲

- ۲۵ - ۲۶، ۲۷، ۲۸ - فروغی، دیوان، ص ۱۴۸، ۹۰، ۱۹۳، ۵۳.

- ۲۹ - سعدی شیرازی، کلیات، از روی نسخه تصحیح کرده محمدعلی

فروغی، بدون ذکر سال نشر، تهران، ص ۵۲۱.

- ۳۰ - فروغی، دیوان کامل، ص ۳

۳۱- در متن کلیات چاپ مذکور "گریه" آمده است، بنظر ما "ناله" که در

بعضی نسخه ها ثبت شده است صحیح تراست.

۳۲- سعدی، کلیات، ص ۶۴۴-

۳۳- حافظ، دیوان، ص ۳۱-

۳۴- فروغی، دیوان، ص ۹۲، ۹۰، ۲۰، ۴۰، ۱۰، ۱۹-

پروفیسر علی محمد مؤذنی

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران، ایران

زلف و موی معشوق

در کار گاه خیال امیر خسرو دهلوی

چکیده

در میان تصویر سازی گونا گون امیر خسرو از پیرامون خود به توصیف زلف، مو، طرّه و گیسوی معشوق پرداخته و با قدرت خیال شگفت انگیز خود، تصاویر بدیع و دل انگیز آفریده و پیش چشم خوانندگان آثارش داشته است. هر چند پاره ای از این تصاویر، قبل از او هم در آثار پیشگامان شعر فارسی کاربرد داشته است، در کار گاه خیال امیر خسرو طرحی نو به خود گرفته و با جمالی دیگر جلوه گر شده است، نگارنده در این مقاله به برخی از ترفندهای شاعرانه، و هرمندانه امیر خسرو در غزلیاتش اشاره می کند.

کلید واژه: طرّه، مشک، موی، زلف، دل، پریشانی.

مقاله:

خسرو دهلوی که در ادبیات ایران به نام امیر خسرو معروف است، فرزند امیر سیف الدین دهلوی از ترکان ساکن دهلي است. امیر خسرو در سال ۶۵۱ هجری در پیالی به دنیا آمد. هنگامی که به سن تمیز رسید پدرش او را به مکتب فرستاد، آما وی به جای خواندن و نوشتن به شعر گفتن پرداخت. از کلام

امیر معلوم می شود که در عربی متبحر بوده است. اگرچه تذکره نویسان بدان اشارت نکرده اند اما آنچه قطعی است آن است که او در سن ۱۵ تا ۲۰ سالگی از تسامم علوم و فنون عصر خود آگاه بود. باید گفت که در سرزمین هند از شش صد سال باین سوی کمتر کسی به جامعیت امیر خسرو توان یافت. در ایران و ممالک عثمانی هم در طول مدت هزار سال اگر کسانی بدین جامعی و دارای این همه کمالات و هنر های گونا گون پیدا شده باشند، انگشت شمار و تعداد آنان شاید از پنج و شش تن تجاوز نکند و شبی نعمانی می نویسد، فردوسی، سعدی، انوری، حافظ، عرفی و نظیری بی شبه کی و جم اقلیم سخن می باشند، لیکن حدود حکومت هر یک از آنها محدود به اقلیمی خاص بوده و از آن تجاوز نمی کند ... مثلاً سعدی دست به قصیده نتواند زد، انوری به مثنوی و غزل آشنا نیست، حافظ، عرفی و نظیری از دایرهٔ غزل نمی توانند به خارج قدم بردارند. لیکن در جهانگیری خسرو، غزل، مثنوی، قصیده، رباعی، همگی داخل می باشند و بخش های کوچک سخن هم از قبیل تضمین، مستزاد، صنایع و بدایع و آن به قدری است که از شمار خارج می باشد.

از لحاظ تعداد اشعار هم بخواهید، احدی به او همسری نمی تواند کرد. اشعار فردوسی کم و یش شصت هزار بیت است. صائب شاید زیاده از یکصد هزار بیت شعر ندارد، اما خسرو، کلامش بر چند صد هزار بیت است. در اکثر تذکره ها، نوشته اند که شعر امیر خسرو از سیصد هزار بیت بیشتر و از چهار هزار بیت کمتر است.

پدران امیر خسرو به روزگار سلطان شمس الدین محمد مرتبه امارت داشته اند و امیر سیف الدین محمود، پدر امیر خسرو که مهتر قبیله خود بود در

عهد سلطان محمد تغلق شاه که ولایت دهلي داشت در جنگی که با کفار نموده بود، مقام شهادت یافت و امير خسرو جانشين پدر گشته و خود به امارت رسیده است. خسرو را در مرح سلطان علاء الدین محمد و اولاد او قصاید و تصانیف زیبایی است و لیکن بنا بر قول دولتشاه سرانجام از ملازمت سلطان دست باز داشته و به اهل حق مشغول گشته است و دست ارادت به دامن تربیت و ترشیح عارف بزرگ شبے قاره نظام الدین اولیاء زده و در کشف حقایق مقامی عالی یافته است. چه بارها بر زبان این عارف بزرگ رفته است که روز حشر امیدوارم که مرا به سوز سینه این ترک بچه بخشنند و خسرو مال بسیار و اسباب بی شمار در قدم شیخ ایثار نمود و کتاب خمسه را به اشارت شیخ به نظم در آورد.

آتش عشق ازلی که خرمون وجود خسرو را مشتعل ساخته با تصاویر دل انگیز در همه آثار او به چشم می خورد. تصویر سازی او در شعر فارسی از جمله موضوعاتی است که کمتر بدان توجه شده است و نگارنده برآن است که برخی از آن تصاویر دلپذیر را به عنوان مثال ذکری داشته باشد. و آن تصاویر و مضامین زیبا و روح بخشی است که درباره مو، زلف، گیسو، طرّه و ... با روح بلند شاعرانه خود ساخته و پیش چشم خوانندگان آثارش داشته است.

به قول شبی نعمانی، یکی از اعتراض های واردہ بر شعر مشرق زمین این است که در اشیای خاص مثل قلم، کاغذ، کشتی، دریا، صراحی، جام یا در میوه جات و گلهای گوناگون نظم های مسلسل و طویلی یافت نمی شود که صورت این اشیاء را در نظر محسّم سازد. امير خسرو این نقص سخن سرایی شاعران مشرق زمین را به اصلاح آورده، نه تنها در قران السعدین که بیشتر دست

به اینگونه نظم‌ها زده و منحصراً خواسته است نمونه‌ای از این نوع سخن ارائه نماید، چنانکه خود می‌فرماید:

کز دل دانشده حکمت پناه	بود در اندیشه من چندگاه
جمع او صاف خطابش دهم	چند صفت گویم و آبش دهم
سگه این ملک به خسرو دهم	طوز سخن را روشی نو دهم
تاشن‌شانم، نشینم زیای	سگه خود زین فن اندیشه زای
کان دگری را بدل آید که چون	وصف نه زانگونه شد از دل برون

او نام این نوع سخن را "وصف نگاری" نهاده و آن نامی است نهایت

درجه موزون(۱)-

امیر خسرو علاوه بر بکار گیری صنایع شعری چون دیگر شاعران از خود استادی نشان داده است، در التزام چند صنعت بر جسته شعری در یک بیت و حتی در یک غزل قدرت و ابتکار خود را به نمایش گذاشته است. نمونه راغزی که متضمن چند مراعات نظیر، چند لف و نشر، چند رد العجز علی الصدر، است

به استشهاد آورده می‌شود:

یکی سواد و دوم نقطه و سیم مکتوب	زهی نموده از آن زلف و عارض رخ خوب
یکی بلا و دوم فتنه و سیم آشوب	سواد و نقطه و مکتوب اوست بر دل من
یکی مراد و دوم مونس و سیم مطلوب	بلا و فتنه و آشوب او بود مارا
یکی جد او دوم غالب و سیم مغلوب	مراد و مونس و مطلوب هر سه از من شد
یکی غلام و دوم دولت و سیم مرکوب	جدا و غالب و مغلوب هر سه باز آید
یکی حضور و دوم شادی و سیم محبوب	غلام و دولت و مرکوب با سه چیز خوش است
یکی شراب و دوم ساقی و سیم محبوب (۲)	حضور و شادی و محبوب من بود خسرو

از خیال بندی های شاعرانه در تشبیه دهان معشوق آن بوده است که
دهان را به نقطه یا نقطهٔ موهمه مانند می کرده اند:
کردی به خنده نقطهٔ موهمه را دونیم ای مبطل کلام حکیمان دهان تو

به نظر ندیده ام من اثر دهان تنگ اگرت بود دهانی، اثری نمای مارا (۳)
اما امیر خسرو در بیتی که مصراع اول آن زلف معشوق را غارتگر دینها
دانسته، در مصراع دیگر دهان معشوق را به گمان مانند کرد، که به طور کلی
یقین هارا برطرف می کند که تناسب تمام دو مصراع را در بی دینی، گمان، رفع
یقین به زیائی القامی کند.

ای زلف چلپای تو غارتگر دین ها وی کرده گمان دهن رفع یقین ها (۴)
حدیث یا ضرب المثل معروف "الفتنة نائمة لَعْنَ اللَّهِ مَنْ أَيْقَظَهَا" یعنی
فتنه خواهد است خداوند لعنت کند کسی که فتنه را بیدار سازد. مورد
استشهاد امیر خسرو در تصویر سازی موی محظوظ واقع شده است و این مسئله
ییان گر آن است که خسرو در عربی مهارت کافی داشته است:
صبا گردی از آن زلف دوتا خواست به هر سو بوئی از مشکخت خواست
بلای خفته سر برداشت گوئی مرا موی کزان زلف دوتا خواست (۵)
گاهی امیر خسرو در غزلی که ملتزم به مو و طره است تصویر سازی
زیبایی با انواع تشبیهات ارائه نموده است که در نوع خود بی نظیر است:
ای سبزه دمانیله به گرد قمر از مو سر سبزی خط سیهٔت سر به سراز مو
مویی است دهان تو و در موی شکافی هنگام سخن ریخته لؤلؤی تو از مو

کس موی میانت نکند یکسر مو فرق
تا ساخته ای موی میان را کمر از مو
سیرون ز خیال تو که ماننده مویی است
کس برتن سیمینت نبندد اثر از مو
جز عارض سیمین تو بر طرّه شبرنگ
هر گز نشنیدیم طلوع قمر از مو
بر طرف بناگوش تو آن طرّه مشکین
صد سلسله انگیخته بر یکدگر از مو
خسرو که به وصف دهنست موی شکافیست
یک نکه نگوید ز دهانت مگرازمو (۶)

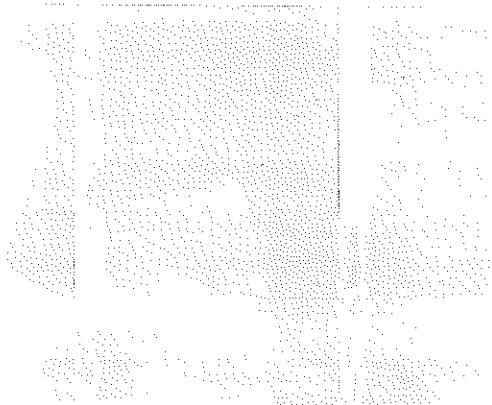
شاعر طرّه را در سیاهی به شب تشبیه نموده و طلوع ماه را در عارض
سیمین معشوق دیده و فرموده است:

جز عارض سیمین تو بر طرّه شبرنگ هر گز نشنیدیم طلوع قمر از مو
طرّه که موی جلو پیشانی باشد حلقه وار بر طرف بناگوش معشوق به بوی خوش
مشک دلربای مانند می کند، این مضمون دل انگیز را در بیتی چنین بیان کرده است:
بر طرف بناگوش تو آن طرّه مشکین صد سلسله انگیخته بر یکدگر از مو

بریدم زلف او را سر، که هنگام پریشانی

شهادت گوید آن زاهد چو دید آن کافرستان را (۷)

شاعر، زلف را که جمع است در مقابل پریشان آورده، چون زلف سیاه
است و کافرنیز از نظر مسلمان دل سیاه است می گوید که آن کافر را سر بریدم
که وقتی زاهد آن کافرستان را دید گواهی بدهد که من همه کافران را سر بریده ام.
اصل مضمون از عنصری است آنها که نظامی عروضی گفته، سلطان یمین الدّوله،
مردی دین دار و متّقی بود و با عشق ایاز بسیار کشتی گرفتی، تا از شارع و منهاج
حریّت قدمی عدول نکرد. شبی در مجلس عشرت بعد از آنکه شراب در او اثر



کرده بود و عشق در او عملی نموده به زلف ایاز نگریست، عنبری دید ببروی ماه
غلتان، سببلی دید بر چهره آفتتاب پیجان، حلقه حلقه چون زره، بند بند چون
زنگیر، در هر حلقه ای هزار دل، در هر بندی صد هزار جان، عشق عنان خویشتن
داری از دست صبر او بربود و عاشق وار در خود کشید، محتسب آمنا و صدّنا
سر از گریان شرع برآورد و در برابر سلطان یمین الدّوله با یستاد و گفت: هان
محمد عاشق را با فسق میامیز، و حق را با باطل ممزوج مکن، که بدین زلت،
ولایت عشق بر تو بشورد و چون پدر خویش از بهشت عشق بیفتی و به عناد
دنیای فسق درمانی، سمع اقبالش در غایت شنایی بود. این قضیّت مسموع
افتاد. ترسید که سپاه صبر او بالشکر زلفین ایاز بر نیامد، کارد بر کشید و به
دست ایاز داد که بگیر و زلفین خویش را بیر، ایاز خدمت کرد و کارد از دست او
بستد و گفت: "از کجا برم؟" گفت: از نیمه، ایاز زلف دو تو کرد و تقدیر
بگرفت و فرمان به حای آورد و هر دو سر زلف خویش را پیش محمود نهاد (۸) -
همان نظرور که گفته شد اصل مضمون از عنصری است و لیکن خسرو بدان لباسی
نو پوشانیده و با تعبیری دلپذیر و زیبا با اوضاع اجتماعی آن روز سرزمین هند بیان
کرده است.

چو مشک ما همه کافور شد از سردی علم جوانان را مادل سرد شد کو آن جوانی ها (۹)
مشک: محرك و خوشبو است و از نافه آهو به دست می آید. کافور سفید رنگ
است و ضد مشک. یعنی سردی آور است و مزاج را سردی می دهد. شاعر می
گوید، گرمی ما همه برسد مزاجی تبدیل شد و حرارت عشق در وجود ما به
سردی گراید و شهوت مرد. جوانی از مادل سرد شد و حالت خمودی یافت و

دروه شباب و جوانی از ما مکدّر و دلسوز شد. آن شور و نشاط های روزگار

جوانی به کجا رفت؟ مراد آن است که می گوید در عین جوانی پیر شدم:

به خیال سر زلفت خبر از خواب ندارم

(۱۰) چه دراز است شب، و که سیه روی چنین شب

تا به یاد سر زلف تو هستم، خواب ندارم شب استعاره است از زلف

معشوق که آن نیز سیاه است، به دعا می گوید که چنین شب سیاه روی ترشود

یعنی زلف تو که مضمونی است بسیار زیبا و کم سابقه.

دل عشاق در پیچ و تاب موی معشوق گرفتار است و کمند گیسوی

محبوب هر لحظه هزاران دل را صید کرده و به دام خود کشیده است و این

مضمونی است که امیر خسرو به کرات در غزلیات به استخدام گرفته است:

زینگونه ضعیف از من در زلف تف آویزم

(۱۱) مشاطه به جای مو، در شانه کند مارا

پرده عاشقان درد پرده کند چو روی را

(۱۲) هر طرفی دلی فتد شانه کند چو موی را

جانانه رفتني است چو دل ها زلف تو

(۱۳) چندین گره چه می زنی آن زلف سُست را

به هر مو زلف تو دارد دو صد دل

(۱۴) چه دزدی پر دلی نامهر بانست

مبادا بگسلد یک مویت ار چه

(۱۵) جهان آویخت در یک تار مویت

یک مسوی ترا هزار دام است

(۱۶) یک روی ترا هزار نام است

دل زمن دزدید و سرتا پای او حستم نبود

(۱۷) زیر زلفش بود و در آنجا گمان من نرفت

به خم کمند زلفت همه عالم اندر آمد

(۱۸) به چه سان رهم زندت به کجا روم زدست

به شانه شست تو می بافت زلف چون زنجیر

(۱۹) مگیر سخت که دیوانه ایست چند آنچا

دلهاست در زلفت اگر شانه کنی آهسته تر

(۲۰) در زیر این مو نا گهان خونی چکد از هر خمی

تن عاشق را در لاغری و درد فراق و معشوق را گاهی در زیبائی و ظرافت

به مسو تشییه می کنند و از این رهگذر بسیاری از صور خیال شاعران به زیبائی در

ادب فارسی راه یافته است، امیر خسرو نیز با هنرمندی و ذوق خود این مضمون

را چنین بیان می کند:

من ز جورت مو شدم و ز آه من جز میان، چیزی نشد لاغر ترا (۲۱)

به تن چو تار موت نهی ارد و صد جهان غم ندهم به هیچ حالی دو جهان به تار موت (۲۲)

امیر خسرو با بکار گیری وجه شبه مرکب تصاویر زیبائی از زلف و دل

های گرفتار در آن آفریده که در نوع خود کم نظیر است. دل های خونین را به

چراغ افروخته در سیاهی زلف تشییه کرده است که تلقیق این دو تصویر ذهن را

برای دریافت معنی به تکافو و می دارد:

صد دل اندر زلف شب گون سوخته است

گوئیا در شب چراغ افروخته است

هر که او سودای زلفت می‌پزد

(۲۳) عود را چون هیزم تو سوخته است

یقرارم کرد زلف ییقرار کافرت

(۲۴) ناتوانم کرد چشم حادوی افسونگرت

شاعر صفت بیقراری به زلف معشوق داده، گوید: زلف نا آرام تو مرا

بیقرار و بی تاب کرده آنگاه صفت کافری را بدان افروده، می گوید: زلف سیاه تو

که نا آرام است مرا بی تاب داشته است و به چشم نیز صفت حادو گیری داده

است که افسونگری کار اوست.

شناسای و طبقه بندی صور خیال امیر خسرو در زمینه مورد بحث با توجه به حجم

کثیر آثارش، مستلزم صرف وقت کافی است، لذا به عنوان نمونه در این فرصت

پیش آمدۀ تنها به ذکر نمونه هایی از آن بسته شد.

نتیجه:

چنانکه گذشت یکی از ترفندهای هنری امیر خسرو تصویر سازی دل انگیز

و بدیع از زلف و طرّه و موی معشوق است، که با توجه به بسامد بالای این شبکه

تصاویر، تحقیق و پژوهش اهل علم را می طلبد و نتیجه آن در حوزه علوم بلاغی

همگان بویژه متخصصان و علاقه مندان را به کار آید.

حواشی:

- ۱- شبیلی نعمانی، شعرالعجم، جلد ۲، ص ۱۱۰
- ۲- دیوان خسرو، ص ۳۸ - ۳۹
- ۳- همان، ص ۱۲
- ۴- همان، ص ۲۲
- ۵- همان، ص ۵۱
- ۶- همان، ص ۴۸۹
- ۷- همان، ص ۴
- ۸- نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۶۰
- ۹- دیوان خسرو، ص ۴
- ۱۰- همان، ص ۴۱
- ۱۱- همان، ص ۵
- ۱۲- همان، ص ۲۶
- ۱۳- همان، ص ۳۴
- ۱۴- همان، ص ۵۳
- ۱۵- همان، ص ۵۷
- ۱۶- همان، ص ۶۰
- ۱۷- همان، ص ۶۸
- ۱۸- همان، ص ۸۴
- ۱۹- دیوان، خسرو، ص ۷

- ۲۰- همان، ص ۵۶۳
- ۲۱- همان، ص ۱۳
- ۲۲- همان، ص ۸۵
- ۲۳- همان، ص ۹۰
- ۲۴- همان، ص ۷۳

منابع:

- ۱- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا؛ جلد ۳ چاپ دوم، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵ ش-
- ۲- چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، به تصحیح محمد قزوینی، به اهتمام دکتر محمد معین، ابن سینا تهران، چاپ هفتم، ۱۳۴۳ ش-
- ۳- دیوان کامل امیر خسرو، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات جاویدان، محمد حسن علمی، تهران، ۱۳۴۳ ش-
- ۴- شعر العجم، شبی نعمانی، ترجمه فخر داعی گیلانی، جلد ۲، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹ ش-

دکتر حمیرا زمردی

استاد پار دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران، ایران

اصولِ عملی ذن بود یسم در هشت کتاب سپهری

چکیده

ذن بود یسم، راهکارهای عملی متعددی دارد. در این مقاله به معرفی و بررسی تأثیر این مشرب عرفانی در فرهنگ و هنر شرقی پرداخته ایم. همچنین تأثیر شاعر بزرگ و متفکر ایرانی سهرا ب سپهری را از این آیین در سه حوزهٔ تفکر بودایی ذن، که عبارتند از تنهایی، خاموشی و رنج باز نموده و نتایج این تفکر اعمّ از اندوه، رها شدن از خود، استحاله و تناسخ من، اتحاد وجود با خدواند و ... را با ذکر شواهدی از هشت کتاب بررسی کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: ذن، ساتوری، تهیت، چنینی، بودیستو، شدن.

قرآن بالای سرم، بالش من انجلیل، بستر من تورات، و زیر پوشم اوستا،

می بینم خواب:

”بودایی در نیلو فرآب“

هر جا گل های نیایش رُست، من چیدم. دسته گلی دارم،

محراب تو دو راز دست: او بالا

من در پست“ (۱)

مقدمه:

بنیاد تفکر بودائی بر پایه ذن (Zen) است. ذن، مکتبی که بر بنیاد ساتوری (satori) یعنی روشن شدگی یا اشراق استوار است. ذن در زمینه های فلسفه، نقاشی، معماری، پیکر تراشی، خوشنویسی، ورزش و خصوصاً شعر و موسیقی بسیار تأثیر گذاشت (۲). کارل گوستاو یونگ، این طریق را مشرب عرفانی مشرق زمین دانسته، معتقد است که در نتیجه ساتوری، حالت مراقبه و تأمل و نگریستن به خود ایجاد می شود (۳-۴).

در واقع ذن، انسان را از منطق عادی می رهاند و به "چنینی چیزها" و تهیّت (Tathata) می رساند. و انسان می تواند با غلبه بر رنج و آروزهایی که موجب رنج انسان هستند "بُدی ستوه" (Bodhisattva) (به روشناهی رسیده گردیده)، با آزادی خرد، به شادی واقعی دست یابد (۵-۶). با این ترتیب، واقعیت فردی (من) رنگ می بازد و از بین می رود و این هدف نهایی بودیسم یعنی نیروانا (Nirvana) و واصل شدن به آن است (۷). سهراب سپهری، شاعری که با تأثر از مشرب عرفانی بودیسم بسیاری از اشعار "هشت کتاب" را سروده است در شعر (Bodhi) از منظومه "شرق اندوه" می گوید:

"آنی بود، درها واشده بود

برگی نه، شاخی نه، با غ فنا پیدا شده بود

مرغانِ مکان خاموش، این خاموش، آن خاموش، خاموشی گویا شده بود

آن پنهنه چه بود: با میشی، گرگی همپای شده بود

نقش صد اکم رنگ، نقش ندا کم رنگ، پرده مگر تاشده بود؟

من رفته، او رفته، ما بی ما شده بود

زیبایی تنها شده بود / هر رودی، دریا / هر بودی، بودا شده بود (۸)

ذکر این نکته ضروری است که سپهری، اگرچه در هشت کتاب از روش عملی و نهایی آین بودا متاثر است اما در اعتقاد به خداوند پیرو ادیان الهی و آسمانی است چنان که در نمونه شعری که در مقدمه از هشت کتاب آورده‌یم، این عقیده مُبرهن است. زیرا در آین بودا، خدا و اعتقاد به آن جایی ندارد اما در شعر سپهری چنین نیست.

نهایی (وابی) و خاموشی از اصول عملی بودیسم است که منجر به "رها شدن از من" و در نتیجه روشن شدگی می‌شود؛ در بهگوگیدگیتا می‌خوانیم:

"حق جو باید همواره بدن، ذهن و ذات را در ارتباط با متعال مشغول دارد. او باید به تنهایی در مکانی خلوت زندگی کند و همواره ذهنش را به دقت مهار نماید او باید آزاد از هر گونه آرزو و احساس مالکیت باشد (۹)"

هنگامی که انسان از منیت و آگاهی از خود رها شود به ورای "خود" می‌رسد و درون خدا به انسان خدایگونه بدل می‌شود (۱۰):

چنان که دیدیم از این امر در شعر (bodhi) به بودا شدن و بودیستوه شدن تعبیر شده است.

سکوت ما بهم پیوست و ما "ما" شدیم

نهایی ما تا داشت طلا دامن کشید

آفتاب از چهره ما ترسید

دریافتیم و خنده زدیم

نهفتیم و سوختیم

هر چه بهم تو، تنها تر
 از ستیغ جدا شدیم
 من به خاک آمدم و بنده شدم
 تو بالا رفتی و خدا شدی (۱۱)

”سکوت قدسی“ که نوعی طبابت و راه رسیدن به رهایی است در نتیجه تأمل و مراقبه به نوعی نظم و انسجام ذهنی منجر می شود (۱۲) و به روشن شدگی و استحاله مذهبی می انجامد. چنانکه در شواهد بالا دیدیم، سپهری تبلور خاموشی را مرغان نشان روشن شدگی و گویایی روح می داند: ”مرغان مکان خاموش، این خاموش، آن خاموش، خاموشی گویا شده بود“ (۱۳)-

و در ”مرغ معما“ تنها و سکوت روح را در قالب تمثیلی و نمادین مرغ، متکی به اسرار و هیاهوی درون میداند که اگر این سکوت بشکند؛ تحولی شگرف رخداد می نماید:

دیر زمانی است روی شاخه این بید
 مرغی پنشته کو به رنگ معماست
 نیست هم آهنگ او صدایی، رنگی
 چون من در این دیار، تنها، تنهاست
 گرچه درونش همیشه پر ز هیاهوست
 مانده بر این پرده لیک صورت خاموش
 روزی اگر بشکند سکوت پُر از حرف
 بام و در این سوای می رود از هوش

راه فرو بسته گرچه مرغ به آوا،
 قالب خاموشی او صدایی گویاست
 می گنرد لحظه ها به چشممش بیدار
 پیکر او لیک سایه روشن رؤیاست

.....

دارد با شهر های گمشده پیوند

مرغ معما در این دیار غریب است (۱۴)

یونگ، این سکوت ناشی از تفکر ذهن را سکوت خدایی دانسته که در بحر
 تفگیر مربوط به اعمال خود در گذشته، حال و آینده مستغرق است و به آرامی روی
 تخت "احدیت و کلیت" جلوس کرده است - این سکوت "طوفان" است که در
 میان غرش رعد و برق ناشی از برخورد جریانات الکتریکی برقرار شده است و این
 نوع سکوت را بر تمام اشیاء شرقی حکمفرما می دارد (۱۵) -

سپهری در منظمه ناب عرفانی خود "مسافر" تنهایی و خلوت گزینی را لذت
 حیات شمرده و وقتی به جستجوی تنهایی خود می پردازد به جستجوی خدا می رسند:
 "حیات" نشہ تنهایی است (۱۶)

رفته بودم سرِ حوض
 تا بینم شاید، عکس تنهایی خود را در آب
 باد می رفت به سر وقت چنان
 من به سر وقت خدا می رفتم (۱۷)
 دیر گاهی است در این تنهایی

رنگ خاموشی در طرح لب است (۱۸)

و تنهایی را عامل بر هم زدن آگاهی و شعور می داند که به تعبیر یونگ
همان تأمل و مراقبه ای است که انسان را از "خود" بر می آورد و به روشن شدگی
(دستوری) منجر می شود -
و در تنفس تنهایی

دریجه های شعور مرا بهم بزنید (۱۹)

همچنین او در شعر (همراه)، طریق سلوک را با همراهی (تنهایی) رهسپار
می شود و از (خود) فاصله گرفته به (او) می پیوندد:
تنهایی در بی چراغی شب ها می رفتم
دستهایم از یاد مشعل هاتهی شده بود

لحظه ام از طین ریزش پیوندها پُر بود
تنهایی رفتم، می شنوی؟ تنهای

و من می رفتم، می رفتم تا پایان خودم فرو افتم
نا گهان تو از بیراهه لحظه ها میان دو تاریکی به من پیوستی
... دستم را به سراسر شب کشیدم
زمزمه نیاش در بیداری انگشتانم تراوید ...
خوشة فضا را فشردم

قطره های ستاره در تاریکی درونم در خشید (۲۰)

سپهری از طبیعت مادی به هیجان، تعبیر کرده و امیال و خواهش های

نفس را مسلط بر آن می بیند و (نهای) انسان را به (ابدیت) متصل می دارد و این

رمزی است که انسان را خواهش نجات می بخشد:

”پشت هیچستان چتر خواهش باز است:

تا نسیم عطش درین بردگی نمود

زنگ باران به صدا می آید

آدم اینجا تنها

و در این تنهایی، سایه نارونی تا ابدیت جاری است“ (۲۱)-

در کلام سپهری، تنهایی و سکوت با ”اندوه“ توأم می شود و او در

منظومه (آن برتر) به هنگام تجلی خدا، خود را فراموش شده و مسخ و فانی می دارد:

دستم را در تاریکی اندوهی بالا بردم

و کهکشان تهی تنهایی را نشان دادم

شهاب نگاهش مُرده بود

غبار کاروان را نشان دادم

و تابش بیراهه ها

و بیکرانِ ریگستانِ سکوت را

و او پیکره خاموشی بود

لالایی اندوهی بر ما وزید

تراوش سیاه نگاهش با زمزمه سبز علف ها آمیخت

و ناگاه

از آتش لب هایش حرقه لبخندی پرید

در ته چشم‌ماش، تپه شب فرو ریخت

و من

در شکوه تماشا، فراموشی صدا بودم (۲۲)

اندوه و رنج در شعر سپهری لازمه تنهایی و شرط اتحاد هستند:

او طنین جام تنهایی است

تار و پوosh رنج و زیبایی است (۲۳)

ناخوشی، بیماری و رنج، نزد بودایان منشاء روشن شدگی و بودیستوه

شدن قلمداد می‌شد، بودا نیز به دلیل بیماری و ناخوشی بودیستوه گردید. و یکی

از نشانه‌های تحول بودا آن بود که انسان بیماری را بیند (۲۴) -

رنج، پایه و اساس چهار حقیقت مقدس بودایی است که بر مبنای آن

انسان می‌داند که هر چه باب طبع آدمی است حاصلی جز رنج ندارد و پذیرش این

امر و دانستن این که آرزوها متنه‌ی به رنج می‌شود، اشیاق به تولد دوباره را در

انسان بیدار می‌کند و رهایی از رنج، مستلزم جدا شدن از (خود) است که با طی

مراحل عملی این آئین به دست می‌آید (۲۵)، (۲۶) -

سپهری در شعر "جهنم سرگردان" دوری از آرزوها و رؤیاهای را در گرو

تنهایی دانسته و می‌خواهد با (رنج بودن) خود دست به گریبان شود تارها شود:

مرا تنها گذار ای چشم تبار سرگردان!

مرا با رنج بودن تنها گذار

مگذار خواب وجودم را پر پر کنم

مگذار از بالش تاریک تنهایی سر بردارم

و به دامن بی تار و پود رو یاها بیاویزم (۲۷)

سپهری در بشارت اشراق و شهود و در تعارض میان پیک آب و پیک مرگ،
از "اندوه خدا" و غم استقبال می کند:

باد آمد در بگشا

اندوه خدا آورد

خانه بروب ، افshan گل، پیک آمد، پیک آمد

مزده ز "نا" آورد

آب آمد، آب آمد، از دشت خدایان نیز، گل های سیا آورد

ما خفته، او آمد، خنده شیطان را بر لب ما آورد-

مرگ آمد

حیرت ما را برد

ترسی شما آورد

در خاکی، صبح آمد، سیب طلا، از باع طلا آورد (۲۸)

همچنین او، رقتن به و سعت اندوه را به پرنده شدن و رها شدن از خود
تعییر می کند و اندوه را نوشدارویی می داند که اکسیر حیات و مایه کمال است:

وعشق، تنها عشق

مرا به و سعت اندوه زندگی برد

مرا رساند به امکان یک پرنده شدن

و نوشداروی اندوه

صدای خالص اکسیر می دهد این نوش (۲۹)

برگ افتاد نوشم باد
من زنده به آندوهم (۳۰)

در نظام فکری سپهری، تنهای او سوی خدا می رود و شیطان از این امر
نگران است (۳۱). همچنین تنهایی به نظر او آبشویی است که قسمت او شده
است (۳۲).

نتیجه:

چنانکه دیدم در اندیشه شاعر، تنهایی، خاموشی و رنج اصل عملی آین ذن
هستند که هر یک رهرو و سالیک را از "خود" بیرون برده، دچار کشف و شهود می
کند. و در نهایت به خدا گونه شدن و فنا در خداوند منجر می شود و ما به
خواست خداوند در مقاله‌ای دیگر، به بررسی اصول دیگری از آین ذن در شعر
سپهری خواهیم پرداخت.

حواله:

- ۱- سپهری، سهرا ب، شرق آنلاین، ۲۳۸
- ۲- پاشایی، ذن چیست، ص ۱۱ و ۱۳
- ۳- یونگ، در مقدمه ذن بودیسم، ص ۴۴ و ۵۰؛ همفریز، کریسمس، ذن، ص ۶۱
- ۴- همان، ص ۹۰
- ۵- پاشایی، ذن، ص ۳۴ و ۵۹
- ۶- زنجیر، امیرحسین، بودا، ص ۲۰، ۲۴ و ۱
- ۷- سپهری، هشت کتاب، bodhi، ص ۲۴۰

- ۹ - بهاگودگیتا، دهیانه، یوگا، آیه ۱۰
- ۱۰ - یونگ، همان، ص ۱۸ - ۱۹
- ۱۱ - سپهری، هشت کتاب، نیایش، ص ۱۹۳
- ۱۲ - زنجبیر، همان، ص ۳۲ - ۳۱
- ۱۳ - همان، bodhi، ص ۲۴۰
- ۱۴ - سپهری، مرغ معما، ص ۲۳ - ۲۰
- ۱۵ - یونگ، همان، ص ۴۲
- ۱۶ - سپهری، مسافر، ص ۳۰۶
- ۱۷ - همو، پیغام ماهی ها، ص ۳۵۷ و ۳۵۰
- ۱۸ - همو، در قیرشپ، ص ۱۱
- ۱۹ - همو، مسافر، ص ۳۲۸
- ۲۰ - همو، همراه، ص ۱۰۲ و ۱۰۱
- ۲۱ - همو، واحه ای در لحظه، ص ۳۶۱
- ۲۲ - همو، آن برتر، ص ۱۵۰
- ۲۳ - همو، گل آینه، ص ۱۴۸
- ۲۴ - هانس و لفکانگ، شومان، آیین بودا، ص ۵۰ - ۳۸
- ۲۵ - همنفریز، همان، ص ۴۶
- ۲۶ - زنجبیر، همان، ص ۳۲ و ۳۱
- ۲۷ - سپهری، جهنم سرگردان، ص ۸۴
- ۲۸ - سپهری، نا، ص ۲۳۲ و ۲۳۱

- ۲۹- همو، مسافر، ص ۳۰۷ و ۳۰۶
- ۳۰- همو، شرق آنده، ص ۲۲۸
- ۳۱- همو، ص ۲۳۶ و ۲۳۵
- ۳۲- همو، ص ۲۳۴

منابع:

- ۱- آج، بهاكتی و دانسا سوامی پرابهسو پادا، بها گود گیتا، مترجمان فرهاد سیاهپوش و ...، دانش جاو دان، ۱۳۸۳ ش-
- ۲- پاشائی، ع، ذن چیست، نیلوفر، ۱۳۷۶ ش-
- ۳- رنجبر، امیر حسین، بودا، فیروزه، ۱۳۸۱ ش-
- ۴- سپهری، سهراب، هشت کتاب، طهوری، ۱۳۷۰ ش-
- ۵- گواهی، عبدالرحیم، واژه نامه ادیان، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۱ ش-
- ۶- هانس، ولفکانک شومان، آئین بودا، ترجمه ع پاشائی، فیروزه، ۱۳۷۵ ش-
- ۷- همفریز، کریسمس، ذن، ترجمه منوچهر شادان، ققنوس، ۱۳۷۷ ش-
- ۸- یونگ، در مقدمه ذن بودیسم، نوشته دت- سوزوکی، ترجمه منوچهر شادان، بهجهت، ۱۳۸۳ ش-

دکتر احمد موسی
استاد زبان و ادبیات فارسی
در دانشگاه شعیب الدکالی
در شهر الجديدة مغرب

نگاه انتقادی به کتاب "ماوراء الكلمة"

چکیده

شعر جدید فارسی که در اوایل قرن بیستم میلادی شروع به کار کرد - جای شگفتی است که در اسرع وقت در مردم عامه و اقرار تحصیل کرده ریشه گرفت و اکنون شهرت آن در تمام قاره های جهان پراکنده است. در این مقاله کتاب ارزشمند بعنوان ماوراء الكلمه مورد بررسی قرار گرفته است. کتاب مزبور به عربی نوشته شده و در معرفی شعر جدید در کشور های عربی زبان و قاره افريقا بسیار ممد و مفید بوده است. در این کتاب برخی از شاعران بزرگ فارسی در دوره پس از انقلاب اسلامی نیز معرفی شده اند.

واژه های کلیدی: کتاب، ماوراء الكلمه، شعر جدید فارسی

جنبش نو گرایی که در شعر فارسی در سده گذشته آغاز گردیده به تدریج به نوایی رسیده است. این حرکت که در ابتدا به کنار گذاشتن شکل و قالب قصیده فارسی قدیم آغازید، به ایجاد دگرگونی در سطح درونمایه و مضامین شعر هم انجامید. اندیشه ایجاد این تحول در قالب را شاعران و ادبیان دوره پیش از عصر نیمایی به گونه ای

محبود آغاز کرده بودند. آنان که اعتقاد داشته اند که شعر فارسی با سابقه هزار سال و گنجینه های گرانها از رهگذر سالها و قرون گذشته پایی به امروز هم کشانده، می تواند زمینه ای مناسب را برای ایجاد پیوند های بیشتر و بهتر بین فرهنگها و ملل مختلف در دوران معاصر فراهم آورد.

به همین سبب در قرن گذشته شاعرانی پا به عرصه ادبیات روز نهادند، و پس از اینکه به سبک پیشینیان شعر سروده بودند، باعث ایجاد تحولی چشمگیر در روند حیات شعر فارسی شده اند، و با تشخیص دادن لزوم سنتیت زبان شعر با دوران معاصر، ساخت دگرگونی بنیادینی هم در سطح قالب و فرم و هم از حیث مضمون و محتوای شعر را نهادند. از این رو قالب یا شعر نو توسط نیما یوشیج، شاعر بزرگ دوره معاصر ایران که درین مردم ادب دوست ایران به پدر شعر نو معروف شده است، و بین دوستداران شعر فارسی از فرنگیان و ایرانشناسان و اصحاب ذوق خارجی از شهرت فراگیر برخور دار است، به قالب‌های شعر فارسی اضافه شد.

کتابی که مورد نقد و بررسی در این مقاله قرار می گیرد، تحت عنوان "ماوراء الكلمة، انتلوجیا الشعر الفارسی المعاصر" تأليف ارزشمند دکتر محمد اللوزی، خوشبختانه پنجره ای است بر حساسترین دوره از دوران شعر فارسی و روزنه ای است بر نخبه ترین شاعران برخاسته از عصر مشروطه تا دوره قبل از انقلاب اسلامی.

این کتاب که برای خوانندگان عرب زبان نگاشته شده به بررسی و مطالعه روند شعر معاصر فارسی در عصر نیمایی همراه با ترجمه معروفترین اشعار بزرگان این دوره می پردازد.

مؤلف چیره دست این اثر، هشت شاعر معاصر را برگزیده و برای آنان زندگینامه مختصر و جامع آورده است: نیما یوشیج، احمد شاملو، نادر نادرپور، مهدی اخوان ثالث، یدالله رویایی، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و سیاوش کسرایی، شاعرانی هستند که مؤلف انتخاب کرده، شرح احوال و آثار آنها را ذکر کرده است.

در کتاب "ساوراء الکلمة" خواننده عرب زبان می تواند از خلال نشر استوار و دلنشیں و تحقیق متین و ترجمه موفق مؤلف گلهای رنگارنگ شعر آن روزگار را پیش چشم آورد، واژرهگذر آن، و چون شعر آئینه روزگار، به مسایل مهمی که در محیط فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران آن دوران مطرح بوده، پی برد، و دغدغه ها، دردها، آرمانها و دل مشغولی های مردم ایران را بهتر بشناسد و از پویایی، تنوع، لطافت، طراوت و تازگی نظرات مستقدانه شاعران آن زمان بهره مند شود.

به سخن دیگر این کتاب علی رغم حجم کوچکش چون تعداد صفحات آن به ۱۴۱ می رسد، آئینه ای است برای نواهایی که در حوزه شعر و شاعریت آن برهه زمانی وجود داشته، آئینه ای که تلاش خستگی

نایپزیر و آگاهانه نگارنده این اثر برآن بوده تا حد امکان غماز باشد، و زنگارهای ابهام و تاریکی بزداید.

این کتاب گام نخست و حرکتی است که در صورت پیگیری و تداوم از بقیه ایرانشناسان و ادب دوستان تشنۀ مغربی می‌تواند نقطه آغاز امید بخشی برای تعمیق چنین پژوهشها و گسترش مطالعات و ابحاثی که اهداف بزرگی را دنبال می‌نماید، بویژه که در جهان عرب جای این تحقیقات که به ادبیات ایران معاصر می‌پردازد و آن را از زوایای متنوع بررسی می‌کند، سخت احساس می‌شود.

این کتاب اگرچه اوّلین گام در این راه نیست، زیرا چنان که اشاره خواهد شد، پژوهشگران مغربی تلاش‌های تحسین پذیر انعام داده اند و به مشتاقان معرفت و تشنگان ادبیات ناب فارسی، مخصوصاً در دوران معاصر تألیفاتی به ارمغان آورده اند، ولی می‌توان یکی از مهمترین کارهایی باشد که تا اکنون به زبان عربی و در جامعه عربی راجع به این موضوع حائز اهمیت انعام شده است، و هر چند حاصل کار استاد اللوزی کاملاً از کاستیها و نقایص مبرانیست، اما باز این قدر هست که خواننده عرب زبان نکته‌یین می‌تواند نکته‌های آموزنده بسیار و بهره‌های زیاد در آن بیابد که در تألیفات دیگر و نوشته‌های مشابه وجود ندارند.

محمد اللوزی نویسنده و مترجم مقتدر و استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه محمد پنجم، در پایتخت مغرب (رباط) است. این

حقیقت را می توانیم با یک نگاه هرچند گذرانه مجموعه نوشه ها و

ترجمه هایش در یابیم:

۱- مصباح اللذات، برگزیده های شعر فارسی معاصر، انتشارات

الهیة العامة لقصور الثقافة، مؤسسه ترجمه آفاق، قاهره،

۱۹۹۷/۱۳۷۶ م. ش.

۲- ماوراء النهر انتلوجیا القصبة القصیرة الفارسیة المعاصرة،

انتشارات دانشگاه محمد پنجم، رباط، مغرب، ۱۹۹۹ م/ ۱۳۷۸ ش.

این کتاب به بررسی ادبیات فارسی معاصر و ترجمه معروفترین

دانسته های کوتاه داستان نویسان بنام ایران و ماوراء النهر اختصاص

دارد. (۱)

۳- تشرق الشمس، ترجمه و بررسی برگزیده هایی از شاعر بنام

دوران معاصر، فروغ فرخ زاد، انتشارات آفریقا شرق، کازابلانکا،

مغرب، ۲۰۰۰ م/ ۱۳۷۹ ش.

۴- الخوف، رمان، از غلامحسین سعیدی، ترجمه و تقدیم،

زیر چاپ.

۵- ماوراء الكلمة، انتلوجیا الشعر الفارسی المعاصر، انتشارات

وزارت فرهنگ مغرب، رباط، ۲۰۰۲ م/ ۱۳۸۱ ش. (۲)

اینها کارهای است که تا به حال دکتر اللوزی به جامعه عربی

و به علاقه مندان و دانشجویان عرب زبان پیرامون ادبیات فارسی معاصر

به ارمنستان آورده است.

و چنان که پیش ازین ذکر شده است تلاش پژوهشگران مغربی
جهت گسترش و معرفی زبان فارسی و ادبیات آن براین چند کتاب یاد
گردیده مخصوصاً نبوده و نیست، زیرا که مبحث ایرانشناسی و زبان و
ادبیات فارسی در مغرب سابقه ای نسبتاً طولانی دارد. تألیف و ترجمه
آثار فارسی در این خطه به قرنها گذشته باز می‌گردد. برای نخستین
بار شیخ ابراهیم التادلی که مدتی در مشرق پسر می‌برد و با زبان فارسی
آشنایی خوبی داشته است. چنان که از نسخه خطی کتاب خود درباره
موسیقی مغربی بر می‌آید. التادلی یک فرهنگ فارسی نیز تالیف کرده
است. (۳)

در قرن بیستم استاد فقید مغربی محمد بن تاویت کتاب پُرازش
چهار مقاله نظامی عروضی را تحقیق و تصحیح و تحریش کرد. در همین
سده استاد فقید مغربی عبداللطیف السعدانی کتاب "محمد بن شیرین
مغربی، آثار و افکار و اشعار او" را تألیف و تدوین نمود. استاد و محققان
مغربی در دوران معاصر در راه تکامل شناساندن فرهنگ و ادب فارسی
سهم بسزایی داشته اند، و آثار زیاد و مهم از آنها در حوزه ادبیات فارسی
اعم از شعر و نثر و داستان نویسی و تاریخ و فرهنگ برجای مانده است
که محال معرفی همه آثار در این مقاله امکان پذیر نیست. (۴)

کتاب مورد نقد و بررسی در این مقاله را از دو جنبه شکلی و
محتوایی می‌توان مورد کنکاش و بحث قرار داد. از لحاظ بیرونی و
شکل، عبارت است از مجموعه ای کوچک (۱۴۱ صفحه)، در قالبی

نسبتاً جدید. این اثر به صرف نظر از جایگاه محتوایی اش، حداقل به لحاظ نگرش جدی و عمیق به موضوع مورد بحث و با توجه به هنرمندی و چیرگی مترجم، حرکت مقبول و درخور تأمل و تحسین است.

نگاه متمام‌لنه به عنوان کتاب "ماواراء الكلمة" گویای نماد گونه

آن است، و در پشت آن بحر مواج معانی بلند و رمز گونه قرار دارد. گویی که مؤلف با انتخاب این عنوان می‌خواهد بگوید که خواننده برای دریافت معنی حقیقی اشعار بنناچار باید از نشانه‌های کلمات موجود عبور کند، و به مدلولهای قراردادی آنها که در ذهن شاعر تشخص دارد، برسد، یعنی مسیری که خواننده از ابتدای خواندن شعر تا کشف معنایی آن باید طی کند، مسیر تأویل که به مفهوم "کلمه" منحصر نمی‌شود، بلکه به "ماواراء الكلمة" (فراوازه) می‌رسد.

جایگاه مؤلف در کتاب خود جایگاه ثابتی نیست. او در فصل نخست کتاب که عبارت است از بررسی تاریخی تحولات سیاسی و اجتماعی ایران آن دوران که به پیدایش حرکت نوگرایی در شعر فارسی منجر شده است، و حدود بیست صفحه از حجم کتاب را به خود اختصاص می‌دهد^(۵) و در سکوی یک "راوی ناقد" می‌ایستد. او به زمینه سازی موضوع کتاب می‌پردازد. سپس شروع به توصیف آن می‌نماید، و روند تاریخ ادبیات معاصر، از آغاز مشروطه، را مرور می‌کند، و می‌کوشد حتی الامکان از داوری شخصی بپرهیزد و در نقل قولها نیز وظیفه ناقد و بیطرف ایفا می‌کند.

بطور کلی آنچه در این فصل درباره شعرای دوره معاصر ایران می خوانیم از دقیقترین تحلیلها و نوشه ها و اظهار نظرها درباره آنهاست. بسیار نکات باریک در مورد شعر نیمایی گفته است و در همه جا استنباط مؤلف مستند به نوشه های خود شاعران است. بطوری که تعداد نقل قولها و استشهادات مؤلف در این مقدمه به هفده مورد می رسد، و این بیانگر دقت و امانت نگارنده و مستند بودن همه اظهارات اوست. از نیما یوشیج (در حرفهای همسایه و دیوان ماخ اولا و ارزش احساسات) و از فروغ فرخزاد (در حرفهای با فروغ) و از احمد رضا احمدی (در صورو اسباب) و از مهدی اخوان ثالث (در دفترهای زمانه) نقل می کند. سبک جدی و موقر کتاب که از هرگونه هیجان و نفرت عاری است، برخاسته از تعهد و تلاش و جذیت مؤلف و دلیلی بر کامیابی اوست.

در فصل دوم کتاب، مؤلف به اصل مطلب می پردازد، و آن را به شرح احوال و ذکر افکار هشت تن از شعرای طراز اول دوره نو در شعر فارسی: نیما یوشیج، احمد شاملو، نادر نادرپور، مهدی اخوان ثالث، یدالله رؤیایی، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و سیاوش کسرایی اختصاص می دهد. اینها طلایه داران جریان نو گرایی و شعر نیمایی که نظرات انتقادی شان عمدتاً در روایارویی و سیزه جویی با هوازین شعر سنتی بوده است.

مؤلف مهمترین نکات مطرح در آن دوران را یادآور می شود و

به بررسی نظرات انتقادی آنها می پردازد، و نقش منسجمی از مسائل مطرح در دنیای نقد تحولات جدید را در ذهن خوانندگان ترسیم می کند.

آنگاه معروفترین و شیوه‌ترین اشعار این گویندگان را با قلم رسا و چیرگی نادر برای تشنگان شعر معاصر فارسی از خوانندگان عرب زبان ترجمه می کند. در این مطلب جایگاه مؤلف کتاب به عنوان مترجم و شاعر خوش ذوق مشخص می گردد، چرا که انتخاب بهترینها از میان این همه بهترینها کار ساده‌ای نیست، و چه بسا شعرهای جان بخشی در این گزینه وجود ندارد، و می توانست نام و آثار چندین نفر دیگر از شاعران معاصر ایران نیز مطرح شود ولی این راه نمی توانیم عیب بزرگی تلقی کنیم، زیرا به لحاظ تأکیدی که بر مختصر بودن این مجموعه (۶)، هدف صاحب کتاب این نبود که تمام شاهکارهای دوره معاصر را گردآورده و ترجمه نماید. بلکه او به مقتضای:

آب دریارا اگر نتوان کشید هم به قدرِ تشنگی باید چشید
اشعار منتخبی را برای علاقه‌مندان به ادبیات نوین ایران از عرب زبانها برگزیده، و با ترجمه شعری زیبایشان، آنان را بهره مند ساخته است.
همین قدر بدانیم که دکتر محمد اللوزی پس از چند سال پیگیری مستمر، ارتقای آشنایی خوانندگان عرب را با نمونه‌های درخور توجه شعر امروز ایران جزء وظایف خود می دارد، و در راستای همین هدف به انتشار "ماوراء الكلمة" دست یازیده است. از رویه مرفت

گفتگویی که این جانب با دکتر اللوزی داشتم، این معیارها را برای انتخاب اشعار ترجمه شده، در این مجموعه مدنظر داشته است:

شعر ها زیبا باشد.

معروف و شناخته شده باشد.

شاخص شعر آن شاعر باشد.

اشعاری که نگارنده کتاب به زبان عربی ترجمه کرده، به شرح زیر است:

۱- نیما یوشیج:

مهتاب، خانه ام ابری است، در شب سردزمستانی (۷).

۲- احمد شاملو:

ماهی (۸)، شبانه (۹)، مرثیه برای مردگان دیگر... (۱۰)، از نفرتی لبیز (۱۱)، وصل (۱۲)، شعر ناتمام (۱۳).

۳- نادر نادر پور:

امیدیا حیال، شامگاه (۱۴).

۴- مهدی اخوان ثالث:

نادر یا اسکندر (۱۵).

۵- یادالله رویایی:

دلتنگی ها (۱۶)، هفتاد سنگ قبر (۱۷).

۶- فروغ فرخزاد:

دیوار (۱۸)، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد (۱۹)،

کسی که مثل هیچکس نیست (۲۰).

۷- سه راب سپهری :

صدای پای آب (۲۱)، خانه دوست

کجاست (۲۲).

۸- از ساوش کسرائی :

آرش کمانگیر (۲۳).

در فصل بعدی کتاب، مؤلف متن اشعار فارسی را برای علاقه مندان و آشنایان به زبان فارسی می آورد. این فصل ۳۰ صفحه از حجم کتاب را به خود اختصاص می دهد.

فصل آخر کتاب به ذکر منابع و مأخذ اختصاص دارد.

و چنانکه نگاهی به فهرست آن بیندازیم کثرت و تنوع این منابع و تعدد زبانهای آن بین زبان عربی و فارسی و فرانسوی و انگلیسی توجه ناقد را به خود جلب می کند. و این در حد خود یک حسن دیگری برای این تألیف قلمداد می شود و برگنای کار مؤلف افزوده است.

۲۲ منبع فارسی شامل تمام دواوین و مجموعه های شعری

مورد بحث. ۷ منبع عربی درباره ادبیات معاصر ایران، و ۵۳ منبع و مرجع لاتین شامل مهمترین تحقیقات و نوشه های فرنگیان پیرامون ادبیات معاصر ایران است. (۲۴)

چنان که پیش از این اشارت رفته است، اگرچه این اثر دارای

جوانب مثبتی است و از هر حیث کتاب آموزنده و بسیار پُر باست، ولی نمی توان از نواقص و کاستیهای آن چشم پوشید. در این باره اشاره به چند نکته کوتاه امر ضروری می نماید:

موسیقی حاصل از وزن و قافیه، تناسب کلمات و ظرفت حاصل از معانی نزدیک و دور بخشی از واژه ها و ترکیبها و شگردهای زبانی و صنایع ادبی از ویژگی های مهم شعر فارسی است که معمولاً و بانسبتها متفاوت در ترجمه شعر قربانی می شود. و این امر دیگر برای مترجمان واهل فن معلوم گردیده، اما نویسنده این اثر سعی کرده بیشتر نمونه هایی مدنظر داشته باشد که در ترجمه آسیبی کمتری بینند.

در این ترجمه لغزش‌های ترجمه‌ای به لحاظ کمی و کیفی یافت می شود. البته چون هدف این مقاله تبع همه لغزشها و برآوردن تمام کاستیها و اشتباهات نیست، زیرا مجال برای این کار بسیار تنگ است، و چون سنجهش همه اشعار ترجمه شده در این مجموعه حوصله بسیار و پشتکاری زیاد می طلبد، و چنین امر در این سطور نمی گنجد. برای نمونه و مثال به موارد ذیل اشاره می گردد:

در ترجمه شعر مشهور نیما یوشیج "مهتاب"، مترجم مصراع دوم بند اول: "می در خشد شبتاب" را: یتائق مصباح اللیل (۲۵) ترجمه کرده است، و معلوم است که "شبتاب" به معنی "کرم شبتاب" (۲۶) که در زبان عربی به معنی "حباب" (۲۷) یا "یراع" (۲۸) است، بنابر این ترجمه درست این بند اینگونه است: "الحباب تلمع"

مترجم مصراع زیر را:

”غم این خفته چند، خواب از چشم ترم می شکند“ اینگونه

ترجمه کرده است:

”آلام هذا النائم كثيرة الأرق يطرق عيني الدامعة“ (۲۹)

و به نظر می رسد که مترجم در فهم این مصراع دچار اشتباه شده است. زیرا شاعر از غم خفتگان و بیخبران عصر خویش که عصر پُرآشوب و لبریز از حوادث مهم سیاسی و اجتماعی است، رنج می برد، و غم آنها نمی گذارد که لحظه ای خواب به چشم گریان شاعر راه پیدا کند. (۳۰)

بنا بر این ترجمه درست این مصراع می تواند بدین صورت

باشد:

”حزن هؤلاء النائمين يطرد الدوم عن عيني الدامعة“

مترجم بخش زیر را ترجمه نکرده است، و دلیل آن هم نمی توان باشد جز غفلت و عجز او:

”نازك آرای تن ساق گلی

که جان دادمش آب

ای دریغا، به برم می شکند“ (۳۱)

ترجمه آن اینگونه پیشنهاد می کنم:

”وتلك الرشيقه القوام

ذات السيقان الوردية

الى زرعتها بروتى

وسقيتها بمهجنى

واأسفا ، تدبـل بين يدى ”.

در بنده بعدی نیز مصراع: ”درو دیوار به هم ریخته شان بر سرم
می شکند“ (۳۲) از ترجمه عربی افتد است ، حال که آن را اینگونه
ترجمه می کنیم:

”فأبوا بهم و جدرانهم تنهاـر على رأسى“

ترجمه شعر ”حانه ام ابری است“ با وجود اعمال حس هنر
مندانه مترجم خالی از اشکال نیست، مصراع:

”آـى نـى زـنـ كـه تو رـا آـوـاـى نـى بـرـدـه اـسـتـ دور اـزـرـه
كـجـابـيـ؟“ (۳۳)

اینگونه ترجمه شده است:

”يا عازف النـايـ ، اـينـ أـنتـ ؟“

يا من يحمل صوت النـايـ شـكـواـهـ بـعـيدـاـ“ (۳۴)
و به نظر می رسـدـ کـه اـينـ تـرـجـمـهـ کـمـ دـقـتـ استـ، وـ تـرـجـمـهـ دـقـيقـترـ
آنـ اـينـ چـنـينـ استـ:

”يا عازف النـايـ ، يا من أـشـخـذـتـلـكـ الـحـائـهـ بـعـيدـاـ عنـ الطـرـيقـ ، اـينـ أـنتـ ؟“

ترجمه بخش پایانی این شعر ”و به ره، نـى زـنـ کـه دـاـيمـ مـیـ نـواـزـدـ
نىـ ، درـ اـينـ دـنـيـاـيـ اـبـرـ انـدوـدـ رـاهـ خـودـ رـاهـ دـارـدـ انـدرـ پـيشـ“ (۳۵) اـينـگـونـهـ
آـمـدـهـ استـ:

”و يواصل عازف الناي الممسيروالغناء،“

وأمامه درب طويل،

و عالم مكسو بالسحب“ (۳۶)

و درست تر اينگونه می توانيم ترجمه کنيم:

”على الطريق“

عازف الناي الدي يعزف باستمرار

يشق طريقه

عبر هذا العالم الغائم“ .

در پایان باید عرض کنم که اینجانب این سطور را برای اشتباه

گرفتن یا عیب جویی ننوشته ام، بلکه می خواستم بیان کنم که اگرچه

دکتر اللوزی مالند کارهای پیشین خود، درباره ادبیات معاصر ایران

فردا ان رحمت کشیده و خوب کار کرده، و حاصل کارشان نیز بسیار

ارزشمند بوده، و با استقبال زیاد خوانندگان عرب زبان رو برو بوده

است، و کتاب حاضر علاوه بر آن که اصحاب نظر و علاقه مندان از

جوامع عربی را به توجه و تأمل در شعر فارسی معاصر ترغیب می کند،

امر پژوهش و تحقیق را برای دانشجویان و آنهاei که به مطالعه در باب

ادب معاصر ایران علاقه مندند، تسهیل می نماید. اما هنوز خیلی کارها

درباره همین موضوع می توان انجام داد، و می توان به این گونه مواضیع

از چشم انداز های دیگر نگریست.

بهر تقدیر این اثر نوید آن را می دهد که در آینده شاهد آثاری

ارزشمند و در خور تعمق دیگر از نویسنده مقتدر باشیم.

پاورقی‌ها:

- ۱- برای دریافت اطلاعات بیشتر راجع به این کتاب رجوع کنید به مقاله "معرفی و نقد کتاب ما وراء النهر..." از دکتر احمد موسی، مجله کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شهریور ۱۳۸۱ ش.
- ۲- همین کتاب مورد معرفی و نقد در این مقاله.
- ۳- ابراهیم التادلی، اغانی السیقا، نسخه خطی در کتابخانه مرکزی ریاض، نیز ن. ک: دکتر عبدالهادی التازی، "دور الطریق الصوفیة فی المحافظة علی التراث الموسيقی" (نقش مکتبهای صوفی در حفظ ارث موسیقی) به نقل از دکتر التازی، "العلاقات المغربية الإيرانية عبر التاريخ" (روابط مغرب و ایران در رهگذر تاریخ)، ص: ۱۷.
- ۴- برای دریافت جزئیات این موضوع ر. ک به مقاله "پیشینه ایرانشناسی و دستاوردهای آن در مغرب ..." از دکتر احمد موسی در مجموعه مقالات دومین همایش ملی ایرانشناسی که در تهران په سال ۲۰۰۴ م برگزار گردیده است.
- ۵- این فصل که به "مقدمه" یا درآمد موسم است تا صفحه ۲۰ ادامه دارد، و پراز شواهد شعری و نقول از شاخص ترین چهره های ادبی و شاعران معاصر ایران است.
- ۶- نگاه کنید "ما وراء الكلمة..." ص: ۲۰.

- ۷- گزیده اشعار نیما یوشیج، انتشارات مروارید، چاپ دوم، تهران
۱۹۹۳م، صفحات به ترتیب ۱۹۰، ۱۴۹، ۱۱۰، ۱۹۵.
- ۸- احمد شاملو، با غ آینه، تهران، ۱۹۶۰م.
- ۹- برگزیده اشعار احمد شاملو، تهران، ۱۹۶۹م.
- ۱۰- احمد شاملو، با غ آینه، تهران، ۱۹۶۰.
- ۱۱- همو، همان.
- ۱۲- برگزیده اشعار احمد شاملو، تهران، ۱۹۴۷، ص ۵۰.
- ۱۳- همو، همان، ص ۱۶ - ۱۴.
- ۱۴- برگزیده اشعار نادر نادرپور، تهران، ۱۹۷۲م، ص ۷۵.
- ۱۵- مهدی اخوان ثالث، دیوان آخر شاهنامه، تهران، ۱۹۵۴م، ص ۱۹۵۴.
- ۱۶- دلتنگی‌ها، چاپ دوم، انتشارات مروارید، تهران ۱۹۷۴م،
ص ۳۷.
- ۱۷- هفتاد سنگ قبر، انتشارات کردون، آلمان، ۱۹۹۸م.
- ۱۸- انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۹۵۶م، ص ۲۲.
- ۱۹- انتشارات مروارید، تهران، ۱۹۷۷م.
- ۲۰- ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، انتشارات مروارید، تهران
۱۹۷۷م.
- ۲۱- برگزیده اشعار سهراب سپهری، انتشارات نگاه، تهران
۱۹۹۴م، ص ۱۰۸.

- ۲۲- برجزیده اشعار سهراب سپهری، تهران ۱۹۸۴ م.
- ۲۳- تهران، ۱۹۰۹ م.
- ۲۴- به صفحه ۱۳۵ از کتاب "ماوراء الكلمة ... " مراجعه نماید.
- ۲۵- ماوراء الكلمة ... ، ص: ۲۰.
- ۲۶- فرهنگ کوچک سخن، دکتر حسن انوری، ص ۶۳۵.
- ۲۷- فرهنگ دانشگاهی عربی فارسی، احمد سیاح، ج ۱، ص ۳۷۵، و نیز: المعجم الذهبي عربی فارسی، محمد التونجي، ص ۱۲۳.
- ۲۸- المعجم الذهبي عربی فارسی، محمد التونجي، ص ۴۳۸، و نیز: فرهنگ دانشگاهی عربی فارسی، احمد سیاح، ج ۱، ص ۹۴۱.
- ۲۹- ماوراء الكلمة ... ، ص: ۲۰.
- ۳۰- برای دریافت اطلاعات بیشتر درباره تفسیر و تأویل این شعر ر.
ک به: خانه ام ابری است، شعر نیما از سنت تا تجدد، دکتر تقی پور نامداریان، ص ۳۲۸.
- ۳۱- ماوراء الكلمة ... ، ص: ۲۰.
- ۳۲- همو، همان، ص ۲۶.
- ۳۳- همو، همان، ص ۱۰۹.
- ۳۴- همو، همان، ص ۲۷.
- ۳۵- همو، همان، ص ۱۱۰.
- ۳۶- همو، همان، ص ۲۸.

کتاب شناسی:

- ☆ آریان پور، یحیی، از نیما به بعد، تهران، ۱۳۵۷ ه.ش.
- ☆ احمد سیاح، فرهنگ دانشگاهی عربی فارسی، انتشارات فرحان، تهران، ۱۳۷۹ ه.ش.
- ☆ احمد شاملو، برگزیده اشعار تهران، ۱۳۴۷ ه.ش.
- ☆ همو، دیوان باغ آینه، تهران ۱۳۳۸ ه.ش.
- ☆ احمد موسی، مقاله "پیشینه ایرانشناسی و دستاوردهای آن در مغرب"، مجموعه مقالات دومین همایش ملی ایرانشناسی، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ☆ همو، مقاله "معرفی و نقد کتاب ماوراء النهر ..."، مجله کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شهرپور ماه، ۱۳۸۱ ه.ش.
- ☆ انوری، حسن، فرهنگ کوچک سخن عربی فارسی، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ☆ پور نامداریان، تقی، خانه ام ابری است، شعر نیما از سنت تا تجدد، انتشارات سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ☆ سهراب سپهری، برگزیده اشعار، نگاه، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ☆ فروغ فرخزاد، حرفهایی با فروغ فرخزاد، تهران، ۱۳۵۳ ه.ش.
- ☆ همو، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، انتشارات مروارید، تهران، ۱۹۵۶ ه.ش.
- ☆ نیما یوشیج، گزیده اشعار انتشارات مروارید، ۱۳۷۲ ه.ش.

مِنَابِعُ عَرَبِيٍّ:

- ☆ الرؤية والنسيج في الشعر الإيراني المعاصر، محمد السعيد عبد المؤمن، قاهره، ١٩٨٣.
- ☆ العلاقات المغربية الإيرانية عبر التاريخ، عبد الهادي التازى.
- ☆ ماوراء الكلمة، أنتولوجيا الشعر الفارسي المعاصر، محمد اللوزى، انتشارات وزارة فرهنك مغرب، چاپ اول، ٢٠٠٢.
- ☆ المعجم الذهبي عربي فارسي، محمد التونجى، چاپ اول، لبنان، ١٩٩٨.
- ☆ من قضايا الشعر الفارسي المعاصر في النصف الأول من القرن العشرين، محمد بدیع جمعة، دار النهضة العربية، بيروت، ١٩٨٠.

دکتر قاسم صافی
عضو هیأت علمی دانشگاه تهران
استاد افتخاری دانشگاههای جی سی و پنجاب

خدمات علمی و ادبی

علامه غلام مصطفی قاسمی

به زبان و ادب فارسی و نخستین ترجمه قرآن مجید

چکیله

پروفیسور علامه دکتر غلام مصطفی قاسمی یکی از دانشمندان ایران دوست و عالی مقام سر زمین سند بوده که با خدمات ارزشمند و آثار پرسنل و گرانبهای خود، سعی داشته، چرا غ فرهنگ و ادب فارسی را در شبکه قاره و بسویزه در پاکستان روشن و زنده نگاه دارد. او مصحح و مقدمه نگار نخستین ترجمه قرآن مجید به زبان فارسی در منطقه سند بوده و در کار ترویج معارف اسلامی و اخلاقی و هدایت جامعه به مطالعه ارزشمند قرآن مجید سخت کوش و در کار بزرگ ترویج زبان و ادب فارسی که پایه و مایه تاریخ و فرهنگ مردم شبکه قاره را تشکیل می دهد، خدمات درخشانی انجام داده و آثار ارزشمندی پدید آورده است. این مقاله، احوال، شخصیت و خدمات وی را در عرصه های فرهنگ و ادب بررسی می کند.

واژه های کلیدی: قرآن مجید، زبان و ادب فارسی، سند، غلام مصطفی قاسمی، مخدوم نوح، میراث مشترک، نسخ خطی.

یکی از شخصیتهای ارزشمند فارسی گوی خطه پاکستان که طبعی وقاد و ذوقی لطیف و عشق و افر به دین مبین اسلام و زبان شیرین و پر ظرفیت فارسی

داشته پروفسور دکتر غلام مصطفی قاسمی است که بحق شایسته است از مقام ارزشمند و جایگاه پر رفعت خدمات علمی و فرهنگی وی قدردانی شود.

نخستین آشنایی من با این شخصیت، مطالعه نوشته‌وی بر تحشیه و تصحیح ترجمه فارسی قرآن مجید اثر غوث الحق حضرت مخدوم نوح سرور هالائی بود که در آن ذکر احوال و آثار مترجم و تصحیح متن ترجمه توسط ایشان انجام گرفته و انصافاً بسیار جامع، زیبا، رسا و وافی به مقصود نگارش شده است.

علامه ابو سعید غلام مصطفی قاسمی در تصحیح و انتشار پر ارزش ترجمه قرآن مجید مخدوم نوح، کار سترگی انجام داده و همت والایی به کار بسته است. اطلاعاتی که وی از تفاسیر قرآن، احوال مخدوم نوح و کمالات علمی و عرفانی او در ترجمه قرآن مجید ارائه داده بسیار گرانقیمت است و اهمیت تاریخی دارد. (۱)

معرفی حضرت مخدوم نوح سهروردی شیخ المشایخ دیار سند و عارف و شاعر و مفسر و نخستین مترجم فارسی قرآن مجید در سرزمین سند و آسیای جنوبی (متوفی ۹۹۸ هجری قمری)، از خدمات ماندنی علامه ابو سعید غلام مصطفی است. ترجمه قرآن مجید مخدوم نوح، از امتیازات ویژه‌ای برخوردار است و خوبیهای بسیار دارد و با خط خوش نگارش یافته است. استاد قاسمی در دیباچه این کتاب مقدس به نقل از تحفة الکرام و سراج العارفین به تاریخ تصوف اشاره کرده و از سه مدرسه بزرگ و سه دوره مهم یاد کرده که بسیار خواندنی است و من برای پرهیز از اطالله کلام، علاقه مندان را به مطالعه آن در کتاب تحفة

الکرام دعوت می کنم(۲) و اینجا اشاره می کنم که در قرن هفتم عارف نامی مخدوم نوح به کری سندی، از شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی (متوفی ۶۳۲ھ) خرقه خلافت حاصل کرد و در بلاد سند به ترویج و اشاعت طریقہ سهروردی پرداخت و درسگاه عرفان و سلوک سهروردیه را طرح نو نهاد. پس از او شیخ زکریا مولتانی که روانه این دیار شد بر رواج این سلسله افزود و درسگاه دوم عرفان و سلوک را در مولتان که دارالسلطنت دیار سند قدیم بود قائم کرد. دو قرن بعد در او اخیر قرن دهم هجری، مخدوم نوح سرور هالایی ملقب به غوث الحق و سرتاج الاولیا و شمس الشریعت، تأسیس درسگاه سوم را در هالای سند بربای کرد و در طریقت سهروردی، جان نو پدید آورد و صدھا هزار در سلک مریدان و معتقدان او داخل شدند همین زمان بود که ترجمه فارسی قرآن مجید را که اصل و اساس و مأخذ عمومی مؤلفات تصوف است تألیف کرد.

غلام مصطفی قاسمی (متوفی ۲۰۰۳م) به همان میزان که در کار ترویج معارف اسلامی و اخلاقی و هدایت همگان به مطالعه ارزشمند قرآن مجید سخت کوش و منشأ خدماتی شد در کار بزرگ ترویج زبان و ادب فارسی که پایه و مایه تاریخ و فرهنگ کشور پاکستان و مردم شبه قاره است و از زبانهای مهم تربیتی و اخلاقی و علمی به شمار می رود خدمات درخشانی انجام داد و آثار ارزشمندی پدید آورد و باید او را در زمرة ایران شناسان و از کسانی که دلداده فرهنگ و زبان مشترک ایران و پاکستانند و شخصیتی که بسیار با احساس و پر شور بوده است، مطالعه کرد.

حیثیت و شخصیت علمی و ادبی این دانشور و نویسنده و عالم بزرگ نه

فقط نزد دانشوران سند که در آن دیار رشد و نمو کرده اند مسلم بود بلکه علما و دانشوران دیگر نقاط، مقام علمی او را قبول داشتند. و اگرچه تربیت علمی و فرهنگی او در مدارس دینیه و دیوبند انجام گرفت لکن دانش خود را مثل مولانا عبداللہ سندي فقط تا کریما، گلستان، بوستان، و کنز قدوری محدود نکرد بلکه پای خود را فراتر از آن گذاشت و دوره های آموزش تفسیر، فقه، حدیث، تصوف، تاریخ، زندگینامه و موسیقی را نیز گذراند و به این علوم توجه و دستی توانا پیدا کرد.

مولانا غلام مصطفی اگرچه تحصیلات خود را در رشته زبان عربی انجام داده بود و لکن آشنایی کامل با زبان فارسی داشت و یکی از تاریخ شناسان بزرگ ایران و زبان و ادبیات فارسی در این منطقه بود و بر کتابهای کلیدی این زبان از جمله: گلستان، بوستان، کریما وغیره دستی تمام داشت.

یکی از خدمات بزرگ و ارزشمند او، تاسیس آکادمی شاه ولی اللہ در حیدرآباد بوده است. وی پس از تاسیس این آکادمی، به انتشار دو مجله ماهانه بسیار علمی و محققاته "الرحیم" و "الولی" اقدام کرد و توسط این مجله ها، آثار فارسی سخنوران و نویسنده گان اهالی سند را به محافل علمی جهان، عرضه نمود و به این وسیله، خدمت شایانی به زبان و ادبیات فارسی انجام داد. ویژه نامه "الرحیم" که مشتمل بر زندگینامه علامه قاسمی است هنوز نزد فرهنگیان حایز اهمیت است. قاسمی به این کار موقعی همت گماشت که زبان فارسی در این منطقه جان خود را از دست داده بود و مردم، این زبان را به فراموشی سپرده بودند. اکنون شماره های این مجله ها در کتابخانه آن اکادمی از نوادر میراث

فرهنگی زبان فارسی در این منطقه به شمار می آید.

از خدمات دیگر این دانشور بزرگ سرزمین سند که در رابطه با زبان فارسی انجام داده، فهرست بندی نسخ خطی موجود در کتابخانه سند الوجی وابسته به دانشگاه سند است. در این اثر، بیش از حدود چهار صد کتاب عربی، اردو، سندی و فارسی را پس از اصلاحات لازم به محافل علمی معرفی کرد. دکتر غلام علی الانا که خود نیز از فارسی دانان و ایران شناسان منطقه به شمار می آید و در تهیه فهرست این گنجینه، سهم بسزایی داشته است نقل می کند که: من خیلی با افتخار می توانم بگویم که در رابطه با فهرست نگاری در سرزمین سند، این اولین کوشش است که توسط دکتر قاسمی صورت گرفته است. در مراکز علمی و ادبی و مدارس دینیه سند، نسخ خطی بسیار وجود دارند لکن تا وقتی که این آثار، تشریح و به دیگران عرضه نشوند باید قبول کنیم که آثار علمی و فرهنگی علماء، دانشوران، محققان و نویسندهای کان را در قفسه ها و کمدها مغلق گذاشته ایم. (۳)

گفتار دکتر آلانا، عظمت و خدمت بزرگ دکتر قاسمی را به خوبی روشن می کند. از فهرست این نسخ، مهارت‌های دیگر این مرد بزرگ نیز کشف می شود. قاسمی در زمان خود از خط شناسان بزرگ بوده است. اهل فن می دانند که خواندن و فهمیدن دستورهای سلاطین که معمولاً در گذشته برای انسای آن، آموز شهای ویژه ای نیاز داشت، کار ساده ای نیست لکن دکتر قاسمی موقع فهرست بندی این نسخ، چندین نسخه مشتمل بر فرمانهای سلاطین را که با خط نستعلیق شکسته و بسیار ریز نوشته شده براحتی خوانده و اصلاحات لازم بر آن

انجام داده و فهرست آن را به زبان سندی تهیه کرده است. وی در فهرست نگاری، مشخصات جلد و کاغذ و نوع خطوط این نسخ خطی را نیز با همه ریزه کاری‌ها توضیح داده است.

در کتابخانه وی واقع در حیدرآباد نیز چندین نسخ خطی به زبان فارسی وجود دارد که نگهداری این نسخ در خانه او نیز به عشق و علاقه قاسمی با زبان و ادبیات فارسی اشاره دارد و باید امیدوار بود که در آینده نزدیک به حضور محافل علمی معرفی شوند.

احساناتی که غلام مصطفی قاسمی به محیط و فرهنگ سند کرد، بسیار گسترده است. ایشان برای معرفی آثار ارزشمند عربی و فارسی در سند، بسیار رنج برد و زحمت کشید. او با تدوین، تصحیح، ترتیب و نوشتן حاشیه روی آثار مولانا محمد ابراهیم تتوی، مولانا محمد هاشم تتوی و مولانا عبیدالله تتوی کار بزرگ علمی و فوق العاده ای انجام داد. علامه قاسمی از شاگردان مکتب شاه ولی الله محدث دھلوی بود و بر اکثر آثار علمای سند کارهای تحقیقی انجام داد و آن آثار را به اهالی سند معرفی کرد و اگر او متحمل این زحمتها نمی شد و این همتها را نمی کرد، اهل این سرزمین از گنجینه علمی خود بی اطلاع می ماندند.

علامه قاسمی کتاب "غنية البشر في المداخل الجفرية الاشني عشر" اثر مولانا محمد ابراهیم تتوی را پس از تصحیح در سال ۱۹۴۰ میلادی منتشر کرد. کتاب "وسيلة الغريب الى جناب الحبيب" اثر مخدوم هاشم تتوی را به اردو ترجمه و در سال ۱۹۶۴ میلادی منتشر کرد، کتاب "الفتانه مرمت الخزانه" اثر مخدوم جعفر بوبکانی و متن مستند عربی کتاب "فرايش الاسلام"

اثر مولانا محمد هاشم تنوی و کتاب دیگروی "ذریعة الوصول" را در سال ۱۹۴۶ منتشر کرد. کتاب "فتح الفضل" اثر خواجه محمد زمان منواری را با ترجمه سندي و کتاب "کچکول نامه" اثر علامه ابوالحسن داهری را که در زمان قدرت کلهورا حروف زیان سندي را اختراع کرد، با نگاشتن مقدمه علمي و حاشیه زیبا به زبان فارسی منتشر کرد. علاوه بر آن ترجمه فارسی قرآن کریم اثر مخلوم نوح سرور هالایی را که نام بردیم پس از تصحیح و نگارش مقدمه، توسط سند ادبی بورد منتشر کرد. غیر از این چندین مقاله درباره علماء و شخصیتهای سنند نوشته و در اختیار علاقمندان گذاشت که اکنون به عنوان منابع بزرگ علمی برای محققان مورد استفاده قرار می گیرند.

علامه قاسمی پس از تحقیقات درباره وجود و حدت الوجود و مطالعه در تصوف و تاریخ سنند، اظهار داشت در سنند اولین کسی که نظریه "و حدت الوجود" را ارائه داد ابو علی سندي، صوفی و درویش بزرگ قرن سوم بود که "بایزید بسطامی" آموزش اندیشه وجود و حدت الوجود، توحید و معرفت را رایج کرد و سلسله قلندری را در سنند رواج داد. او در ادامه تحقیقات دامنه دار خود، متوجه شد که "بایزید بسطامی" از استاد دیگری به نام استاد عبدالرحمان سندي متاثر بوده است. همچنین با استناد به تاریخ نویسان سنند می گوید: رواج دهنده سلسله قلندری در سنند، عالم بزرگ ابو موسی دیلی "دیل" خواهرزاده بسطامی بوده است.

علامه قاسمی همچنین درباره علمایی که در آن سوی مرزهای سنند به فعالیتهای آموزشی و تدریس می پرداختند، تحقیقات گسترده‌ای انجام داده و

طی فهرستی، خدمات آنان را ذکر کرده است. از جمله آنها احمد بن سندي، احمد بن محمد حافظ زاهد دبلي مصري، جعفر بن خطاب خضداري سندي بلخى، سيد محمد مكى و مخلوم محمد حيات سندي معروفند. علامه قاسمي آثار عالم معروف دوره تالپوران، علامه مخلوم محمد معين تتوى را پس از ويرايش و ترجمه در مجله ماهانه خود "الرحيم" و "الولى" منتشر کرد. او به علامه محمد معين تتوى دوست شاه لطيف بهتاي، بسيار علاقه داشت. انگيزه اين عشق شاید اين باشد که محمد معين شاگرد بر حسته شاه ولی الله بوده است. چندين بار معين تتوى، درباره نکات تصوف و منطق با مولانا محمد هاشم تتوى به مباحثه پرداخت. الواقع علامه قاسمي در حد فعالیت يك مرکز بزرگ آموزشی به کارهای علمی پرداخت و آكادمی شاه ولی الله را تأسیس کرد و چندين بار به ریاست سندي ادبی بورد منصوب شد. علامه قاسمي مدت زیادی برای دانشجویان دکترا توسط دانشگاه سندي، به عنوان استاد و راهنمای تعین شد و تحت سرپرستي وی، دانشجویان زیادی به مقام دکترا در رشته های متعدد نايل شدند و خود نيز عضو هيت مدیره چندين دانشگاه بود.

علامه قاسمي به رساله شاه عبداللطيف بهتاي بسيار علاقه داشت و خود نيز پس از ترتيب و ويرايش، به نشر آن اقدام کرد، در شبہ قاره، تفسير مولانا عبدالكلام آزاد و مولانا عبد الله سندي از ارزشهاي علمي و فرهنگي برخوردارند ولکن علامه قاسمي تفسير "الهام الرحمن في تفسير القرآن" اثر عبد الله سندي را كه از امتياز خاصی برخوردار است پس از تصحیح و ویرایش و ترجمه سندي منتشر کرد. این تفسیر اکنون در مدارس دینیه سندي، به عنوان کتاب درسی در

رشته تفسیر به شمار می‌آید. علامه بین علوم رایج و اطلاعات دیگر فرق نمی‌گذاشت به خاطر همین در موضوعات دینی و دنیاوی قابل به تفاوت نبود و نظریه او بر این اساس بود که در قرآن و حدیث بین آنها فرق گذاشته نشده است. آورده‌اند که علامه قاسمی به استادان خود خیلی احترام می‌گذاشت.

وقتی ایشان به کشور روسیه سفر کرد در لینینگراد از خانه "علامه موسی جاراشد" از مشاهیر بنام دیدار کرد. در همین خانه پیشتر مولانا عبیدالله سندي اقامت می‌کرد. علامه قاسمی وقتی به این خانه نزدیک شد با پیر مردی مواجه شد. او به علامه قاسمی گفت: این همان مکانی است که من چندین بار مولانا سندي را با "علامه موسی جاراشد" در حال ملاقات دیده ام. قاسمی پس از شنیدن این سخن، چشم‌های پیر مرد را با احترام و افتخار پوشید؛ چون این چشمنها مولانا سندي را دیده بودند. علامه به علمای جهان و سند بسیار ارادت و عقیدت داشت و به آنان عشق می‌ورزید و به مردم نیز بسیار علاقه مند بود و اکنون آثار باقیمانده و یادگار او نزد اهالی سند دلیل محکم بر آن عشق و علاقه است.

باشد که این بیان کوتاه کمکی باشد در جهت اکرام چنین عزیزانی که حقی بزرگ بر زبان و ادب فارسی و گسترش فرهنگ اسلامی و ایران شناسی دارند و امید است که مسئولین مصروف در جهت بزر گذاشت این بزرگواران بیش از پیش، تمھیدی بسزا بینندی‌شوند.

حوالی:

- ۱ - ترجمه فارسی قرآن مجید، مخدوم نوح، مقدمه
- ۲ - تحفة الکرام، میرعلی شیرقانع تتوی، ص ۱۲۶، ۱۲۵

۳- قلمی سخن جو تشریحی کتابک، غلام مصطفی قاسمی، ۱۹۸۰، مقدمه

یادداشتها و منابع:

۱. بهار ادب، تاریخ مختصر زبان و ادبیات فارسی در شبہ قاره هند و پاکستان، قاسم صافی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۲. تحفه الکرام، میرعلی شیر قانع تتوی، مرتبه نبی بخش بلوج، ترجمه مخدوم امیر احمد، حیدرآباد: سندی ادبی بورد، ۱۹۸۹ م. ج ۲، ص ۱۳۶، ۱۳۵.
۳. ترجمه فارسی قرآن مجید، مخدوم نوح، با مقدمه و تحسیله غلام مصطفی قاسمی، حیدر آباد، سندی ادبی بورد، ۱۹۹۰، مقدمه.
۴. حنت السند، مولائی شیدائی، کراچی، سندیکا آکادمی، ۲۰۰۰ م، اعظم گره، ۱۹۴۷ م.
۵. سفرنامه سند؛ از کراچی تا شهر خاموشان، قاسم صافی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۶. قلمی سخن جو تشریحی کتابک انسٹیتو سند الوجی، نگران غلام مصطفی قاسمی و غلام علی آلانا، مرتب محمد صدیق (مائز) سندی و امان اللہ عباسی، حیدر آباد، سند یونیورسٹی، ۱۹۸۰ م.

شیدا، متوالی حريم صایب

چکیده

محمد بیریای گیلانی متخلف به شیدا، از شاعران، ممتاز و بلند آوازه
معاصر، در سایر انواع شعر توانا و بخصوص در غزل استاد مسلم الشبوت
به حساب می آید. سبک عمومی غزلیات شیدا، آمیزه ای از دو سبک
معروف شعر کلاسیک فارسی، عراقی و هندی است. او از مبدعین
وحدت مضمون در غزل که اسلاف کمتر به آن توجه داشته اند. شعر
شیدا پاک و لطیف و در عین حال شیرین و وزین و سرشار از اندیشه های
بکر و تازه است. نویسنده این مقاله افزون بر معرفی شعر شیدا، عشق و
علاقة اش را به شعر صائب، شاعر نامدار سبک هندی، نشان داده است.

واژه های کلیدی: شیدا، غزل، صائب، اندیشه، هنر

سینهٔ صاحبدلان شیدا بیاض شعرتست

از تو بیتی هم به دیوان گر نباشد گو مباش

محمد بیریای گیلانی متخلف به شیدا، شاعر توانا و چیره دست معاصر
از سخنورانی است که زندگی شعر و شعر زندگی ایشان حای تأمل است و از
آنها که با غالب فحول ادب و هنر و بزرگان علم و سیاست آشنایی و معاشرت
داشته و در متن تحولات عمده سیاسی و اجتماعی حاضر بوده، زندگی پر فراز و
نشیب وی در واقع یک دوره تاریخ زنده معاصر محسوب می گردد. شاعر از
دیوان حافظ و طیعت روح نواز گیلان به عنوان نخستین استاد خویش یاد می

کند و انصاف را که شاگردی شایسته بوده و نخستین درسهای ادب را در محضر مرحوم حاج سید محمد تائب و مرحوم وهاب زاده حلبیدی پار ایرج فرا گرفته است و هم اکنون که بیش از هفتاد سال از زندگی پر شر شاعر می گذرد، تصویر مرحوم تائب را که از فضلای گیلان بوده بر دیوار خانه این شاگرد حق شناس می توان مشاهده کرد.

در هیئت‌ده سالگی سروده‌های خود را که به هفت هزار بیت می‌رسید در یک سانحه آتش سوزی از دست داد. اما خیلی زود اضطراف آن را جانشین مافات کرد. نوزده سال داشت که فعالیتهای آزادی خواهانه شاعر آزاده را راهی زندان کرد و این آغاز غربت‌های شیدا و دوری از بندر زیبای انزلی بود. حبس و سپس تبعید، سرنوشتی که از "نای" تا "یمگان" آزادگان را مقدور بوده است. شاعر پس از آزادی نیز به دعوت مردم "ساوه" سالی چند در تبعید گاه خود که در آن زمان قصبه‌ای بیش نبود به سربرد و سپس به نوبت در تهران، تبریز و اصفهان توطن گزید. در ساوه با پیر و مراد خویش "صایب" آشنایی داشت و بقیه عمر خود را به تحقیق در شعر و اندیشه او پرداخت و در سال ۱۳۴۴ در اصفهان بانی تشکیل جلسات صایب خوانی با عنوان "بزم صایب" گردید و یک سال بعد همزمان با احداث بنای آرام گاه صایب با همکاری شعرای نامدار اصفهان به تاسیس انجمن ادبی "مکتب صایب" همت گماشت که در واقع صورت نظم یافته‌ای از همان جلسات بزم صایب بود و هم اکنون نیز این مجمع ادبی هر صبح جمعه در باغ تکیه صایب بر گزار می‌شود. مدتی نیز دیپری انجمن ادبی "قلم" را به عهده داشت که به ریاست نویسنده معروف آفای زین العابدین رهنما اداره می‌شد. شیدا را غالب شعر و فضلای معاصر می‌شناسند و با بسیاری از آنان معاشرت و

مُؤانست داشته و دارد و هنوز صاحبدلان غزل معروف او را به یاد دارند و زیر لب

زمزمه می کنند:

خواهم ای گل خار باشم تا به دامانت نشینم

با اگر خواهی به چشم دشمن جانت نشینم

یک بار هم ملک الشعرا بهار را بنا به اظهار تمایل وی در آخرین سال عمر
ملک ملاقات کرده و مورد تشویق و تکریم قرار گرفته۔ شیدا در اقسام شعر توانا و
در غزل استاد مسلم است۔ سبک عمومی غزلهای وی آمیخته ای از دو سبک
مشهور به عراقی و هندی است ولی شاعر معمولاً آن را از ذوق و سلیقه تحسین انگیز
خوبیش چاشنی می دهد و بدین ترتیب "شیدایی" های استاد شیوه خاص ایشان
را در غزل سرایی به خوبی نشان می دهد۔ شیدا از مبد عین وحدت مضمون در
غزل است که اسلاف کمتر بدان توجه کرده اند۔ شعر شیدا پاک است و لطیف و
در عین سخته ورزین و تهی از لفاظی و سوشار از معانی بکرو و ترکیبات بدیع۔

بی تأمل خرج معنیهای رنگین می کنم

لفظ اگر در قدر هم سنگ گهر باشد مرا

دقت علمی و ژرف نگری خاص استاد هنگامی به اوح تجلی می رسد
که سخن از صایب به میان آید۔ او شیفتۀ صایب است و معحو بستان رنگین
دیوانش کافی است نام صایب را به زبان آورد، برقی در نگاهش خواهد درختید و
التهایی در کلامش پیدا خواهد شد۔ ارادت او به مولانا صایب از ارادت شاگرد به
استاد و مرید به مراد در گذشته است و به مرز عشق رسیده۔ نزدیک به سی سال
است در دیوان صایب تفحص و مدافعت می کند و هنوز خود را قظره ای از اقیانوس

بیکران صایب نمی شمارد و می گوید:

شعر شیدا پیش صایب در مثل دانی که چیست؟

کودکی مشق دستان نزد استاد آورد

باریک بینی و احاطه استاد در شرح و تفسیر اشعار صایب همگان را به اعجاب و امی دارد و اگر اقتضای حرمت استاد مرحوم امیری فیروز کوهی و فضل تقدیم ایشان در میان نبود، فاش می گفتم که بزرگترین شارح دیوان صایب، شیدا است و صایب شناس چون او دست کم در یک قرن اخیر نداشته ایم - فرزند دریا اکنون غریق دریای صایب است و موهبت قرأت و درک اشعار او را بزرگترین میاهات زندگی خود می داند.

استاد بیریای گیلانی در گیلان از شهرت و محبوبیت چشمگیری برخوردار است به طوری که در سال ۱۳۶۶ که زاد و بوم خویش را پس از دو سال انزوا شاید برای همیشه ترک می گفت از طرف سخنوران و هنرمندان آن خطه مورد بدرقه کم نظری قرار گرفت والبته همه محبوبیت خویش را از بندر انزلی با خود به نیشابور ارمغان آورد و قدم به دلده صاحبدلان این دیار نهاد. شهر تاریخی و شعرپرور نیشابور را برای اقامت دائمی برگزید و به کشف و پژوهش استعدادهای جوان پرداخت. در بهمن ماه همان سال به فکر تجدید فراش افتاد و همسری وفادار و شعردوست از خاندان فاضل رضوی اختیار کرد وهم اکنون منزل ایشان مهد شعرو ادب و کانون تجمع هنرمندان و صاحبدلان می باشد.

از حضرت استاد پرسیدم با آن که بارها تسهیلات چاپ رایگان در اختیار شان بوده و مشتاقان شعر شان بی شمار، چرا هرگز مجموعه ای از سروده های خود را به

زیور طبع نیاراسته اند، در پاسخ گفتند: "دعوی شاعری را آسان نمی دانم و نمی خواهم مانند بسیاری شاعر نمایان که سر از خواب بر می دارند و کتاب چاپ می کنند، شعر عرضه کنم و هنوز شعر خود را قابل چاپ نمی دانم۔"

گوهر خود را که شیدا می کند پنهان ز خلق

بیم دارد از صدای مرحبا برخاستن

همت بلند استاد که پس از هفتاد و دو سال هنوز به شعر خود اعتقاد ندارد و یا به عبارت بهتر به آنچه می گوید قناعت نمی کند و راه کمال را بر خویش نمی بندد۔

خلعت شهرت مبارک باد بر حسرت کشان

هر که خواهد گویو شد چشم شیدا تنگ نیست
شیدا علاوه بر دیوان شعر که شامل هفده هزار بیت اشعار مذهبی و اجتماعی و عاشقانه و عارفانه می باشد، منظومه ای بلند در واقعه عاشورا دارد به نام "نیمروز عاشورا" (۱) که تا اکنون بالغ بر دو هزار بیت آن سروده شده و به زودی مجموعه ای از غزلیات منتخب ایشان با نام "نیلوفر مردان" (۲) به چاپ خواهد رسید۔ اکنون سه غزل ممتاز از آثار چاپ نشده استاد را به حضور دوستداران شعر پارسی پیشکش می داریم۔

"نیلوفر مردان"

دیگر به خم زلف بتی جامکن ای دل

آشوب در آن سلسله برپا مکن ای دل

دانم که هنوزت بود آن شور جوانی

پیرانه سرم عاشق و رسوا مکن ای دل

پر پر جه زنی در قفس سینه تنگ

آرام بگیر این همه غوغامکن ای دل

در خواهش بی جای تو عمرم همه طی شد

زین بیش دگر خواهش بی جامکن ای دل

سرمایه شوریدگی و ذوق طرب را

بردی توز دست من و حاشا مکن ای دل

سودای تو با عشق و جنون جان مرا سوخت

با سوخته جان، ترک مدارا مکن ای دل

مشتم تهی از گوهر والی جوانی است

زین و سوسه ها مشت مرا او مکن ای دل

حالی زهوس گشته سراپای وجودم

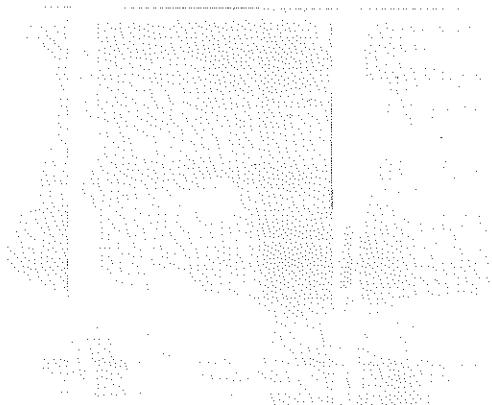
از بلهوسی فتنه مهیا مکن ای دل

آزادم و دیگر گل آزادگی ام را

نیلوفر مرداد تم نامکن ای دل

از دست تو آخر به کجا شکوه توان برد؟

این قدر ستم بر من و شیدا، مکن ای دل



”پنهان و پیدا“

از هوس چون در سرماهیچ سودایی نبود
 هرگز از مه پیکران مارا تمنایی نبود
 طوطی ما بی شکر با گفتگو گشت آشنا
 بهره مند از بوسه لعل شکر خایی نبود
 خواستیم از خویشتن سازیم مجنون دگر
 وادی پیموده را افسوس لیلایی نبود
 بارها گشتیم در امواج امکان غوطه ور
 گوهر مقصود ما در هیچ دریایی نبود
 آنچه در خلوت سرای قمری ما جلوه داشت
 سرو بود اما خیال سرو بالایی نبود
 سالها از پاک جانان داشتیم امید عشق
 گلشن امید مارا گلشن آرایی نبود
 جای عشرت بود گلچینان ننگ آلوده را
 بهر ما در دامن هستی چنین جایی نبود
 دوزخی می گشت عالم به رارباب صفا
 کار مردم را اگر پنهان و پیدایی نبود

حسن امروز ترا فردای حسرت دریبی است

وای! اگر دنبالِ امروز تو فردایی نبود

عشق و عرفان گر نبود اکنون به دنیای سخن

بزم گرم شاعران را نیز شیدایی نبود

”ته مانده جام“

نامه دادن گیرم آسان نیست پیغامی که هست

گر نباشد صحبتی از لطف دشنا�ی که هست

مرغ دل گیرم که دست آموز گیسویت نشد

از خط و خالت مهیا دانه و دامی که هست

شرم اگر در گفتن رازم زبان بندی کند

عشق سرکش رازبان رمز و ایهامی که هست

غم ندارم گربلا گردان بالای توام

هر بلای سخت را روزی سرانجامی که هست

گر به خوان نعمت یک شب نمی خوانی مرا

بهر مسکینان کویت رسم اطعامی که هست

گیرم از خمخانه و حلم نمی بخشی نصیب

از می مینای شب ته مانده جامی که هست

در حريم باغ حست گرندارم آشیان

چای مشتی خار و خس در گوشه بامی که هست

چهره گیرم در نقاب زلف پوشانی زمن

انتظار صبح روشن از دل شامی که هست

طی شده عمری به ناکامی تغافل تا به کی؟

پاک نفس دریاب شیدا را در ایامی که هست

حواله:

۱- این کتاب در سال ۱۳۷۰ توسط اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان نیشابور

به چاپ رسیده است.

۲- این کتاب در سال ۱۳۷۲ توسط آقای ابراهیم دانش فرنیا در تهران، به

چاپ رسیده است.

دکتر ظہور الدین احمد
دانشگاہ پنجاب، لاہور

تصحیح و تدوین نسخه های خطی در پاکستان

چکیڈہ

بشر در طول تاریخ با مرور زمان روی پله های پیشترفت پا گذاشته و مراحل توسعه و تکامل را طی نموده است۔ مدتی نگذشته است که آثار علمی و دینی و فرهنگی به صورت مکتوب و دستنویس ها نگهداری می شدو می دانیم که کتابهای چاپی نتیجه پیشرفت در قرن نوزدهم میلادی به بعد صورت گرفته است۔ امروز هم هزاران هزار نسخه خطی در کتابخانه های رسمی و دولتی و نیز شخصی موجود است۔ نویسنده این مقاله در ضمن تذکر از شرایط مدون و مصحح نسخه های خطی به معرفی مصححین معتبر شبه قاره از جمله آقایان: مولوی محمد شفیع، دکتر غلام سرور، داود پوره، حافظ محمود شیرانی، حسام الدین راشدی، دکتر سید محمد اکرم، دکتر ظہور الدین احمد، دکتر عارف نوشاهی، دکتر سلیم اخترو دکتر معین نظامی و آثار تصحیح شده آنها پرداخته است۔

واژه های کلیدی: نسخه های خطی، شرایط تصحیح، مصححین، آثار تصحیح شده۔

تصحیح و تدوین نسخه های خطی با خط شکسته و مغلوط کتابت

کاری دشوار و پیچیده است، ازین جهت ناگزیر است که تصحیح کننده:

- ۱۔ باید به موضوع کتاب مطالعات عمیقی داشته باشد۔
- ۲۔ بر زبانهای فارسی و عربی تسلط کامل داشته باشد۔

- ۳- با فرهنگهای زبانهای دیگر آشنا باشد و بتواند از آن استفاده کند.
- ۴- در کتاب شناسی و رسم الخط شناسی کمال دسترس داشته باشد.
- ۵- با زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی و سریانی آگاه باشد و با کارهای تحقیقی و تخلیقی مستشرقین اطلاعات داشته باشد. چندی ازین قبیل دانشمندان را معرفی می کنیم.

۱- دکتر محمد شفیع: با این صفات متصف بود و دارای طبع امانت و متأثت داشت. برای نگاشتن مقاله‌ای کلیه منابع درباره موضوع را جمع آوری می کرد. پس از مطالعه آن شروع به نوشتن می کرد. نسخه‌های خطی را که پس از تصحیح و حواشی و تعلیقات به چاپ رسانده است، برای دانشجویان و پژوهشگران نمونه های مثالی است. چندی از آنها که متعلق به زبان فارسی است، یاد آور می شود.

الف- وامق و عذر:

یک نسخه خطی به عنوان "اوپاف القرآن" دستیاب شد. برای پشتیبانی جلد چرمی این کتاب ورقی چند به آن پیوسته بود. این نسخه در سال ۵۲۶ با خط نسخی و کوفی کتابت شده بود. این برگها دارای شعر بود. پس از تقابل آن بالغت الفرس اسدی منکشف شد که این اشعار از مشنونی وامق و عذر است مصنفه عنصری ملک الشعراي سلطان محمود غزنوی. مولوی محمد شفیع با زحمت و دقیقت نظر این خط قدیمی را خواند و درباره قدمت قصه وامق و عذر را تحقیق نمود و مشنونی را که به این عنوان در درازای ادب فارسی نوشته شده، سراغ گرفت و گوناگونی قصه را نشان داد.

خط قدیمی را خواندن کم از کوه کنند نیست و مطالب را مرتب و مدون نمودن، هفت خوان رستم را طی کردن است و کتاب شناس و خط شناس مثل مولوی شفیع می توانست این کار را انجام داد. برای تصحیح ایات زحمتی که کشیده از متبادلها و مراجع آن که در پاورپوینت ها نوشته، آشکار است.

ب- مطلع السعدین و مجمع البحرين:

این کتاب بزرگی است راجع به تاریخ ایلخانیان و مؤلف آن کمال الدین عبدالرزاق سمرقندیست. علامه محمد شفیع این کتاب را در دو مجلد با کمال زحمت و باریک بینی مرتب و مدون کرده، به چاپ رسانده است که شرح آن ازین قرار است.

جلد دوم، جزء اول شامل و قایع از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۳ ق است و دارای ۸۰۵ صفحه.

صفحه، در لاہور در سال ۱۳۳۶ ق چاپ شد.

جلد دوم، جزء دوم و سوم، شامل و قایع از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۱ ق است. دارای

۹۴۱ تا ۱۰۰۸ صفحه. در لاہور در سال ۱۳۶۸ ق / ۱۹۴۹ م چاپ شد.

در آغاز فهرستی از منابع و مراجع تهیه نموده که از آن در نوشن حواشی و تعلیقات استفاده کرده است. کتاب از تقابل شش نسخه خطی ترتیب داده شده است. در آخر فرهنگ الفاظ ترکی و مغولی درست شده است. برای تصحیح کنندگان این گونه کار نمونه برجسته ای می باشد.

این کتاب با همت دکتر عبدالحسین نوابی بار دیگر با کمک نسخه های خطی دیگر در تهران منتشر شده است. دکتر نوابی تنها متن را تصحیح و ترتیب داده است و فهارس متعلق به اشخاص و کتب و اماکن را شامل کتاب نکرده و

نه فرهنگ الفاظ ترکی و مغولی را تهیه نموده.

جـ_ تصحیح و ترتیب "دیباچه ظفر نامه یزدی مو لفه شرف الدین علی یزدی:

مولانا شفیع مرحوم این دیباچه را با دقت نظر و شعور تاریخی تصحیح و ترتیب داده است. فهارس رجال و اماکن، نسب نامه های تیموری و اقوام و قبائل را تهیه نموده و نقشه های جغرافیای معاصر را نیز مرتب کرده است.

دـ_ مکاتبات رشیدی:

مولانا شفیع این کتاب را با کمال دقت مرتب کرده است. از هر صفحه در اثر تهیه حواشی و تعلیقات، تبحر علمی و وسعت اطلاعات مرتب آشکار است. هیچ کس نمی تواند که به تصحیح و ترتیب این چنین کتاب جرأت کند تا اینکه بر زبانهای فارسی و عربی تسلط داشته باشد زیرا که مصنف خود برا این دو زبان مهارت کامل دارد. مصنف در نشر خود آیات قرآنی و اشعار از شعرای قدیم نقل می کند. مأخذ این اشعار را پیدا کردن و به صحت اصل را نقل کردن آسان نیست. مولانا شفیع این کار را به حسن و خوبی انجام داده است.

۲ - دکتر غلام سرور:

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان کار تصحیح و ترتیب جواهر الاولیاء مؤلفه سید باقر بن عثمان ساکن اوج بخاری را به دکتر غلام سرور سابق رئیس بخش فارسی دانشگاه کراچی تفویض کرد. آن زمان تنها یک نسخه آن کتاب موجود بود. جناب دکتر برای جستجوی نسخه دیگر بارها به اوج بخاری و گجرات مسافرت نمود و عاقبت به دست آوردن دو نسخه دیگر موفق شد و در یکی از اتفاقهای مرکز نشسته با شفف و انهماک این کار را انجام داد. علاوه بر ترتیب متن مقدمه ای بر

احوال مصنف و معرفی محتويات جواهر الاولیاء در کتاب جداگانه تهیه و چاپ نمود
و اسلوب کتاب را شرح داد. از تصحیح و ترتیب کتاب و مقدمه کمال زحمت و
دقت نظر و تبحر علمی مرتب آشکار است.

۳- داؤد پوته:

ترتیب و تصحیح چچ نامه / فتحنامه سنك- این کتاب به عربی نوشته شده
بود. ترجمه اش به فارسی به دست علی بن احمد بن ای بکر کوفی انجام داده شد.
جناب عمر بن داؤد پوته با تقابل نسخه های قدیم این کتاب را به چاپ رسانده
است. به علت این که کتاب با زمان قدیم تعلق دارد، بعضی از مقامات مذکوره
را تعیین و توضیح ممکن نشده است. به افزونی تعلیقات احتیاج دارد.

۴- محمود شیرانی : استاد سابق زبان و ادبیات فارسی، دانشکده خاور شناسی -

مجموعه نزع :

مؤلف این کتاب قدرت الله قاسم است. این کتاب تذکره شعرای اردو است
که به فارسی نوشته شده است. این کتاب بزرگیست دردو مجلد، دارای بیان
۶۹۳ نفر شاعر که در سال ۱۲۲۱ق به اتمام رسید.

علامه شیرانی این کتاب را بر بنای نسخه ای منحصر به فرد تصحیح و تدوین
را به عهده گرفت. این نسخه خطی از روی تحقیق مرتب، مکتوبه خود مصنف
است. مرتب و مصحح برای تصحیح متن و اشعار آن بسیار زحمت و دقت نظر
به خرج داده است. مرتب در آغاز شرح احوال مصنف نوشته و جزئیات نسخه
خطی را بالتفصیل بیان نموده است. طبق اصول تصحیح متن فهرس اسامی

شعراء، نامهای کتابها و جایهای ترتیب و تنظیم شده است.

این تذکره در نتیجه زحمات مرتب که مؤرخ و منتقد عالی پایه می باشد، آماده چاپ شده و در دهلى در سال ۱۹۷۳ م به توسط نیشنل اکادمی به چاپ رسیده است.

۵_ سید حسام الدین راشدی: مرد دانشمند، مؤرخ، منتقد، کتاب دوست

از استان سند و تصحیح کننده نسخه های خطی معروف:

الف_ تذکره شعرای کشمیر:

سید راشدی این کتاب را با کملک دو نسخه خطی کرم خورده پس از زحمت کار تصحیح و تعلیقات را به پایه تکمیل رسانده. این کار با حواشی و تعلیقات و اضافات در چهار مجلد به اختتام رسید. مرتب و مدون تذکره خود در مقدمه گفته که برای جمع آوری اشعار از منابع گوناگون و ترتیب و تصحیح اشعار کار دقیقی بود. با تمام سعی حتی المقدور مطمئن نیستم. وی خدماتی که انجام داده قابل صد آفرین است. اصل کتاب که مؤلف آن اصلاح مرزا بود، درباره احوال شعراء و انتقاد سخنوری آن اهمیت قابل اعتنا نداشت ولی مرتب کتاب از منابع کمیاب اضافات نموده، اهمیت و افادیت آنها را بیشتر افزوده است. منظوماتی که شعرای نامور در وصف کشمیر گفته اند، جمع آوری گردیده است.

ب_ مثنوی مهر و ماه سروده جمالی دهلوی:

یک نسخه خطی این مثنوی که منحصر به فرد است، در کتابخانه دانشگاه پنجاب نگهداری می شود. سید حسام الدین راشدی فتوکپی آنها را به دست آورد و با تحقیق و تدقیق نسخه مرتب و منقح ترتیب داده و به توسط مرکز تحقیقات

فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد به چاپ رساند. تصحیح کننده می‌داند که تصحیح نسخه منحصر به فرد چقدر اشکال دارد. آقای راشدی مجبور شد که برای خواندن و تصحیح کردن بعضی از اشعار از شاعر ایرانی کمک بگیرد. مصحح مقدمه مفصلی که شامل ۱۰۸ صفحه است؛ درباره شرح احوال مصنف و تالیفات دیگر او و مختصات شعر او افزوده است.

ج- تذکره ریاض العارفین مؤلف آفتاب رای:

یک نسخه خطی منحصر به فرد در کتابخانه انجمان ترقی اردو، کراچی موجود بود. راشدی برای تصحیح آن مصمم شد. نسخه مغشوش و مخلوط بود. وی با زحمت بسیار اسماء، تخلص ها و مقامات را با مأخذ و منابع که در دسترس بود، تصحیح نمود و یک نفر گمنام و تالیف او را زندگی داد.

د- تحفة الکرام، مؤلفه علی شیر قانع:

راشدی این کتاب را با تقابل یک نسخه ای مکتوبه مؤلف و سه نسخه دیگر ترتیب و تصحیح نمود. چون این کتاب متعلق به تاریخ سند بود و این موضوع مرغوب خاطر مصحح بود، از این جهت وی برای تدوین آن بسیار زحمت کشیده است. به افروزی ضمیمه ها، نسب نامه ها و حواشی و تعلیقات موضوعاتی مبهم و مشکوک را توضیح نمود و کتاب را نمونه تحقیق و تدوین ساخته است. به اضافه عکس های مقابر بزرگان و کتبیه ها و تصاویر کتاب را جالب ساخته است. این همه کار پر زحمت، باریک نگهی و مطالعه غائر او را دلالت می‌کند.

۶- دکتر سید محمد اکرم: استاد زبان و ادبیات فارسی و رئیس بخش اقبالیات،

دانشگاه پنجاب.

تبیه الغافلین :

مصنف این کتاب سراج الدین علی خان آرزو است که در آن بر کلام علی
حزین شاعر ایرانی ایراد های فی گرفته است۔ استادان ادب فارسی و پژوهشگران
به این چنین انتقاد فنی آشنا نبودند۔ دکتر اکرم این کتاب را با دقت نظر با افزونی
حوالی و تعلیقات لازم ترتیب داده و این کار او مورد تحسین قرار داده شده
است۔ دکترو حیدر قریشی که خودش دانشمند عالی پایه و مؤرخ و متقد است،
درباره این کتاب گفته است۔

”متن تنبیه الغافلین مبتنی بر سه نسخه خطی می باشد۔ آقای اکرم شاه این
کتاب را با دقت نظر تصحیح نموده است که برابر نمونه تصحیح متون می باشد
که استادان مثل شیرانی و شفیع برقرار داشته اند۔ (مطالعه ادبیات فارسی، ۲۹۹)

۷- دکتر ظهور الدین احمد: استاد زبان و ادبیات فارسی

عبرت نامه :

کتابی است مستند متعلق با تاریخ شاهان تیموری از وفات او رنگزیب تا
حکومت محمد شاه و از ۱۱۱۸ تا ۱۱۳۳ق۔ مصنف خود شاهد عینی و قایع
بوده که نوشه است این کتاب را به کمک سه نسخه دیگر تصحیح و ترتیب داده
و خلاصه و قایع رانیز به زبان اردو نوشته است۔ کبیر احمد جائی استاد
دانشگاه مسلم علی گر این کتاب را دیده حسن نظر خود را اعلام داده است۔

”یکی از علمای پاکستان دکتر ظهور احمد است۔ عبرت نامه مؤلفه محمد
قاسم عبرت را بازحمت و لیاقت مرتب کرده به چاپ رسانده است و تعلیقات
بیش قیمت را افروزده است۔ (مجموعه مقالات، انعکاس، ۱۹۸۷، ص ۱۷۵)۔

۸_دکتر سید عارف نوشاهی:

استاد زبان و ادبیات فارسی و کتاب‌شناس پایه یک. رقعت حزین از شاعر معروف به اسم محمدعلی لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ق) را ترتیب داده. دکتر نوشاهی نه تنها کتاب‌شناس می‌باشد بلکه کتاب‌جوانیز باشد. بازیافت کتابهای نادر و نایاب شبوه عالی اوست. رقعت حزین را از اطراف و اکناف پیدا کردن و با تصحیح و مقدمه به چاپ رساندن کار هر کسی نیست. دکتر عارف این مجموعه رقعت را تصحیح نمود و با مقدمه مفصلی و یاد داشتها در مجله سفینه شماره یک سال ۱۳۸۳ به چاپ رسانده و دانشجویان و پژوهشگران ایران و پاکستان را در حیرت افگنده و مورد آفرین قرار داده شده است.

۹_دکتر محمد سلیم اختر:

تذکرة مجمع الشعرا جهانگیر شاهی مؤلفه قاطعی هروی (م- ۱۰۲۴ق)، نسخه خطی این کتاب منحصر به فرد به دسترس مرتب افتاد. این نسخه دارای اغلاط و اشتاهات مؤلف و کاتب بود. دکتر محمد سلیم اختر این نسخه را با کمال زحمت و دقیقه رسی تصحیح و ترتیب نمود و قابل اشاعت نمود و توسط مؤسسه تحقیقات آسیای میانه غربی، دانشگاه کراجی در سال ۱۹۷۵م به چاپ رساند. تقطیع کتاب مطبوعه ۲۴×۱۷ سانتی متر می‌باشد. مقدمه و شرح احوال مصنف شامل ۵۰ صفحه است. متن اصلی کتاب محدود به ۱۵۲ صفحه است و تعلیقات شامل ۱۵۵ تا ۳۵۲ صفحه می‌باشد و با فهرس اعلام، کتاب بر صفحه ۲۰۴ اختتام می‌پذیرد.

مرتب و مصحح این تذکرہ ناشناخته را بر بنای مآخذ و منابع متعدد با کمال باریک نگهی تصحیح و ترتیب نموده که برای اقتدای داشجویان و پژوهشگران نمونه کاملاً است.

۰- دکتر غلام معین الدین نظامی: استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب، لاھور-

معدن الدرر سیرة الشیخ حاجی عمر- مؤلف این کتاب شمس الدین محمد بن سلیمان عمری مرشدی می باشد و سال تالیف این کتاب ۸۶۹ق است۔ نسخه خطی منحصر به فرد در کتابخانه سلیمانیه (ترکیه) نگهداری می شد۔ دکتر عارف نوشاهی میکرو فیلم این را گرفت و با کوشش و کملک دکتر معین نظامی آن را تصحیح و ترتیب نمود و بتوسط نشر کازرونیه (تهران) در سال ۱۳۸۳ش به چاپ رساند۔

هر دو دوست برای تصحیح نسخه خطی مساعدت نمودند و با دقت نظر عالمانه ای تهیه تعلیقات و فهراس مباحثی فراوان به خرج دادند و کتاب مؤلف گمنام را احیاء نمودند و منتهی بر اهل علم و ادب گذاشتند۔

دکتر نسرین اختر

لاهور

مختصری درباره آثار امیر خسرو دهلوی

چکیده

امیر خسرو دهلوی در ادبیات فارسی به عموم و در ادبیات فارسی شبه قاره به خصوصی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. حتی به گفتهٔ برعی از متقدان و سخن سنجان بزرگ و معتبر امیر خسرو از بهترین گویندگان پارسی در طول تاریخ شعر فارسی است. او در سایر قولاب سخن مانندِ غزل، مثنوی، قصیده، رباعی، قعده و ... شعر گفته است نویسندهٔ محترم به معرفی آثار منظوم و منشور وی پرداخته و در این ضمن نوشته‌هایش را مورد بررسی علمی نیز قرار داده است. معرفی پنج دیوان از جمله تحفة الصغر، وسط الحیات، همچنین مثنویات خمسه از جمله مطلع الانوار، شیرین خسرو، مجنون و لیلی، آئینه اسکندری و هشت بهشت و مثنویات دیگر مانند قران السعدین، مفتاح الفتوح، دولرانی حضرخان، نه سپهرو و تلقن نامه و آثار دیگر... حائز اهمیت است.

واژه‌های کلیدی: خسرو، آثار منظوم، آثار منشور.

دربارهٔ تعداد تصانیف و آثار امیر خسرو و دهلوی بین تذکره نویسان و تاریخ دانان اختلاف می‌باشد، مثلاً مورخ معروف معاصر امیر خسرو، ضیاء الدین برنی می‌گوید که امیر خسرو به تعداد کثیر کتب تصنیف نموده است که می‌توانیم از آن‌ها یک کتابخانه مرتباً بکنیم. مولانا جامی در کتاب خویش بعنوان "نفحات الانس" تعداد آثار خسرو نود و نه تذکر داده است و صاحب "تذکره هفت اقلیم" نوشته است که تعداد تصانیف امیر خسرو یک صد و نود و نه می-

باشد. محققین عصر حاضر نیز درباره تعداد آثار امیر خسرو اختلاف رای دارند، لذا از حیث عددی تصانیف امیر خسرو گویا مسئله‌ای است متنازعه، بیانات علمای سلف حامل فیصله حتمی نمی‌باشند و نه تحقیق دور حاضر کامل و معتبر است. لذا ما به معروفی چند تا آثار و تصانیف اهم امیر خسرو می‌پردازیم و باید همین اکتفا بکنیم. اول به معروفی دواوین امیر خسرو می‌پردازیم.

۱- تحفة الصغر:

امیر خسرو دهلوی این دیوان را به بفرمایش تاج الدین زاهد در سال ۶۷۱ ق کلام ۱۶ تا ۱۹ سالگی را مرتب نموده است و در آن زمان خسرو "سلطانی" تخلص می‌کرد که در غزلیات این دیوان دیده می‌شود. این دیوان مشتمل بر ۳۵ قصیده، ۵ ترجیح بند، یک مشتوی مختصر، ترکیب بند و تعدادی غزلیات و قطعات می‌باشد. مرثیه‌ای که بروفات پدر بزرگش عماد‌الملک سروده آن را هم امیر خسرو شامل همین دیوان کرده است. آغاز این دیوان از رباعی ذیل می‌شود که در اصل دو تا اشعار ابتدایی قصیده‌ای می‌باشد که مشتمل بر ایات سلسله‌اند و عنوان این دیوان نیز در آن آمده است:

لوحی که بر صحیفه گردون مصور است
توقيع آن بنام خداوند اکبر است
شد "تحفة الصغر" چو خطاب این سواد را
از ذکر ذو الجلال سوادی منور است

در آغاز این دیوان امیر خسرو یک دیاچه مفید و مبسوط نیز شامل کرده است.

۲ - وسط الحیوہ :

درین دیوان امیر خسرو، کلامی را که از ۲۰ تا ۳۲ سالگی سروده، شامل کرده است که مشتمل بر ۵۸ قصیده، ۱۰ ترجیع بند، ۴ قطعه، ۰ غزل، ۱۵۷ رباعی و سه تا مختصر مثنوی می باشد۔ عنوانات قصاید و ترجیعات ایيات سلسله اند۔ مرثیه معروف خان شهید شاهزاده محمد قاآن به صورت ترجیع بند درین دیوان شامل است، آغاز این دیوان از شعر ذیل شده است که از ایيات سلسله می باشد۔

ابتداء شد چون کتاب من به توحید خدا
همت امیدم که بخشد ایزدم نور هدا
و در آخرین منظومه تعداد ایيات دیوان مذکور تذکر داده است:

چارصد چهل و یک سنت و هشت هزار
همه بیت از جمل کشاده نقاب
این شماریست وضع بند که نیست
هیچ کس را درو محل صواب

۳ - غرة الکمال :

این دیوان در سال ۶۹۳ هجری مرتب شد و مبنی بر آن کلام می باشد که امیر خسرو از ۳۴ تا ۴۳ سالگی سروده است۔ در آغاز این دیوان خسرو یک دیباچه طویل و پرمغز هم افزوده و درباره سوانح خود به طور مفصل و مستند نوشته است که امروز هم در دسترس ما می باشد۔ علاوه بر این در همین دیباچه امیر خسرو درباره صنایع بدایع که ایجاد خاص خود خسرو می باشد، بحثی

مفصل کرده است. در دیوان غرة الکمال بعضی از قصاید به نام مخصوص با ایات سلسله هم دیده می شوند. درین دیوان خسرو تقریباً ۹۰ قصیده و ترجیع بند، ۹ منتوی مختصر و بیشمار قطعات و رباعیات و غزلیات موجود اند. منتوی ”مفتاح الفتوح“ نیز جزو همین دیوان بوده ولی بعداً به صورت جداگانه چاپ شد. علاوه براین یک منظومه طویل به نام تاج الدین زاهد هم در همین دیوان شامل است. اولین شعر ”غرة الکمال“ مطلع یک منظومه متعلق به ایات سلسله می باشد که در آن عنوان این دیوان نیز آمده است.

چون آفتاب روشنِ توحیدِ ذوالجلال

بنمود رخ ز مطلع این ”غرة الکمال“

این دیوان امیر خسرو علاوه بر دیباچه ضخیم از لحاظ پختگی فن نیز

اهمیت بسیار دارد.

۴- بقیه نقیه:

این چهارمین دیوان امیر خسرو است که در سال ۷۱۵ هجری ترتیب و تکمیل یافته است. به قول نواب محمد اسحاق، کلامی که درین دیوان آمده است، آن را خسرو از ۵۰ تا ۶۴ سالگی سروده است. حسب معمول ایات سلسله و دیباچه از خود خسرو نیز جزو این دیوان می باشد. عنوان دیباچه بیت زیر است که در آن نام دیوان هم آمده است.

بقیه ایست نقیه ز فیض طبع من این

که چون طبایع افلاک محکم است و متین

درین دیوان ۶۳ قصیده، ترجیع، ۲۰۰ قطعه، ۳۶ رباعی، ۵۷۰ و یک

مثنوی مختصر دارای ۱۶۵ بیت شامل می باشد.

۵ نهایة الکمال :

این مجموعه شعر مبنی بر آن کلام امیر خسرو می باشد که او در اواخر عمرش سروده است و کار جمع و ترتیب این دیوان بعد از وفات غیاث الدین تغلق و مدتی قبل از فوت خسرو تمام شد. یک دیباچه مختصراً هم شامل این دیوان بوده و بر عکس دواوین دیگر خسرو درین دیوان ایات سلسله به نظر نمی خورد. این دیوان در دهله چاپ شده بود. در ابتدا ۴ قصیده و بعد ازین ۵ ترجیع بند، ۴ مختصراً مشوی، ۶۷ قطعه پیستان، ۱۴ رباعی و ۲۸۰ غزل دارد. علاوه بر این مرثیه قطب الدین مبارک شاه خلجی نیز شامل همین دیوان است. اکثر غزلیات این دیوان در کلیات دواوین عناصر خسرو موجود اند که انتخاب خود خسرو است، از چهار دیوان خویش قیاس این است که دیوان مطبوعه دیوان مستقل نیست بلکه فقط انتخاب است و اصل دیوان به منظور عام نیامده است.

علاوه ازین امیر خسرو در استقبال مثنویات خمسه نظامی گنجوی هم خمسه مثنویات سروده است، چنانکه در مثنوی "مطلع الانوار" خود می گوید:

کار ازان رو به نظام رسید	نور که از خواجه نظام رسید
سکه من مهر زرش را شکست	گرچه برو ختم سخن مهر بست
داد نگینش به من انگشتین	خاتم او را چو کشادم نگین
نویت آن گنجه نشین گشت پنج	گرچه به ملک سخن از پنج گنج
پنج کلید از پی آن پنج گنج	سازم ازان سان به سرای سپنج
فرق ندانند ازین تا بدان	آن نمط آرم که همه ناقدان

امیر خسرو در مقابل نظامی گنجوی زندگانی خویش را با مصروفیات و شغل‌های مختلف به سر برد، ولی نظامی گنجوی اصلاً فکر معاش نداشت برای اینکه او از طرف حاکم آذربایجان محمد بن یلدگر جاگیرهای یافته بود و با آسودگی و فارغ البالی به سرمی برد و تمام عمر را فقط در منتوی سرانی صرف نموده، اما امیر خسرو برعکس این همه به شغل‌های عجیب مشغول بوده، مثلًا دربار داری، شرکت در مهمات شاهی، خدمت مرشد، بحث‌آوری حقوق اهل خانه و ناز برداری‌های اقارب و احباب وغیره، با وجود این همه مصروفیات حیرت می‌شود که چه طور خسرو کارهای تصنیف و تالیف نظم و نثر می‌کرده است، خسرو قوای ظاهر و باطن بسیار قوی داشت.

تعداد اشعار نظامی گنجوی ۲۸ هزار می‌باشد که سرمایه تمام زندگانی اش است ولی برعکس این خمسه امیر خسرو مبنی بر ۱۸ هزار اشعار است که او فقط در سه سال سروده است، چنانکه خودش در منتوی "هشت بهشت" تذکر داده است:

از ان نقد قیمتی به سه سال
کردم این "پنج گنج" مala مال
اگر خسرو را فرصت اوقات دست می‌داد، هیچ شاعر دیگر به اعتبار سرمایه شعر هم پایه او نمی‌بوده و بالخصوص تعداد اشعار خمسه مشویات خنما بیشتر ازین که هست، بوده چنانکه خسرو خودش می‌گوید:
صرف همه عمر گراینجا شدی
قطره عجب نیست که دریا شدی

امیرخسرو در برابر خمسه نظامی گنجوی بدین ترتیب پنج گنج سروده است:

- ۱- "مطلع الانوار" در سال ۶۹۸ هجری مبنی بر ۳۳۱۰ اشعار در حکمت و اخلاق به پیروی "مخزن الاسرار" نظامی گنجوی.
 - ۲- "شیرین و خسرو" در سال ۶۹۸ هجری مبنی بر ۱۲۴ بیت در داستان عشقیه به پیروی "خسرو و شیرین" نظامی.
 - ۳- "محنون و لیلی" در سال ۶۹۸ هجری مشتمل بر ۲۶۰ بیت هم داستان عشقیه به پیروی "لیلی و محنون" نظامی گنجوی.
 - ۴- "آینه سکندری" در سال ۶۹۹ هجری مشتمل بر ۴۵۰ بیت، قصه جنگ سکندر و خاقان به پیروی "سکندر نامه" نظامی.
 - ۵- هشت بهشت در سال ۷۰۰ هجری مبنی بر ۳۳۵۲ شعر، در قصه عشق دلارام و بهرام در پیروی مشتوی نظامی به عنوان "هفت پیکر".
- علاوه بر این امیرخسرو را این برتری نیز حاصل است که او را یک خمسه مشتوبات طبع زاد هم هست که بدین ترتیب اند.

۱- قران السعدین:

عنوان دیگر این مشتوبی "مجمع الاوصاف" است درین مشتوبی در تعریف عمارات دهلی اشعار درج آند، ازین لحاظ در بعضی از کتب این مشتوبی به عنوان "مشتوبی در تعریف دهلی" هم ذکر شده است، این مشتوبی به فرمایش کیقباد در سه ماه سروده شد و مشتمل بر ۴۳۹ بیت می باشد... به اعتبار صنف این اولین مشتوبی امیرخسرو است که در سال ۶۸۸ هجری سروده شده و موضوع اش واقعات تاریخی یعنی جنگ و صلح میان بغراخان کیقباد بر ساحل دریای گها گرا

(اوده) می باشد - در مثنوی "قرآن السعدیین" خسرو چند تا غزل های خویش را بر مقامات مناسب نیز تضمین کرده و بیان را شیوا ساخته است، آغاز این مثنوی از شعر ذیل شده است.

شکر گویم که به توفیق خداوند جهان
بر سر نامه ز توجید نوشتم عنوان

۲ - مفتاح الفتوح :

این مثنوی را به عنوان های "فتح نامه" و "فتح الفتوح" نیز نوشته اند
که در سال ۶۹۰ هجری تصنیف شده است. این مثنوی مختصر اول جزو دیوان
غرة الکمال بوده. این مثنوی در مدح جلال الدین فیروز خلجی و در بیان تخت
نشینی و فتوحات همین پادشاه می باشد.

بعد از مطلع قصیده آبیات سلسله آمده است که این طور است:

گفتار در ثنای خداوند داد گر
کو باز می کند در فیروزی و ظفر

اولین بیت این مثنوی درج ذیل است:

سخن برنام شاهی کردم آغاز
که بر شاهان در دولت کند باز

و شعر آخر اینطور است:

زده فتحش می اندر جام کردم
که "مفتاح الفتوح" نام کردم

۳- دولرانی خضرخان:

این مثنوی در سال ۷۱۵ هجری تکمیل یافت و به عنوان "عشیقه" یا "عشیقه" معروف شد. امیر خسرو در شعر ذیل این مثنوی را به عنوان "منشور شاهی" هم گفته است:

بحمدالله که از عون الهی

پایان آمد این منشور شاهی

درین مثنوی امیر خسرو قصه عشق تاریخی پسر علاء الدین محمد خلجی
حضرخان و دختر والی گحرات راجه کرن، دوّل رانی منظوم نموده است.
اگرچه این مثنوی به نام علاء الدین محمد خلجی منسوب است ولی در حقیقت
فرمایش خضرخان باعث تخلیق مثنوی مذکور شده بود. خسرو این منظومه را در
مدت چهار ماه سروده و اول مبنی بر ۴۲۰ بیت بوده و اختتام این مثنوی اول
طربیه بود ولی بعد از قتل خضرخان، خسرو ۳۱۹ بیت اضافه نمود و برین المیه
مثنوی را تمام کرد.

۴- نه سپهر:

امیر خسرو این مثنوی را در سال ۷۱۸ هجری ترتیب و تکمیل
نمود. "نه سپهر" به فرمایش قطب الدین مبارک شاه نوشته شد و بعد از تکمیلش
به خسرو هم وزن یک فیل زر بطور انعام داده شد. خسرو این مثنوی را در نه جزو
 تقسیم کرده است و هر جزو را به "سپهر" عنوان داده و در هر سپهر درباره یکی
از ستارگان متعلق نموده و از لحاظ "بحر" اشعار هر جزو یا سپهر مختلف و

جداگانه می باشد. این مشنوی بهترین نمونه داستان سرایی از خسرو است که

بدین شعر آغاز می شود-

خدارا کنم برسِ نامه یاد
که بر پنده در های معنی گشاد

۵ - تغلق نامه :

درین مشنوی خسرو همه احوال و واقعات عهد غیاث الدین تغلق نظم
کرده است، به صورت کامل نسخه خطی "تغلق نامه" نا حال دستیاب نشده و
سال تصنیف اش هم معلوم نیست، البته این روشن است که خسرو این مشنوی را
در او اخر عمرش منظوم ساخته است. درباره این مشنوی می گویند که ضایع شده
است و اکنون صرف نامش در کتب تاریخ و تذکره ها باقی مانده است، ولی در
کتابخانه حبیب به دست آمد و مولانا رشید احمد به تصحیح آن پرداخت و لی
بوچه وفات ایشان کارش ناتمام ماند، البته بعد از آن سید هاشمی فرید آبادی یک
نقل دیگر ازین نسخه خطی دریافت و هر دو نسخه را تقابل نموده "تغلق نامه" را
در سال ۱۹۳۲ میلادی در حیدرآباد دکن به چاپ رساند.

می گویند که جهانگیر پادشاه به مولانا حیاتی کاشی احکام صادر نمود
که این نسخه ناتمام را با اضافه اشعار کامل بسازد و مولانا مذکور به حکم
پادشاه جهانگیر درین مشنوی (۱۷۹) اشعار اضافه نموده نسخه را کامل ساخته
به نام "جهانگیر نامه" به حضور پادشاه پیش کرد و بدین سبب این مشنوی
به عنوان "جهانگیر نامه" معروف گشت. به قول امین احمد رازی مؤلف
"هفت اقلیم" این مشنوی مبنی بر سه هزار بیت می باشد، ولی موجوده مشنوی
"تغلق نامه" با اضافه (۱۷۹) اشعار از حیاتی کاشی تعداد اشعار این مشنوی

مشتمل بر (۲۷۱۷) است.

علاوه بر این در سال ۱۳۳۶ هجری یک مجموعه "آلی عمان" که موسوم به "جواهر خسروی" در علیگرہ به حاپ رسیده است، درین مجموعه پنج نارساله منظوم شامل آند.

۱- نصاب بدیع العجایب:

این رساله را مولوی رشید احمد انصاری مرتب نموده می‌گوید که در اکثر نسخه‌های خطی عنوان "نصاب بدیع العجایب" به طور "نصاب بدیع" و "نصاب بدیعی" آمده است و در بعضی جاها به طور نصاب تصنیف خسرو جواهر البحرو بحر الجواهر هم آمده است. این رساله در شبه قاره پاکستان و هند مقبولیت بسیار داشت و دارد که مبنی بر (۱۳۶) اشعار و به صورت بیست و دو قطعه می‌باشد این رساله اگرچه متعلق به صنایع بدایع است ولی به اعتبار زیان و بیان هم کامل است و اکثر و بیشتر اشعار روان و شسته می‌باشد.

اولین قطعه رساله "بدیع العجایب" مندرجه ذیل است:

ای که داری در حریم جان و دل دائم مکان
برزیانم نیست جز ذکر تو، ای آرام جان
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
 بشنوید این قطعه در بحر رمل ای بحر دان
و شعر آخر این طور است:

لیک منقوطه دو بیت آمد ازان

تامعارض عاجز آید اندران

۲- گهریال:

در مجموعه "جواهر خسروی" نظم دوم به عنوان "گهریال" مبنی بر

فقط نه شعر می باشد. خسرو درین اشعار بذریعه انگشت های دست درباره اوقات روز و شب معلوم کردن را نظم کرده است. در "جواهر خسروی" این نظم با دیباچه مختصر از مولانا محمد امین عباسی چاپ شده. اشعار نظم گهربال درج ذیل اند:

که چه رفت و چه مانده است از روز	گر کسی پرسد، ای خرد افروز
آن یکی را که خواهی از دستم	توبگویش، بگیر ز انگشت
از ره تجربه و طبع سلیم	باتو گوییم هر آنچه گفت حکیم
ده بود یا که چارده با یک	گرن ر انگشت گیردت، بیشک
شش بود یا که یازده یا دو	وربگیرد سر شهادت تو
سه و هفت و دوازده می دان	وربگیرد میانه را، ای جان
هشت یا سیزده بود یا چار	بنصرت را چو گیرد او ناچار
نه بود یا که پانزده یا پنج	ورسوی حنسرت نماید رنج
تامگر چاشت رانگویی شام	لیک باید ترا تمیز تمام

۳. شهر آشوب:

مشنوی شهر آشوب مبني بر ۶۷ رباعی می باشد که در بحث های مختلف است. درین منظومه مصطلحات اهل حرفه به انداز بسیار خوب به نظم درآمده اند. علاوه بر اسمای اهل حرفه شبه قاره درین منظومه الفاظ زبان پنجابی هم دیده می شوند. اگرچه "شهر آشوب" در بحر مشنوی نیست ولی به عنوان مشنوی معروف است. در نظر مولانا محمد امین عباسی منظومه "شهر آشوب" از امیر خسرو مشنوی مستقل بوده مگر وجودش از دست حوادث زمانه باقی نمانده و

موجوده منظومه "شهر آشوب" ضمیمه اصل مشوی می باشد که به نام اصلی اش باقی مانده است. درین منظومه اولین ریاعی در صفت هند و پسری است که درج ذیل است:

هند و صنمی کرو رخم شد کاهی	دردا که ندارد زغمم آگاهی
گفتم ز لبست کار من خسته بر آر	در خنده شد و گفت که ناهی ناهی

و آخرین ریاعی در صفت بزار پسری می باشد که حسب ذیل است:

بزار پسر تر است تا دست رسی	سودای توام فزون شود هر نفسی
کی حسن بدین قماش دیده است کسی	بازار جمال تو بود گرم رسی

۲ - خالق باری:

در "خالق باری" تعداد اشعار ۲۸ می باشد این کتابچه منقسم در ۶۳ جزو است و هر جزو از لحاظ بحر مختلف است. تقریباً ۲۶ جزو مبنی بر یک بیت و چند تا مشتمل بر دو یا سه اشعار، و چند تا جزو شامل نسبتاً بیشتر اشعار هم اند. آغاز این کتابچه خسرو شعر ذیل می باشد.

خالق باری سرجن هار	واحد ایک بدآ کرتار
رسول پیغمبر جان پیشنه	یار دوست بولی جو ایشه

و شعر آخرین اینطور است:

مولوی صاحب شرن پناه	گدا به کاری خسرو شاه
به قول محمد حسین آزاد موجوده نسخه های "خالق باری" اختصار	
کتاب اصلی اند. اما بقول حافظ محمود شیرانی کتابچه "خالق باری" تصنیف	
ضیا الدین خسرو است نه که امیر خسرو.	

۵- رساله چیستان:

درین رساله علاوه بر چیستان نوشته های دیگر هم دارد. مثلاً کهه
مکرنيان، دو سخنی، باره ماشه، انمل، گیت بست و قلبانه وغیره - مولانا
محمد امین عباسی بر این یك دیباچه طویل و مبسوط نوشته است.
علاوه براین آثار منظوم متفرقه امیر خسرو چندین کتب ثرى نیز دارد.

مثال:

۱- اعجاز خسروی:

این کتاب موسوم به نام دیگر "رسائل الاعجاز" هم است، سال تکمیل
اش ۷۱۹ هجری است و مشتمل بر پنج جزو است. اولین چهار جزو در سال
۷۸۲ نوشته شده و جزو آخرین در سال ۷۱۹ هجری تکمیل یافت. امیر خسرو
هر جزو را به عنوان "رساله" نامیده و این رسائل را در مختلف ابواب منقسم
نموده یك دیباچه نیز بر آن افزوده است و بعد از حمد و نعمت، مدح نظام
المشایخ و مدح علاء الدین خلجی درباره نه تا اسالیب رایج وقت نثر فارسی را
ذکر نموده است.

- ۱- اسلوب صوفیاء و اولیاء ۲- اسلوب علمای متحقق
 - ۳- اسلوب کاتبان و انشاء نویسان ۴- اسلوب علماء و فضلاء
 - ۵- اسلوب خطیبان و اعظام ۶- اسلوب مدرسین و شیوخ عظام
 - ۷- اسلوب عوام ۸- اسلوب طبقه حمالان ۹- اسلوب طبقه ظریفان
- و بعد ازین ها خسرو اسلوب ایجاد کرده خویش را تذکر داده است و در

رساله اول درباره وجہ تصنیف بحث نموده، اسالیب قدیم را رد نموده، جواز اختراع اسلوب تازه پیدا کرده است. در رساله دوم مکاتیب و فرامین شاهی شامل کرده است که در آن یک نامه زبان عربی هم هست. این مکاتیب خسرو بسیار مفید و پُر از اطلاعات مختلف علمی می باشند. در رساله سوم راجع به صنایع بدایع لفظی بحث است و رساله چهارم در آغاز یک تمهد دارد و درباره اسالیب نوشته بحث می کند و پنج تا نامه ها دارد که در آن ها راجع به علوم و فنون مختلفه بحث شامل است و نیز چند تا فرامین شاهی دارد. رساله آخرین مشتمل بر نامه های سن ابتدایی خسرو می باشد، اسلوب عبارات این نامه ها از اسلوب خاص اختلاف دارد، این مکاتیب نمونه عمده از ظرافت طبعی و بذله سنجی امیر خسرو می باشند و بعد ازین یک خاتمه طویل است که در آن خسرو درباره سعی خویش و تشکر دوستان تحریر کرده است. علاوه بر این این کتاب نمونه بهترین نثر مصنوع باشد و بیشتر در همین فن بحث می کند.

۲- خزانین الفتوح:

عنوان دوم این کتاب "تاریخ علایی" است و علاوه بر این این کتاب به نام های "سرور الروح" و "فتحنامه" هم معروف است. این کتاب تاریخ در سال ۷۱۱ هجری تکمیل یافت و مبنی بر واقعات و احوال از سال ۶۹۵ هجری تا سال ۷۱۱ هجری می باشد و تمام تراویقات چشم دید مصنف اند، برای همین این کتاب حامل اهمیت بسیار می باشد. نثر خزانین الفتوح پُر از صنایع بدایع لفظی است، خسرو اسلوب خاص خویش را با کمال مهارت و فن کارانه استعمال کرده و در اندران تواریخ از فن معمّا گویی هم استفاده کرده است و جا

این کتاب نثر را با شعر ذیل آغاز کرده است:

این نامه که نقیل فتح دارد در جیب
شد نام "خزاین الفتوحش" از غیب

٣- افضل الفوائد:

این کتاب مشتمل بر ملفوظات نظام الدین اولیاء است که امیر خسرو در صحبت ایشان جمع آوری کرده است. خسرو این کتاب را در بیرونی کتاب خواجه حسن سجزی "فواید الفواید" نوشته است، کتاب خواجه حسن سجزی نیز مبنی بر ملفوظات نظام الدین اولیاء میباشد. "افضل الفواید" در دو جزو منقسم است، در جزو اول ذکر ۴۴ مجلس و در جزو دوم ذکر ۱۷ مجلس شده است، خسرو در سال ۷۱۹ هجری این را تکمیل نموده به حضور مرشد هادیه کرد.

”افضل الفواید“ در سال ۱۳۰۴ هجری به چاپ رسید و مولوی مولا
بخشن چشته اولین بار در سال ۱۳۱۳ هجری به عنوان ”احسن الشواهد“ ترجمه
کردۀ از مطبع رضوی دهلي به چاپ رساند و آخرين ترجمه اش از جاپ سجاد
پيشر ز در سال ۱۹۶۰ء در لاھور چاپ شد۔ و جزو دوم اين کتاب به
عنوان ”راحت المحبین“ معروف می باشد۔

- ۱ تاریخ فیروز شاهی، ضیا الدین برنی، علیگرہ، ۱۹۵۷م

- ۲ نفحات الانس، مولانا عبدالرحمن حامی، لاہور، ۱۹۲۷م

- ۳- شعر المجم جلد دوم و پنجم، مولانا شبی نعمانی، لاہور، س ن
- ۴- دیوان کامل امیر خسرو دہلوی، مرتبہ، م- درویش، تهران، ۱۳۴۳، ش
- ۵- دیباچہ دیوان غرہ الکمال، امیر خسرو دہلوی، دہلی، س ن
- ۶- کلیات عناصر دواوین خسرو، امیر خسرو دہلوی، کانپور، ۱۹۱۶ م
- ۷- دیوان نہایۃ الکمال، امیر خسرو دہلوی، دہلی، ۱۳۳۲ هجری
- ۸- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح اللہ صفا، تهران، ۱۳۴۰ ش
- ۹- تاریخ ادبیات ایران، رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۴۰ ش
- ۱۰- امیر خسرو، احوال و آثار، مرتبہ دکتر نور الحسن انصاری، دہلی، ۱۹۷۵ م
- ۱۱- تذکرة الشعرا، دولت شاه سمرقندی، تهران، ۱۳۳۵ ش
- ۱۲- بهارستان، مولانا عبدالرحمن چامی، پاریس، ۱۹۲۵ م
- ۱۳- مقالات حافظ محمود شیرازی جلد اول، مرتبہ مظہر محمود شیرازی، لاہور، ۱۹۶۶ م
- ۱۴- تذکرہ هفت اقلیم، امین احمد رازی، کلکته، ۱۹۲۷ م

دکتر تحسین فراقی

استاد زبان و ادبیات اردو دانشگاه تهران

ترجمه: زیاد کاووسی نژاد

غالب شناسی در پاکستان بررسی مختصر و چندین پیشنهاد چکیده

میرزا اسد الله خان غالب به عنوان بزرگترین شاعر زبان اردو در سراسر جهان شهرت فراوانی به دست آورده است. اما بسیار غالب است او خودش بر اشعار فارسی خویش افتخار می کرد و یاد آور می شد که رنگهای اصلی و زیبایی و شیرینی کلام را در شعر فارسی اش جویا شویم. بر بنا همین جامعه فارسی دان هند و پاکستان همواره شعر فارسی غالب را مورد اعتمای ویژه قرار داده است. نویسنده این مقاله با ذکری از تاریخ غالب شناسی در شبے قاره، به معرفی غالب شناسان معروف و آثار و نتایج پژوهش آنها پرداخته و ضمناً برای گسترش غالب شناسی و شناخت بیشتر آثارش پیشنهاد های ارزنده ای ارائه داده است.

واژه های کلیدی: غالب، غالب شناسی، غالب شناسان، پیشنهاد ها

اگر نوشتۀ مختصر اعظم الدوله سرور "اسد الله خان اسد" را به عنوان اولین نوشته در مورد غالب در نظر بگیریم، از آن زمان تا به امروز قدمت جریان غالب شناسی به ۱۸۶ سال می رسد، زیرا نوشتۀ سرور در سال ۱۸۲۱ میلادی یا کمی پیش از آن به رشتۀ تحریر در آمده است. طی این ۱۸۶ سال تعداد نسخه های جدید آثار غالب و نیز مقالات تحقیقی درباره آنها به پیش از هزار نسخه می

رسد. مقالات متفرقه مضارف بر اين ها هستند. جهت تو ضيحيات بيشتر می توان به کتاب دکتر انصار الله، با عنوان "كتاب شناسی غالب" چاپ ۱۹۹۸ ميلادي که جديده ترين چاپ تا کنون می باشد، مراجعه نمود. با مطالعه اين کتاب در می يابيم که مقام غالب چقدر والاست و گسترده مقبوليت وی تا چه اندازه و سعت دارد. حقiqet آن است که شاعر بزرگ، مرزهای زمانی و مکانی را می شکافد و پرچم خيال خویش را به اهتزاز در می آورد. چنین شاعري تبدیل به ملاکی می شود که نه تنها معیار سرمایه ادبی حال و آينده است، بلکه زمان پيش از خود را نيز تحت تأثير قرار می دهد. اقبال ضمن عرض ارادت نسبت به غالب، خطاب نگفته است که :

نطق کوسناز ہیں تیرے لب اعجاز پر (۱)

حقiqet اين است که اين نطق، شکر گزار فيض خداوند گار می باشد.

خود غالب نيز گفته است:

آتے ہیں غیب سے یہ مظاہر خیال میں غالب صریح خامہ نوائے سروش ہے (۲)

و همین مطلب را به زبانی دیگر به فارسي نيز گفته است:

رشح کف حم می چکد از مفر سفالم سیرابی نطقم اثر فیض حکیم است
اولین کتاب بی مانند و برجسته در مورد غالب "یاد گار غالب" حالی
بود که در سال ۱۸۹۷ ميلادي منتشر شد. از آن پس جريان بي وقفه کتاب ها و
مقالات متعدد در مورد غالب تا به امروز ادامه داشته است.

بررسی غالب شناسی در پاکستان موضوعی بسیار گسترده می باشد.

در واقع بررسی اين موضوع کتابی قطره می طلبد و گنجاندن آن در مقاله اي

مختصر تنهایا در صورتی ممکن است که ذکر انتقادی مختصراً از چندین موضوع محوری و نکات قابل توجه غالب شناسی بسنده گردد و در پایان پیشنهاداتی در باب غالب شناسی ارائه شود و بس :
که چل چلاوے اور منظر ہی ممکن ہے (۳)

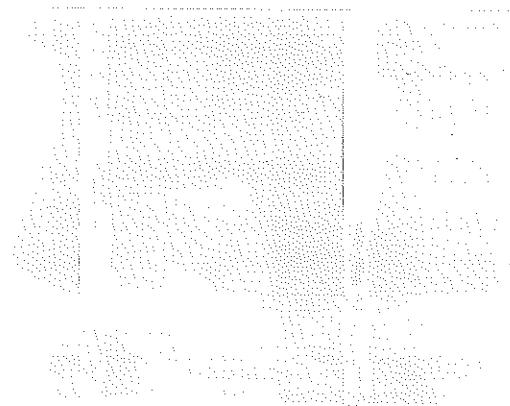
مقالات و کتاب های ارائه شده در مورد غالب در پاکستان را در اصل باید ادامه روند غالب شناسی در شبہ قارہ هند دانست، چرا که چندین غالب شناس ممتاز پاکستانی وجود دارند که سال ها پیش از تأسیس پاکستان شروع به خلق آثاری درباره غالب نموده بودند. در میان این غالب شناسان نامور، ش.م. اکرام، غلام رسول مهر و پروفسور حمید احمد خان قابل ذکر می باشند. اینان غالب شناسانی هستند که یک نسل تمام از غالب شناسان بعدی را تحت تأثیر قرار داده اند و به مدد آنها راه های متعددی در زمینه های تنقید، تدوین و شرح احوال غالب باز شد. در میان مستقدین، محققین و شرح حال نویسان غالب شناس بعدی، خلیفه عبدالحکیم، شوکت سبزواری، آفتاب احمد خان، صوفی غلام مصطفی تبسم، سید قدرت نقوی، پروفسور احمد علی، یوسف سلیم چشتی، سید عبداللہ، وحید قریشی، سلیم احمد، ممتاز حسین، وزیر آغا، مولانا حامد علی خان، خلیل الرحمن داوودی، مشقق خواجه، فرمان فتح پوری، جیلانی کامران، پرتو روھیله و در دوره های بعد، ملک حسن اختن، سعد اللہ، نذیر احمد و ایس ناگی قابل توجه هستند.

در میان افراد مذکور، برخی شخصیت و حوادث زندگی و فکر و هنر غالب را موضوع تحقیق خویش قرار دادند. در این رابطه نام ش.م. اکرام بدین

جهت مهم است که بی واهمه به بررسی شخصیت غالب پرداخته و اشارات بلیغی در مورد روان‌شناسی غالب داشته است، همچنین وی اشعار غالب را بر اساس تاریخ، مرتب نمود و بعدها کالی داس گپتا رضا به شیوه‌ای مؤثرتر و علمی‌تر این کار را به انجام رساند. برخی نظریات ش.م. اکرام را نمی‌توان پذیرفت، مثلاً این گفته او که از بعضی اشعار میرزا غالب مشخص است که وی به روز جزا و عذاب و پاداش جسمانی اعتقاد نداشت، در اصل نشانگر مطالعه ناقص درباره غالب است. اگر تمام آثار غالب و آثار نظم و نثر فارسی وی مثل "مهر نیمروز" و مثنوی "ابر گهر بار" به دقت مورد بررسی قرار می‌گرفت، از این گونه اظهارات در امان می‌ماند.

آقای مهر بدون هیچ گونه خستگی در مورد غالب به نگارش می‌پرداخت. او قبل از استقلال پاکستان با تیزبینی تمام، شرح زندگانی غالب را براساس یادداشت‌های نظم و نثر وی تدوین نمود. بعد از آن با توجه به موقعیت قرن غالب، نامه‌های اردوی او را جمع آوری و در مورد فکر و هنر و مقالات انتقادی مهمی نوشت. صحبت متن نامه‌های جمع آوری شده وی را نمی‌توان تأیید کرد. در این زمینه دکتر خلیق انجام کار بسیار دقیق و ارزشمندی انجام داده که حاصل آن در پنج جلد در هند و پاکستان انتشار یافته است.

"مرقع غالب" حمید احمد خان گرجه چند سالی است که منتشر شده، اما بیشتر مطالب آن کم و بیش ۶۵ سال پیش در مجلات گونا گون به چاپ رسیده بود. از نظر ارزش مطالب، این کتاب را می‌توان کتابی مهم در زمینه غالب شناسی به شمار آورد. غالب، اولین عشق حمید احمد خان بود. عشقی



که وی را آواره شهرها نمود. همین عشق، او را به دهلي، بوپال، لکنو، و کلکته کشانید و در نتیجه این سفرها، مطالب با ارزشی در مورد حوادث زندگی غالب سنه مهمی فراهم کرده، بلکه تجزیه‌های لطیف و عمیق خود را نیز وارد نموده که بسیار قابل توجه است. مقاله ایشان تحت عنوان "حسن و عشق در شعر غالب" اگرچه ۵۷ سال پیش انتشار یافته است، اما به لحاظ موضوع تا به امروز به عنوان تجزیه‌ای تازه و نادر شناخته می‌شود. همچنین مقاله "غالب و بیدل" نشانه شعور انتقادی فوق العاده وی می‌باشد. یکی از نکات مثبت "مرقع غالب" نگارش تازه و بدیع نویسنده است. چنین نظر علمی روش، پاکیزه و ساده که در تار و پود آن گرمی احساس، وسعت نظر، صحت ذوق و کنایه با هم یکی شده باشند، در ادبیات ما به ندرت دیده می‌شود.

در میان غالب شناسان بعدی پاکستان، خلیفه عبدالحکیم، به عنوان شارح بزرگ غالب قابل توجه می‌باشد. عجیب است که نقادان غالب عموماً به این مسئله توجهی نداشته اند. آفتاب احمد خان مقالات تحلیلی معرفه که آرای تحت عنوان "شعر عاشقانه غالب" و "غم غالب" به نگارش درآورد. برخی مطالب کتاب وی با عنوان "غالب آشته نوا" در مورد غالب بسیار مفید و روشنگر است. "فلسفه کلام غالب" اثر شوکت سبزواری، "غالب" ایک مطالعه اثر ممتاز حسین، "اطراف غالب" اثر سید عبدالله، "غالب کیست"، "غالب آگهی" ، نسخه شیرانی و مقالات دیگر، "گل رعنا همراه با آشتی نامه غالب" و "غالب صدرنگ" از سید قدرت نقوی، "مجموعه نشر غالب" و "یادگار غالب" (گردآوری) اثر خلیل الرحمن داودی و مقالات تحقیقی متعدد وی که

هنوز ملدون نشده اند، "شرح غزلیات غالب" (فارسی) از صوفی غلام مصطفی تبسم، "شرح دیوان غالب" اثر یوسف سلیم چشتی، "نذر غالب" اثر وحید قریشی، "دیوان غالب" گرد آوری شده مولانا حامد علی خان، "غالب و صفیر بلگرامی"، اثر مشق خواجه، "غالب کیست" اثر سلیم احمد، "غالب" شاعر امروز و فردا" اثر فرمان فتح پوری، "منتخب اشعار غالب" از پروفسور احمد علی، "ذوق تماشای غالب" اثر وزیر آغا، "شخصیت فرهنگی غالب" اثر جیلانی کامران، "باغ دو در" مجموعه گرد آوری شده وزیر الحسن عابدی، "مشکلات غالب و ترجمة نامه های فارسی باغ دو در" با حواشی و پیوست ها اثر پرتو رو هیله، "بخشی از حیات غالب" اثر حسن اختر، "حقوق باز نشستگی خانوادگی و دیگر امور غالب" گرد آوری شده توسط میان سعد اللہ، نذیر احمد و گوهر نوشاهی و "شکایت در مورد حقوق باز نشستگی غالب" اثر انیس ناگی کتاب هایی هستند که جنبه های گونا گون فکری و شخصیتی غالب را تا حدودی مطرح نموده و توجه ما را به سوی برخی امور مهم جلب می کنند، به طور مثال مقالات دکترو وحید قریشی با عنوان های "غالب به محیط پیرامون او" و "نظریه شعر غالب" بسیار ارزشمند هستند. در مقاله "غالب و محیط پیرامون او"، آقای وحید قریشی کثرت الفاظ و ترکیباتی چون دید، دیده، عید نظاره، جلوه گل دیده یعقوب، نگاه آفتاب، چشم حسود، و بهار نظاره را به صورت تصاویر متحرک حیرت و حیرانی در آثار غالب، مورد بررسی قرار داده است. از نظر او، غالب حرکت و عمل زندگی را از دیدگاه بیدل می بیند، بدین سان تحرک تصاویر شعری وی، بی عملی زندگی خارجی اش را جبران می کند.

اگرچه در پاکستان تأثیف زندگی نامه‌ها، ترجمه‌ها، شرح احوال، تنقید و تحقیق و تدوین جنبه‌های مختلف زندگی غالب صورت گرفته و از این لحاظ این سرمایه یقیناً بسیار ارزشمند است، اما هنوز زمینه‌های زیادی برای فعالیت و تحقیق در مورد غالب باقی مانده است.

از اهل علم پوشیده نیست که نقد متوازن و مستند زمانی انجام می‌شود که متون نشوون نظم ادیب یا شاعری با صحت تمام گرد آوری و منتشر شود. متأسفانه آثار دو شاعر بزرگ ما غالب و اقبال، به استثنای چندی، هنوز در انتظار نگاه التفات آمیز مؤلفی قابل و با دید باز می‌باشد. در این خصوص گرد آوری دست نوشته‌های غالب یا حداقل نسخه‌های مستند انتشار یافته دوره وی ضروری است. اگر در لاہور مؤسسه‌ای به نام مرکز تحقیقات غالب دایر شود و نسخه‌های نایاب متعلق به غالب در هند و پاکستان که به طور مثال در دهلي، آگرا و رامپور و ملتان وغیره محفوظ است، به صورت اصل یا عکس به دست آمده و در آنچنانگهداری شود، دور جدیدی از غالب شناسی آغاز خواهد شد. اگر به کمک این منابع، ادبیان بلند مرتبه و بالغ نظر صاحب ذوق و ادب، آثار غالب را مجدداً تدوین نمایند، گامی مهم در زمینه غالب شناسی برداشته می‌شود. در حال حاضر وضعیت بدین منوال است که نسخه مسروقه دیوان غالب را کسانی گرد آوری می‌کنند که قاصر از تشخیص تفاوت بین شعرو نشوون نا آشنا با امور ابتدائی تأثیف و تدوین می‌باشند. این درد بزرگی است. تأثیفات قاضی عبدالودود و دکتر نذیر احمد تحت عنوان "قاطع برهان" و "نقد قاطع برهان" در هند در زمینه غالب شناسی، آثاری ارزشمند و باعث فخر به شمار می‌باشند.

رونده نسخه عرشی "دیوان غالب" نیز نمونه بی مثالی از تألیف و تدوین می باشد که هرچه از آن تعریف شود، کم است.

بررسی اشعار غالب از جنبه های انتقادی جدید نیز ضروری است. در این رابطه شمس الرحمن فاروقی در هندوستان فعالیت ارزشمندی را آغاز نموده است. در مقاله "غالب، مقبول ترین شاعر عصر حاضر"، فاروقی در پرتو نشانه شناسی جدید(۴)، به تجزیه و تحلیل آثار غالب پرداخته و بیان داشته است که استعاره های غالب، جزو استعارات عالم نشانه شناسی می باشند، یعنی اینجا بعضی چیزها برابر برخی دیگرند اما نماینده آنها نیستند، این گفته فاروقی که در مورد "غالب" مطالب بسیاری نوشته شده است اما حق مطلب زمانی ادا خواهد شد که تحقیق و مطالعه در مورد وی همزمان در پرتو نظریات کلاسیک و نیز نظریات جدید صورت گیرد" کاملاً بجاست.

غالب شناس ممتاز و دانشمند نامور ادبیات فارسی هند، دکتر نذیر احمد، در دیباچه "کتاب شناسی غالب" در رابطه با تناظر علمی موجود کشورش مطالبی بیان داشته که در مورد پاکستان هم صدق می کند. بینید وی با چه غمی می گوید:

"غالب شناسی کاری بسیار مشکل است. برای این کار باید از هزاران کتاب استفاده نمود و این کتاب ها نه تنها به زبان های اردو، فارسی و انگلیسی، بلکه به اکثر زبان های دنیا هستند و تازمانی که غالب شناسان کشور ما کوچک ترین آشنایی با این زبان ها نداشته باشند، از مطالبی که در این

زبان‌ها در بارهٔ غالب وجود دارد هیچ استفاده‌ای نخواهد شد.
به همین خاطر ادعای غالب‌شناسی، ادعایی بی اساس می‌شود. در بین مردم ما انگیزهٔ استفاده از ادبیات سایر کشورها وجود ندارد و چگونه پیدا شود وقتی ما به غیر از کسی دو زبان، زبان دیگری نمی‌دانیم. جای بسی افسوس است که در زبان ما کار ترجمه نیز از رونق افتاده است. ما چنان مغorer هستیم که فکرو هنر دنیا را به حساب نمی‌آوریم. این دردی بزرگ برای کشور ماست. هیچ ملتی به اندازهٔ ما مغorer نیست“
(مقدمه)-

حتی اگر آگاهی از زبان‌های متعدد دنیا و استفاده از مطالب موجود در این‌ها در مورد غالب را نوعی ایده آل گرایی فرض نماییم، باز اینجا وضع به گونه‌ای است که مدعیان غالب‌شناسی کسانی هستند که غیر از اردو، زبان دیگری نمی‌دانند تا آنها که حتی با اوزان و اسالیب شعر اردو نیز نا‌آشنا هستند. همان طور که می‌دانید، سه چهارم آثار غالب به زبان فارسی است. همین فارسی که او در نهایت مستی در مورد آن گفته است:

”کباب گرمی آتش بی دود پارسی ام و خراب تلخی باده پر زور معنی. آتشکده ناو سیان عجم را سمندرم، سوز من هم از من پرس. گلزار نخل بندان پارس را بلبلم شور من هم از من جوی... نفس در شراره کاشتن است و زبان در زبانه درودن در گرفن... شگرف حالت است و ما اندرین هنگامه ایم“ (۶)-

همین زیبایی کلام نثر را در قالب شعر ریخته که خدو خال‌های آن بدین

گونه است:

هیچ می‌دانی که غالب چون بسر بردم به دهر
من که طبع بلبل و شغل سمندر داشتم
بلبل یا سمندر، هر دو آتش مجسم اند، هر دو از گرمی آتش عشق زنده
اند. یکی در میان شعله‌های سوزان حیات می‌یابد و دیگری آن هنگام که در
بهاران، آتش گل‌های رنگین گلستان را گرما می‌بخشد، سور و ولوله درون
خویش را به نمایش می‌گذارد.

حال این سؤال مطرح است که در مقابل نسل قدیم غالب شناسان
پاکستان که در میان آن‌ها افرادی چون ش.م. اکرام، خلیفه عبدالحکیم، حمید
احمدخان، وحید قریشی، شوکت سبزواری، قدرت نقوی، آفتاب احمدخان،
خلیل الرحمن داودی، صوفی غلام مصطفی تبسیم و مولانا حامد علی خان و
دیگران، فارسی دانان بزرگی به شمار می‌رفتند، در بین غالب دوستان حاضر چند
نفر آشنا به زبان و ادبیات فارسی و آگاه از نکات ظریف آن هستند؟ حالی در
”یادگار غالب“ تقریباً حدود صد و ده سال پیش وضعیت از بیگانگی عمومی
نسبت به زبان فارسی را ذکر نموده بود که امروزه وضعیت نگران کننده‌ای را به
وجود آورده است. اگر در پاکستان این وضعیت سلطه استعماری زبان انگلیسی
ادامه یابد، از اشعار حکیمانه شاعران بی همتایی چون غالب و همراهی وی در
نهایی خویش بی بهره خواهیم ماند. بنا بر این لازم است که از یک سو در
مدارس، آموزش زبان فارسی رونق یابد و از سوی دیگر تمام آثار نظم و نثر فارسی

غالب به زبان اردو ترجمه شود تا با مطالعه کلیه آثار وی، به درک معانی کلام و افکار او نائل شویم، در فصل نامه ادبیات اردو، چاپ دهلي، ترجمه اردوی غزلیات و قصاید فارسی غالب تحت عنوان "فارسی بین" توسط یونس جعفری و شریف حسین قاسمی به صورت بخش مننشر می شود. این وضعیت برای غالب شناسان فارسی دان پاکستان جای بسی تأمل دارد. بدیهی است که "فارسی بین" نیز عنوانی بر گرفته از کلام غالب می باشد. او خطاب به استاد ابراهیم ذوق، با فخر و احساس بزرگی تمام، همه را به تماشای نقوش رنگارنگ

شعر فارسی خویش دعوت می نماید:

فارسی بین تایبینی نقش های رنگ رنگ	بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است
راست می گویم من و از راست سرتوان کشید	آنچه در اشعار فخر تست آن نلگ من است

پس از مدت ها ظهیر احمد صدیقی از دانشگاه دهلي ترجمه خوبی از غزلیات و مشنویات فارسی غالب تحت عنوان "نقش های رنگ رنگ" با شرح و توضیحات منتشر کرده بود. به همین منوال ظ. انصاری مشنویات غالب را به اردوی روان ترجمه کرد که توسط انتشاری غالب در دهلي نو انتشار یافت.

در مورد غالب در زبان های غربی به خصوص انگلیسی کار زیادی صورت گرفته است. بررسی این سرمایه کامل از دیدگاه انتقادی ضروری می نماید. موضوع این است که به موجب پیش زمینه های فرهنگی و زبانی متفاوت و به لحاظ سرشاری از احساس موسوم به برتری، بعضی از شرق شناسان از اوضاع فرهنگی ما اطلاع کافی ندارند، از این رو کار آنها نگاه انتقادی عمیقی می طلبد. به عنوان مثال، کتاب "رقص شرها" (۷) اثر آنه ماری شیمل در مورد

غالب دو بار در هند به چاپ رسید، اما این کتاب نیازمند تجدید نظر است، چرا که بسیاری از ترجمه‌های اشعار فارسی غالب غلط و در برخی موارد بسیار تمثیل‌خواهی نماید. در بعضی موارد کاملاً مشخص است که خانم شیمل از اوزان شعری اردو و فارسی بی اطلاع است. بدین سان بررسی نوشته‌های تالیه پریگارینا و بازیانی در مورد غالب نیز ضروری است. دو شرق‌شناس مذکور بیشتر از آنه ماری شیمل با زبان فارسی آشنایی دارند. این دو در برخی موارد برای درک غالب از فنون شعری استفاده کرده‌اند که برای تحسین آثار شعری مشرق زمین بسیار مفید واقع می‌شود. فضای موجود بین گفتگوی تمدن‌ها مقاضی این امر است که نقطه اتصالی بین فنون شعری شرق و غرب به وجود آید و با به وجود آمدن مقیاس‌های ترکیبی جدید، شاعرانی چون غالب و سایر شعرای بزرگ شناخته شوند. به علاوه، تقابل نوشته‌های متعدد المعنی شعر فارسی و اردوی غالب نیز می‌تواند برای غالب شناسان موضوعی مفید و جدید باشد. تجزیه و تحلیل ترکیبات فارسی غالب نیز ضروری است تا مشخص شود که او در این ترکیب‌سازی چقدر تازه کار است و تا چه حد مرهون منت اساتید نامور فارسی می‌باشد؟

علاوه بر این‌ها، فعالیت‌های صورت گرفته در ایران در مورد غالب، مثلاً بررسی کتب تنقیدی و تألیفات محمدعلی فرجاد، محمدحسن حائری و محسن کیانی وغیره لازم است. کارهایی از این دست بسیار است. حقیقت این است که غالب برای ما تنها یک شاعر نیست، یک تمدن و تاریخ است. چنین شاعری که در شعر او بهترین عناصر تمدن شبه قاره و ایران وجود دارد، شاعری که رنگین

کسانی از تنوعات عمیق و رنگارنگ نفس انسانی را مرتب می کند، طبیب راستین روح انسانی است و در پس منظر بیکرانی ها سؤالات عمیقی به وجود می آورد؛ سؤالاتی که در بی جواب آنها، تمدن ها بارور و هدف دار می شوند۔ غالب گفته است:

هون گرمی نشاط تصور سے نغمہ سنج
میں عندلیب گلشن نا آفریدہ هون (۸)

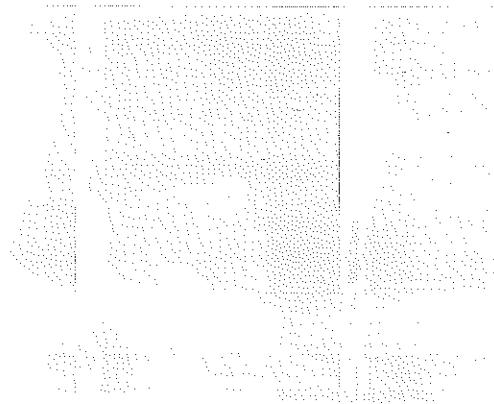
در این قرن انسان های معمولی که "شعار مسلک انسان عادی" (۹) از هر طرف به گوش می رسد، وجود افرادی به عنوان بلبلان گلشن نا آفریده ضروری است تا مارا با معانی عشق و آگهی و فکر و فرهنگ آشنا سازند۔ مرد آگاهی چون غالب، حامل این شعور بالیده است۔ آیا بستر تمدن دوران ما توان به دوش کشیدن بار افکار بالیده و نادر غالب را دارد؟ این سؤالی مهم در تنازع موجود امروز است۔

حوالی:

- ۱ - نطق بر لب اعجاز شما صد ناز می کند (مترجم)
- ۲ - این مضامین از غیب به ذهن می رسند۔ ای غالب صریر خامه، نوای سروش غیبی است۔
- ۳ - این مصروع اردوی ظفر اقبال، شاعر جدید پاکستان می باشد۔ منظور نویسنده این است که ما فانی هستیم این چیز های مختصر از ما بر می آید۔
- ۴ - نشانه شناسی (Semiotics) به بررسی نظام های مختلف نشانه های می پردازد که مولد معانی مشترک و سازنده فرهنگ های گونا گون اند۔ برای توضیحات بیشتر ر. ر. ک: فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، دکتر بهرام مقدمادی، انتشارات فکر روز، چاپ ۱۳۷۸،

صفحات ۵۱۴-۵۱۶

- | | |
|---|----------------------------|
| ۰ جنبه هایی از غالب، ص ۲۷ -
ر_ک، به میخانه آرزو (محمد حسن حائری)، صص ۵۰-۵۰
که از دهلي به چاپ رسيد - A Dance of Sparks
من نعمه سرا از گرمی نشاط تصور هستم / من بلبل گلشن نا آفریده هستم -
The Cult of Ordinary Chap. | -۰
-۶
-۷
-۸
-۹ |
|---|----------------------------|



دکتر نجم الرشید / دکتر محمد صابر
گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه پنجاب، لاہور

تصحیح نسخه خطی خلدی نامه

چکیده

فارسی تاقرنهای زبان رسمی و علمی و آموزشی شبیه قاره بوده است. شاعران و ادبیان آثار گران بهایی به جای گذاشته اند که امروز هم مورد تأمل اندیشمندان است. هنوز هزاران هزار نسخه خطی در کتابخانه ها نگهداری می شود که باید مورد اعتمای تصحیح کنندگان قرار گرفته چاپ و منتشر شود. در زیر نسخه پرازش خطی تو سطح دو استاد تصحیح و تدوین شده به جامعه دوستداران ادب پارسی اهدا می شود. خلدی نامه در واقع "مشاعره" و مجموعه غزلهای است و در مورد این اصطلاح اطلاعات کافی در مقدمه متن موجود است. عبدالرحمن خلدی، شاعر سده سیزدهم قمری این غزلیات را در استقبال محمود نامه لاهوری سروده است. ۶۳ غزل نغز مشتمل بر ۳۹۳ بیت شیرین تقدیم خوانندگان می گردد.

واژه های کلیدی : خلدی نامه ، مشاعره ، غزلیات ، متن

یکی از سنت های دیرین ادبی و از کارهای بزرگ عاشق و شیفتگان ادبیات فارسی در ایران و کشورهایی که فارسی در آن جاها رواج داشت، تشکیل انجمن های مشاعره و برپایی داشتن مجالس مناظرات ادبی بوده است. مشاعره را که در تاجیکستان بیت برک (عینی، ۱۵۲/۱؛ شفیعی کردکنی، ۱۱۳/۱۱) و در شبیه قاره بیت بازی خوانده اند (فیروز الدین، ۲۰۲)، بیشتر

جنبه علمی و آموزشی دارد و تا سال های اخیر ادامه داشته و اکنون نیز در برخی از محافل ادبی متدال است.

مشاعره، در اصطلاح با هم شعر خواندن یا مسابقه کردن در شعر یا خواندن از بر یا نبرد کردن به شعر با هم است (۱). در این مسابقه دو یا چند نفر شرکت می کنند و ترتیب آن چنین است که یک نفر بیتی را از بر می خواند و نفر دوم باید بیتی را بخواند که حرف اول آن، حرف آخر بیتی باشد که نفر اول خوانده است. سپس نفر سوم بیتی می خواند که مصراع اول آن، با حرف آخر مصراع دوم بیتی که نفر دوم خوانده، آغاز می شود. این مسابقه به همین ترتیب ادامه می یابد تا وقتی که شرکت کنندگان از یافتن بیتی با حرف مورد نظر نفر مقابل خود عاجز بمانند و از مسابقه بیرون بروند. آن کس که بتواند تا آخر به شعر خوانی ادامه دهد، برنده مشاعره است (رادفر، ۳۲؛ ۱۰؛ میر صادقی، ۲۴۴).

یکی از شرایط این مسابقه این است که هر بیت نباید بیش از یک بار خوانده شود.

در دانشنامه موضوعات ادب فارسی درباره انواع دیگر مشاعره چنین آمده است: "یکی از انواع مشاعره آن است که شخص بیتی می خواند و شخص دیگر باید با بیتی پاسخ بدهد که کلمه آغازینش کلمه پایانی بیت خوانده شده باشد؛ گاهی مشاعره ... به موضوع یا کلمه ای ملتزم می شود؛ مثلًا شخص علاوه بر این که باید بیت را با حرف یا کلمه آخر بیت خوانده شده آغاز کند، باید کلمه یا موضوعی را که در مشاعره ملتزم به تکرار آن است در بیت داشته باشد. نوع دیگر مشاعره این است که دو یا چند نفر شعرهایی از بر بخوانند که

۱- در مورد معنای مشاعره منابع فراوان در دست است، از جمله: رامپوری، ۸۲۵؛ معین، ۴۱۲۸؛

دهخدا، شماره مسلسل ۲۱۱، ص ۶۲ و نیز نک: رامی ۲۰۴؛ داعی الاسلام، ۱۴۶/۵ و ۱۴۷.

معنای آن شعرها، پاسخ به یکدیگر باشد و بدین ترتیب، به یکدیگر با شعر پاسخ بدهند. در این نوع از مشاعره افرادی که استعداد بدیهه سرایی دارند توفيق بیشتری می‌یابند" (رادفر، ۱۲۵۱) -

از قدیم ترین نمونه‌های مشاعره، غزل‌هایی است که آهی شیرازی (وفات ۹۲۷ ق/ ۱۴۲۰ م) گفته است و مطلع غزلی که در ردیف الف گفته بدین قرار است:

ای صد خجالت از گل روی تو لاله را ماند غزال چشم تو چشم غزاله را (۱)
مشاعره به سبب ارزش علمی آن در روزگار گذشته میان مردم شبے قاره
پاکستان و هند نیز رواج تمام داشته است و بسیاری از شاعران آن دیار منظومه‌ها
با اصول "بیت بازی" ترتیب داده اند و اغلب منظومه‌ها در قالب غزل سروده
شده اند و مضمون‌های عاشقانه دارند. نخستین منظومه مهم از میان منظومه‌های
بیت بازی که در شبے قاره سروده شد و ارزش علمی و تعلیمی آن از سایر
جنبه‌هاییش بیشتر جلب نظر می‌کند. محمود نامه محمد محمود (وفات پس از
۱۰۰۸ ق/ ۱۵۹۹ م) است و نسخه‌های خطی فراوان از آن در دست است
(منزوی، فهرست مشترک، ۷/ ۷۴ تا ۷۵۳). این مجموعه چنان مورد
پذیرش قرار گرفته که جزو کتاب‌های درسی شده و چندین بار به چاپ رسیده
است (خانبابا مشار، ۴/ ۴۶۳). شهرت و رواج فراوان محمود نامه در ادوار
 مختلف موجب شده است که تا کنون منظومه‌های فراوان در تقلید از آن به زبان
 فارسی ساخته شوند و از جمله آنها می‌توان به این منظومه‌های مستقل اشاره
 کرد: ۱- اشرف نامه^(۲)، سروده اشرف که به روزگار محمد شاه (حکومت

۱- به نقل از محمود، محمد، مثنویات محمود، مقدمه بشیر حسین، ص ۱۰ -

۲- اشرف نامه، به کوشش محمد صابر در مجله سفینه، شماره ۱ در لاهور، ۱۳۸۳ شمسی به چاپ رسیده
است.

۱۱۳۱ تا ۱۱۶۱ ق) ندیم میر علاء الدوله، ملقب به اشرف علی خان، بوده است -

این منظومه مشتمل است بر اشعار شعراي متقدم و متاخر که به ترتیب حروف

الفا و موضوع گردآوري شده است - نسخه اي دستنويس از آن در موزه ملي

پاکستان در کراجي نگهداري می شود (نوشته، عارف، فهرست نسخه هاي

خطي فارسي موزه ملي پاکستان، ۱۲۶؛ متزوی، فهرست مشترك، ۹۱/۸؛

۲ - جمال نامه، از جمال الله جمال که از مردم کيليانواله (گو جرانواله) بوده و در

۱۱۸۰ ق اين مجموعه را ساخته است - تاکنون چهار نسخه خطى از آن شناخته

شده است (همان)؛ ۳ - محمود نامه، سروده دلشاد پسرورى (متوفى

۱۱۹۰ ق) - اين مجموعه مشتمل است بر ۳۵ غزل و نسخه اي دستنويس از آن

در کتابخانه مرکزى دانشگاه پنجاب موجود است - اين منظومه همراه با ديوان

او به کوشش غلام رباني عزيز در سال ۱۳۰۹ ق در لاھور به چاپ رسيده است

(دلشاد پسرورى، ۱)؛ ۴ - ديوان اشرف، سروده اشرف، نسخه اي از آن

در کتابخانه مرکزى دانشگاه پنجاب، لاھور نگهداري می شود؛ ۵ - رياض الغزل،

از امام بخش، متخلص به مفتى، حاوي ۳۲ غزل که در سال ۱۲۷۷ ق سروده

شده است - نسخه اي دستنويس از آن در کتابخانه مرکزى دانشگاه پنجاب،

لاھور موجود است؛ ۶ - عطائي نامه، از شيخ شاه محمد قانونگوي، متخلص به

عطائي - او برابر هر حرف دو غزل سروده است - اين مجموعه در سال ۱۸۸۶ م در

چاپخانه نولکشور منتشر شده است، نسخه هاي خطى نيز از آن در دست است؛

۷ - حبيبي نامه، از سراینده اي متخلص به حبيبي - اين مجموعه ۲۸ غزل دارد و

نسخه اي از آن در جهانيان، ملتان موجود است؛ ۸ - فرشته نامه، سروده سراینده اي

متخلص به فرشته در ۲۸ غزل^۱. از آن سه نسخه خطی شناخته شده است؛ ۹- نادر نامه، از شاعری متخلص به نادر نسخه های دستنویس از آن در دست است؛ ۱۰- دیوان احمد، از شیخ احمد^۲. دو نسخه از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب نگهداری می شود؛ ۱۱- شایق نامه (۱) سروده غلام قادر شایق رسول نگری است که در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور، به شماره ۵۲۲۸/۲/۲۲۱۸، نگهداری می شود (بشير حسین ۱۴۷/۱؛ منزوی، فهرست مشترک، ۱۳۳۵/۸؛ همچو، فهرست نسخه های خطی فارسی، ۴/۲۹۶۱). این مجموعه که مشتمل است بر ۴ غزل، در ۱۲۹۱ق به پایان رسیده است.^۳ دیوان نور الهی (۲)، از نور الهی؛ این مجموعه مشتمل است بر ۳۲ غزل فارسی و نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور نگهداری می شود (نوشاهی، خضر عباسی، ۳۷۸؛ منزوی، احمد؛ فهرست مشترک، ۱۴۰۸/۸). خوشدل نامه از خوشدل؛ این مجموعه مشتمل بر ۳۵ غزل فارسی است و چهار نسخه خطی آن در کتابخانه های مختلف در پاکستان نگهداری می شود (منزوی، احمد؛ فهرست مشترک، ۱۳۴۱-۴۲/۸؛ نوشاهی، خضر عباسی، فهرست نسخه خطی فارسی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب؛ ۳۵۴).

خلدی نامه یا دیوان خلدی مجموعه غزل هایی است که عبدالرحمن خلدی، در سده ۱۳ق، در پیروی محمود نامه لاہوری سروده است.^۴ این مجموعه شامل ۶۳ غزل فارسی است در ۳۹۳ بیت. خلدی در هر ردیف دو غزل در همان بحرو به همان قافیه سروده است. چهار نسخه دستنویس از آن در

۱- شایق نامه، به کوشش نجم الرشید، در مجله نامه پارسی، س۳، ش۲، در تهران، در سال ۱۳۲۷ش به چاپ رسیده است.

۲- دیوان نور الهی، به کوشش نجم الرشید و محمد اقبال شاهد، در مجله اوریتال کالج میگرین، جلد ۲، عدد ۳-۴، عدد مسلسل ۳۰۵-۳۰۶، در لاہور، در سال ۲۰۰۷ میلادی.

کتابخانه های مختلف پاکستان نگهداری می شود (نک: منزوى، فهرست مشترک ۱۲۰۴/۸، نوشاهی، خضر، فهرست نسخه های خطی مجموعه آذر، ۲۵۵؛ نوشاهی، عارف، فهرست نسخه های خطی موزه ملی پاکستان، کراچی، ۴۹۳) - در تصحیح این مجموعه، به شیوه التقاطی از دو نسخه خطی که به شماره های ۷۵۸۱-۰-۳۶۳ و ۵۱۰/۷۷۳۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور نگهداری می شود، استفاده شده است - نسخه اول الذکر را اساس قرار داده با علامت "الف" و مونخر الذکر را نسخه بدل قرار داده با علامت "ب" مشخص کرده ایم - خوشنویس نسخه اول الذکر قطعاً پنجابی است و شیوه کتابتش هندی است - کاتبان هندی معمولاً به جای کسره اضافه، یاء می نویسند و به جای یا تیکر در بیشتر موارد از زیر استفاده می کنند - آنان در پایان واژه هایی که مختوم به های هوّز اند، به جای یا تیکر نشانه همزه گونه ای روی هامی گذارند - در تصحیح حاضر، شیوه اصلی دست نویس عوض کرده ایم تا برای خوانندگان مأнос تر باشد - کاتب طبق مرسوم خوشنویسان هندی اغلب کلمات را پیوسته نوشته است که در اینجا جداگانه نوشته شد - برخی از واژه ها کم و کاستی ها داشت و وزن شعری را مختلف می کرده، این گونه اشکالات هم تا حد امکان بر طرف کرده شده است و افروده ها در داخل پرانتز ضبط گردیده است -

مولانا عبدالرحمن خلدي یکی از ادبیان و شاعران فارسی گوی پنجاب است - از احوال و آثار وی اطلاعات فراوانی در دست نیست - وی در سده ۱۳ ق در روستایی به نام و داله سندهوان، در بخش سیالکوت (پنجاب، پاکستان)، به دنیا آمد (ظفرخان، "مولانا عبدالرحمان خلدي"، ۱۵؛ بزرگ، "خلدي پنجابی")

۱۰، ۷۸/۲)۔ خلدي پس از پايان رساندن تحصيلات روزگار به سروden شعر پرداخت و از شاعري با تخلص خادم اصلاح سخن می گرفت و گويا در زادگاهش به تدريس فارسي می پرداخت (برزگر، "خلدي پنجابي" ، ۱۰، ۷۸/۲)۔ او در وصاله در گذشت و در همانجا به خاک سپرده شد (همانجاها)۔ مزار وی تا امروز مرجع خلائق است (باقر، "فارسي نامه")۔ شاييان ذكر است که خلدي به زبان اردو نيز شعر سروده است (نك: شيراني، پنجاب مين اردو ، ۳۴)۔ افرون بر خلدي نامه وی، رساله اي به نام فارسي نامه نيز به يادگار مانده است۔ فارسي نامه منظومه اي است شامل مصادر فارسي و برگردان پنجابي آنها است و خلدي آن را در سه روز در ۱۲۳۰ ق سروده است۔ نسخه های خطی موزه ملي پاکستان، کراچی ، ۳۳۳؛ ظهور الدین، پاکستان مين فارسي ادب ، ۳۷۱/۴؛ نوشاهي، عارف، فهرست مشترك ، جلد ۱۴/۱۹۴)۔ درباره شعروي آنجه از خلدي نامه برمي آيد، اين است که شعرش ساده، روان و از نظر هنري داراي درجه متوسط است۔ کاريبر آرایه های بدعي در شعرش با مهارتی توأم است۔ او اهل مطالعه بوده است و حتماً دواوين سخنوران پيشين را با علاقه زيادي خوانده بود و تأثير عميق هنر و انديشه شاعران بزرگ سبک هندی در شعرش محسوس است۔

ماحد:

- ☆ انوشه حسن، دانشنامه ادب فارسي ، ج ۲ ، تهران ۱۳۷۶ ش-
- ☆ باقر، محمد، فارسي نامه (فرهنگ خوش رنگ) مولانا عبد الرحمن خلدي، مجله اوريتيل كالج ميگرين ، لاھور ، ۱۹۶۷ م-

- ☆ بروزگر، خلدي پنجابي، دانشنامه ادب فارسي در شبه قاره، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران، ۱۳۸۰ ش-
- ☆ بشير حسين، محمد، فهرست مخطوطات شيراني، لاھور، ۱۹۶۸ م-
- ☆ داعي الاسلام، محمد علی، فرهنگ نظام، تهران، ۱۳۶۳ ش-
- ☆ دلشاد پسروري، ديوان، به کوشش غلام ريانی عزيز، لاھور، ۱۹۷۰ م-
- ☆ دھنخدا، علي اکبر، لغت نامه، تهران، ۱۳۳۷ ش-
- ☆ رادرفر، ابو القاسم، فرهنگ بلاغي ادبی، تهران، ۱۳۶۸ ش-
- ☆ رامپوري، غیاث الدین بن جلال الدین، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، ۱۳۷۵ ش-
- ☆ رامي، شرف الدین، حقایق الحدائق، به کوشش سید محمد کاظم امام، تهران، ۱۳۴۱ ش-
- ☆ شفیعی کله کنی، شاعر آينه ها، تهران، ۱۳۷۱ ش-
- ☆ شيراني، محمود، حافظ، پنجاب میں اردو، مرتبہ دکترو حید قریشی، کتاب نما، لاھور، ۱۹۷۲ م-
- ☆ صابر، محمد، اشرف نامه، سفینه ۲، شماره ۱، لاھور، ۱۳۸۳ ش-
- ☆ ظفر خان، محمد، مولانا عبدالرحمن خلدي، مجله دانش، اسلام آباد، شماره ۲۳، ۱۳۶۸ ش-
- ☆ ظهور الدین احمد، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۴، لاھور، ۱۹۸۰ م-
- ☆ عینی، صدر الدین، یادداشت ها، به کوشش سعیدی سیر جانی، ج ۱،

تهران، ۱۳۶۳ ش-

- ☆ فیروز الدین مولوی، فیروز اللغات، لاهور، بی تا -
- ☆ محمود، محمد، مثنویات محمود، به کوشش و مقدمه محمد بشیر حسین، لاهور، ۱۹۷۹ م-
- ☆ مشار، خانبابا، فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۴، تهران، ۱۳۵۳ ش-
- ☆ معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، ۱۳۷۱ ش-
- ☆ منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۷، ۸ و ۱۴، اسلام آباد، ۱۳۶۵-۶۶ ش-
- ☆ همو، فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۴، تهران، ۱۳۵۱ ش-
- ☆ میرصادقی، میمنت، واژه نامه هنر شاعری، تهران، ۱۳۷۶ ش-
- ☆ نجم الرشید، شابق نامه، مجله نامه پارسی، س ۳، ش ۲، تهران، ۱۳۲۷ ش-
- ☆ نوشاهی، خضر عباسی، فهرست نسخه خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (گنجینه آذر)، اسلام آباد، ۱۳۶۵ ش-
- ☆ نوشاهی، عارف، فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراجی، اسلام آباد، ۱۳۶۲ ش-

متن خلدي نامه

[از] اي غيرت عذار تو خون كرد لاله را
 وى خيره كرد چشم تو مشكين غزاله را
 سازند قلعه بر خود دیوار هاله را
 از دست تو هر آن که ستاند پياله را
 شمرد به باد طباعت پنجاه ساله را
 نتوان کنون گسيخت ز پاين جباله را
 خواهم که باز تازه کنم اين رساله را
 مشهور كرده شعر تو خلدي داله را

[از] اي لشکر حسن تو مهر و ماه
 اي از هراس لشکر حسن تو مهر و ماه
 ارزان بها شمارد صد جان به قيمتش
 از يزم تو چو زاهد يك لحظه می خورد
 افصاده ام چو روز نخستين به قيد عشق
 اوراق كهنه گشته (۱) ز محمود هم اياز
 اوصاف دلبر از تو بيان کي شود ولی

آن گاه در ترانه بياور مقاله را
 بر لوح سينه صاف نويس اين رساله را
 در دل نگاه دار غم اين رساله را
 طفلان به خوب وجه شناسد واله را
 اي داغ بر دل از غم خال تو لاله را

اول بنای راست کن آهناک ناله را
 از دوده چسراع منصور دلان عشق
 اكسپرس زندگی است میں جسم را الی
 احوال دل اگر تو پرسی زانک پرس
 اين خلدي از گروه جگر خوار تست هم

صيح شود زاهد بي می خراب
 تابش خورشيد نگويد جواب
 جوش زند از همه گله اگلاب
 عقل چو موسیجه به چنانچه عقاب
 شير درين راه فگنه لعاب
 دیده نیاسایدم از الیکاب
 برفکن از ماه رخ خود نقاب

بیند گر روی ترا شب به خواب
 [اب] بارقه حسن و حمال ترا
 باد گراز کوي تو آيد به باع
 سال و پر انداخته از عشق تو
 سردم تیغه است ره عاشقی
 برد غم هجر تو از جان شکیب
 بسته نظر سوی تو خلدي به شوق

سوخت مرا حرم من آرام و خواب
 شادي جعد (۲) است به معمورة آب
 چون ز جنون دید جفا و عناب

سرق خرامی تو ای ماهتاب
 بخت من از جوش سرشكم خوش است
 برد خرد رخت برون زین سرای

بیسن که شهیدان ترا جای خسون
دود ز سریز تو خسورد پیچ و تاب
برفکن از ماه رخ خود نقاب

پیش او افتاد پیاله گاه راست و گاه چپ
زانفعال از دست لاله گاه راست و گاه چپ
نرگس و ریحان و لاله گاه راست و گاه چپ
ماه بگریزد ز هاله گاه راست و گاه چپ
لیک می رو آن غزاله گاه راست و گاه چپ
گر شدم عمری به ناله گاه راست و گاه چپ
پر ترو خسورد شید رویش گر به گردون او فتد
پیش راهش صد هزاران دام دارم از فرب
[ر] پای من یک دم نیفتاد است در کوی مراد
پیش و پس کردم تمامی نسخه محمود را
رفت تضمین رساله گاه راست و گاه چپ
پُر دهد ساقی پیاله گاه راست و گاه چپ
پیروی شاه غزی زان کنم خلدي که گفت

اشک من ریزند ژاله گاه راست و گاه چپ
موج غم سازد حواله گاه راست و گاه چپ
می دود مانند واله گاه راست و گاه چپ
حسن زو بدند نواله گاه راست و گاه چپ
پُر دهد ساقی پیاله گاه راست و گاه چپ
پیرم و اقسام به ناله گاه راست و گاه چپ
پاره های کشتی جان مرا در بحر عشق
پیش و پس از اشک خیلی کودکان دارد دلم
پُر ز درد و رنج خوان عشق و مهمنش جهان
پارسا چون باشم ای خلدي که در بزم ایاز

وزقدست سرو خیره در چمن است
لولویت خجلت در عدن است
حالت چاه و یوسف و رسن است
مردن از جسور او رهاشدن است
چون رود چون و راهمین وطن است
همچنان تلخ کام در کفن است
تازیانش به نطق در دهن است
تازه روی تو رشك پیاسمن است
تاب لعل تو غیرت یاقوت
تازه رحسار و طرّه و ذقنت
تنک در غم گرفت عشق مرا
تلخی غم بسی زدل رانم
تشنه هر که از زلال وصل تو مرد
ترک وصفت نیاید از خلدي

نی تیرت، نی شکرشکن است
ابرویت سحله گاه برهمن است
[۲ پ] تیزی تیغت آب جان من است
تارزلفت به زاهدان زنار

چون جبایم نفس به پیرهٔن است
شرم سار از تو سنبیل و سمن (۱) است
تاب روی تو شمع انجمن است

تنم اندر هوات رفت به باد
تاترا سبزه بر عذار دمید
تن به آتش سپرد زان خلدی

گیرم چگونه مهره از آن مار الغیاث
کچ کرد شاخ قد من این بار (۲) الغیاث
کاهم میان شان به تن زار الغیاث
با عشق عقل من شده دوچار الغیاث
بخشم به بوسه لب آن یار الغیاث
ایمچا است جمله مصر خریدار الغیاث
ثابت قدم به عشق ویم خلدیا ولی

ثقت است دل به زلف گرفتار الغیاث
ئمر از نهال عشق به جز درد و رنج نیست
شوری است زیر پا و دگر ثور بر سرم
ثعلب صفت به حیله نخواهد ز شیر رست
ئمن از ئمن ادا نشود دو چهان اگر
ئمنی به جز کلاوه هان نیست نزد ما
ثابت قدم به عشق ویم خلدیا ولی

جانم به (۳) پیچش است گرفتار الغیاث
این گردش سه‌رگون سار الغیاث
مانده ز همراهان سبکساز الغیاث
زین فتنه خیز دیده یی‌مار الغیاث
ثابت نشد به وعده خود یار الغیاث

شعبان وش است چرخ ستمگار الغیاث
ثروت زمن گرفت و سیه بختی ام سپرد
شورم به زیر بار گران غم والم
[۳] ثابت نمانده هوش طبیب از نگاه او
شعبان اشک یاس از آن خلدی آورم

کند مُلک دلان راتاخت تاراج
که عقلش چون کشاورزان کشد باج
سریز تاجدار عشق از عجاج
اگرچه باشدت تاعرض معراج
که یکسان پیش او شهباز و دراج
گذشت از دل چو تیر سینه آماج
به یک دیدن به جان گشتند محتاج

حملات سرور است و نازت افواج
جنونم هم شه اورنگ زیب است
حسوانی رفت این مسوی سفیدم
جناب عشق را بوسه محال است
چگ در پنجه شاهین عشق است
حفاکاری مرگانست چه گویم
جهان یک سر ترا ماند خلدی

حسوانی بود مانند شب داج

۳- الف : نه

۲- الف : یار

۱- الف : ئمن

نپیوست از کمان تیرم برآماج
درین ره من نمی افتادم ای کاج
چو باز افتادم را بسر صید دُراج
جمالش راهزاران صاحب تاج

جدا گردید پی از استخوانم
جهان دام فریب رهروان است
جنون خواهم که از قید [م] رهاند
جواهرسان خربدارند خلدي

از آن هر دو نمی گردد عیان هیچ
که او شمس سخن من ذره سان هیچ
که پیشش دیگرانند این زمان هیچ
خدا رساندش باد خزان هیچ
نه بگذارد غلط را در میان هیچ
اگر بساری نیایم زان کمان هیچ
که شایانش نمی بینم زبان هیچ

چو هیچ آمد دهان [و] هم میان هیچ
[۲۴] چسان همسرشود شعر به محمود
هراغ خانه شعر است خدام
چه نورانی است ازوی باغ پنجاب
چو در پیشش برم اشعار خود را
چو تیر از خود کجا پرواز دارم
چسان وصفش کنم اظهار خلدي

که دیگر نیست چون من در جهان هیچ
که در زنجیر نبود شادمان هیچ
چو عنقا نیست دیگر زان نشان هیچ
که صبح و شام نبود هم قران هیچ
چومی بیسم ترا ای مه دهان هیچ

چنانم از غم آن دلستان هیچ
چرا در زلف او غمگین نباشم
چه گسویم از میان او که حزنام
چگونه زلف و عارض هم نشین شد
چه گسوید خلدي و محمود ازوی

گر آید از کف آن یار گل عنار قدح
ز دست هر که بیناخت در بهار قدح
چو ساقیم شده دلدار و غمگسار قدح
ز خُم باده چو باران برو ببار قدح
به حکم اهل طریقت به گردش آر قدح
خوش آن که جان دهد و گیرد از نگار قدح
فдای باده لعلش کنم هزار قدح

حلال و پاک ولذی است و خوشگوار قدح
حریف وقت خزانش بود هزارالم
حدر ز کجروش دور چرخ چیست مرا
حبوب عشق صنم چون به سینه کاشته ای
[۴۵] حرام گشت اگر در شریعت ای ساقی
حیات ماندن صوفی و زاهد است چه کار
حیب گر به کنارم در آید ای خلدي

که آب خضر زند موج در کنار قدح
که مست باده شد از دور خوشگوار قدح
که تیره گشت و را باده در کنار قدح
نگاه داشت هر آن کس به خود شمار قدح
مرید پیر خرابات باش و یار قدح
حدیث توبه و تقوی مکن به کار قدح
حرادی غمِ ایام زو کناره گرفت
حسد مبر تو به من ای حسود چون لاله
حساب حشر برو سودمند خواهد شد
حلابت دو جهان گر طلب کنی خلدي

به غارت بر درخت عقل و جان شوخ
خسما نان رفت چون در بوستان شوخ
نموده ره چواز ابرو کمان شوخ
چو برقعه بر کشاد از روی آن شوخ
رسیده مسنده لیلی بدان شوخ
چو کرد آهنه ک سیر بوستان شوخ
چو محبوبش شد آن حور الجنان شوخ
خراپی در جهان انداخت آن شوخ
خجالت بر پای سرو در گل
خدنگ غسمزه او بر دلم خورد
خحل شد آفتاب از عارض او
خلافت دارم از مجنون به صحرا
خزان شد موسم از شرمیش گلان را
خطاب خلدي آمد تا به خلدي

گهی یادم نکرد آن دلستان شوخ
زمی در حضرت نامه رسان
عیان کن پیش آن داروی جان شوخ
زهی آن طره عنرفشان شوخ
خبر از حال من نگرفت آن شوخ
[۴] خورم خون جگر از هجر آن شوخ
خدارا ای صبا این نامه برسان
خراش سینه و سوز درونم
خوش آن رخساره کافور فرسا
خروشیدم برش هر چند خلدي

مسه رخ و گل عذار می گوید
فوج آن شهر بار می گوید
جان و دل راشکار می گوید
لاله را داغدار می گوید
گرجه و صفش هزار می گوید
چشممه آبدار می گوید
وصف او صد هزار می گوید
دل چسه خوش مدح بار می گوید
دلستان مصروف کنعنان را
دام داند دو زلف او عاشق
دل که دارد خیال عارض او
در خورشان او کجا باشد
دیده پر زاشک مارا خلق
در گلستان و دشت چون خلدي

عشق را هر که نار می گوید همچو من صد هزار می گوید نیم دنیا لد دار می گوید عالمش گنج و مار می گوید دل ترا گل عذر می گوید	دوزخ از او شرار می گوید دور چشم بند از گل رویت دل من چشم سرم می ناک ترا [هر] دلبر آن که زلف و عارض تُست داند از رمز اشک خون خسندی
--	---

آری دگر کجا است چو او در جهان لذیذ
و صف چه آمد است مرا بزبان لذیذ
از شوقِ مهر روی تو ای دلستان لذیذ
مار است خالک کوی پری طلعتان لذیذ
یعقوب وارم است خروش و فغان لذیذ
نبود بخیر هجر و صالح بُشان لذیذ
ای درد تو زراحت هر دو جهان لذیذ

ذوق وصال تست به صدره ز جان لذیذ
ذکرت ز ذکرهای دگر شد چه دل پذیر
ذره صفت فتادن و برخاستن مرا
ذروه بلند هر همه را هست آزو
ذئبِ فراق یوسف عیش مرا بکشت
ذنب است شکوه ساختن از محنت فراق
ذیلت گرفت خلدی دنیا و دین گذاشت

مدحت شریف و سخنی در دهان لذید
باشد مراز مژده وصل بستان لذید
چون کودکان چهندو (۱) بود نازشان لذید
که آب حسام تست به کام روان لذید
ذکر لب تو هست بسی بر زبان لذید
دُم بخیل و سفله بود بر زبان لذید
ذکر پیام مرگ رقیب از زبان پیک
ذریت دل است سر شکم از آن به چشم
ذایح اگر تو رحم نکردی به من خوشم
ذاکر از آن شد است چو محمود خلدت

لَبِّ لَعْلَ تُو سَحْفَة الْأَهْرَار
دَلِّ مَنْ گَشْتَ مَخْزَنَ الْأَسْرَار
كَرَدْ آيَنَهِ اِيْسَنْ چَهَ شَدْ زَنْگَار
كَبَكْ شَانْ گَرَدْ تَسْتَ درْ رَفَسَار
بَوْدْ شَيْشَهْ فَسَادْ بَرْ گَهْسَار
بَىْ تَرَدْ رَسَدْ بَهْ لَيلْ وَ نَهَار
حَالْ خَلْدَى اَسْتَ دُوزْخَى اَطْوار
رَوْيْ تَوْهَسْتْ مَطْلَعَ الْأَنْوَار
[هَبْ] رَازْ عَشْقَ تَوْ تَادَرُو (۲) جَاهَ كَرَد
رُسْتَهِ آنْ خَطْ سَبْزَ بَرْ عَسَارْضَ
رَاسْتَى سَرَوْ اَزْ قَدْسَتْ آمَوْخَسْتَ
رَيْزَهْ رَيْزَهْ چَهْرَانْ گَرَدَدَل
رَاضِيَمْ رَوْزِيَمْ زَخْوَنْ جَمَگَر
رَوْزْ هَجْرَانْ زَسَوْزَتْ اَيْ مَجْبُوب

رحم کن ای نگار گل رحسار
رفت هوشم چون رگست دیدم
رام شو تانه سرکشی سازد
راز عشقت بسی نهان کردم
رشک بُلبل ترانه خلدی است

کرز تو دارم به بستر جان(۱) خار
کرد تائیر دیدن یمسار
تو سن بدلگام صبر و قرار
طفل اشکم ولی نمود اظهار
روی تو هست غیرت گلزار

زبس که فر و حشم داری و تحمل نیز
ز قامست تو قیامت عیان شد و افداد
ز غیر شربت وصل تو انگین و شکر
زبس که قصد به وحشی دلان همی دارد
[آ] زیان کشا به سخن تاز جان و دل ای شوخ
ز حسن پوسف بهره گرفته ای ورنه
زند ترانه محمود خلدی ای محبوب

به درگه تو شده دهلی است(۲) و کابل نیز
به چرخ غلغل و اندر زمین تزلزل نیز
به کام جانم زهر آمده هلا هل نیز
چو دام زلف تو پر حلقه شد مسلسل نیز
شود غلام تو طوطی و بنده ببل نیز
چرا به ملک فناد از تو شور و غلغل نیز
زهی ز روی تو شرمنده و گل نیز [کذا]

ز جام لعل تو مست ابله است و عاقل نیز
ز شوق وصل تو جان از تنم گرفته قرار
ز داست غوطه به دریای عشق هر کس باز
ز هی عصار فرینده و زنخدان
رُلَال و مرهم لطفت طلب کند خلدی

ترانه زن به گلت صایب است و بدل نیز
ز تیغ هسر چگر چاک چاک شد دل نیز
نیافری بدب کشتنی ندیده ساحل نیز
پی فرشته و شان زهره چاه بسیل نیز
که تیغ جور تو زخمیش کرد و بسمل نیز

رُلَال دنیا هست سرتا پسای راز
ژفکرو آرام خود دادی ز دست
ژند می خوانی ز قرآن رم کنسی
راز آرسا چیستی تریاق شو
راله ریز از اشک که امروزت به است
ژنده در برداری و دل در قیما
راز کی گفت است محمود این سخن

خُلدی سا بر روی شدی شیدای رُلَال
در پسی این شوخ بی پرروای راز
می دهی دین را پسی دنیای راز
تانب اشدن نام تو خود رای راز
هست فردا هاوهو غوغای راز
دور کن این و هم جان فرسای راز
ژنده (۳) چون پوشیده ای مدرای راز

[۶ب] ژاژخایی با صنم منمای ژاژ
ریزو منمما شور واویلای ژاژ
دست و پسادر وی مزن بشنای ژاژ
دیده ام بی مغز و سرتاپای ژاژ
ژنده (۱) چون پوشیده ای مدرای ژاژ

همجو ببل پیش گل غوغای ژاژ
زالله اشک از سحاب چشم خویش
زرف بحر عشق را پایان که دید
ژنده پوشان جهان را چون پیاز
ژاژ پند غزنوی خلدی مدان

بنده حسن جهانگیر تو می باشد و بس
هر کجا دیدم تصویر تو می باشد و بس
مس من زربه اکسیر تو می باشد و بس
بسته زلف گره گیر تو می باشد و بس
که مداواش طباشیر تو می باشد و بس
عاقبت کار به تدبیر تو می باشد و بس
شادی خاطر دلگیر تو می باشد و بس

سحر خود فتنه تسخیر تو می باشد و بس
سحر آنگه (۲) به خرابات و به صومعه رفت
سنگ از پرسوخور شید شود لحل شمن
سود نکند دل دیوانه مارازنجیر
سو خصم در تپ هجر تو بقین می دانم
سر زده گشت فلاطون خرد در کارم
سوزش نسارغم او به جهان ای خلدی

قمری و فاخته دلگیر تو می باشد و بس
حل مشکل دم شمشیر تو می باشد و بس
ناله اش گشته تائیر تو می باشد و بس
آهن از گوشه به تسخیر تو می باشد و بس
سینه من سپر تیر تو می باشد و بس

سرورا پای به زنجیر تو می باشد و بس
سختی نزع وبال است به جان بسمل
سرمه چشم تو کرد آه مگر در دل کار
[۷ا] سحر این تیرنشان رس ز کمان قد من
ساخت این مصروعه محمود دل خلدی ریش

مهر و مه در ابر پنهان شد زرشک پیکرش
گر دمی بیرون بر آید از نیام آن خنجرش
گر مرا کحل الجواهر باشد از خالک درش
آتش اندر عالم افتاد گرنایم ظاهرش
چون به عیاری در آید غمزه جادو گرش
کفس اندر کعبه بر پا کرد طرّه کافرش
با شاه مسند حسن است خوبان لشکرش

شهر بیار من که آمد تاج خوبی بر سرش
شور تا مشرق به مغرب از چکا چاکش فند
شب ز شادی همچو صبح روشن آید در نظر
شعله عشقش که از مدت نهان دارم به دل
شیخ شیخی واگنارد بت پرستی بر همن
شد خط هندوی او را زلف مشکین دستگیر
شوکت آن مه شنو خلدی که گوید غزنوی

شوح چشم من که دین بر بود زلف کافرش
شرم او شد حامی خورشید ورنه بی گمان
شد ز شرق وصل او چون هاله نخل قامت
شربت و زهر آب و آتش پیش ماستان یکی است
شان خورشید و قمر گریشکند خلدي به جاست
سجده در محراب ابرومی نماید آذرش
پاره پاره چون کتان کشتی ز ماه انورش (۱)
خُرم آن روزی که همچون ماه آرم در برش
بسی خبر از دوزخ و فردوس کرده ساغرش
شهوار من که باشد ملک خوبی کشورش

صید دام زلف خوبان است از دوران خلاص
[۷ا] صابر زان با غم او کساندرين نخجير گاه
صبخ راحت ران خواهد بخت خواب آلوده ام
صف به صف خليل جنون آراسته سالار عشق
صرصر هجر است و طوفان غم و گرداب درد
صید غم تا شد دلم يك دم رها نشد است زو
صد چو خلدي بسته زنجير زلف آن پري است
هر که در فراله باشد گردد از جولان خلاص
شد اسیر شیر یوسف گر شد از گرگان خلاص
چون شود بیجاره (۲) جانم از شب هجران خلاص
عقل باعزم نخواهد گشت زین میدان خلاص
کشتی من چون شود زین بحری پایان خلاص
شاید آن روزی که گردد از تن من چنان خلاص
مشکل است ای دل که گردد کس ازو آسان خلاص

صيقيل ار آينه راسازد ز زنك آسان خلاص
صدر غم چون شد وطن راحت محوا اند سفر
صبر جان راعاقت از چاه تن سازد رها
صد هزاران اشك خونين يك دل مسکين من
صدق زان بر پند محمود است خلدي را که گفت
لیک کی سازد ز حیرتهای بی پایان خلاص

ضعيف حالی خود را به آن نگار کنم عرض
ضمیر خود کنم اظهار پیش بار و لی
ضرر رسیده ستم دیده ام چنان ز غميش
ضیای صبح چسو از مهر روی او است مرا
[۸] ضحاک واردو زلفش چو مار بر دوش اند
ضلالت است به فصل بهار ترک شراب
ضرير نيل غميش چون نمودت ای خلدي
که تنگ کرده مرا غم به غمگسار کنم عرض
اگر به سمع نگیرد چه بار بار کنم عرض
که سنگ آب شود گرزحال زار کنم عرض
ز شام هجر بگو با که مه عنذار کنم عرض
سرد که مفتر سر خود به آن دو مار کنم عرض
به اهل زهد و مصالا و سبحة دار کنم عرض
ضرورت است که حال ترا به یار کنم عرض

که از رموز به چشمان اش کبار کنم عرض
یکی به گوش نگیرد اگر هزار کنم عرض
چه حاصل است گر از سینه فگار کنم عرض
کجا روم به که زین دون بیم دار کنم عرض
ضرورت است که حال ترا به پار کنم عرض

ضلالت است زبانی اگر به پار کنم عرض
ضمیر خویش چسان گوییم که زاستخنا
ضماد مرهم وصلش چو قسمت من نیست
ضرر رسانده مرا این سپهر کج رفتار
ضعیفی ات چو ز حد بر گذشت ای خلدي

طاقت من طاق گشت از غم آن سبز خط
یک سر مویی به من رحم ندارم فقط
سوی من خاکسار کرد مکرر غلط
زان که ز خوبیان خوش است در همه جا لین نمط
هست بلی دایما زینت خط از نقط
آتش هجران عجب می کشد از دل چوبی
بر سر حرف و فا گرچه کشیدی تو خط

طوبیل امل چون کنم تاب ندارم فقط
طبع خوش و دل نواز هست به هر کس ولی
طوف کنان از درش خاک یساورد باد
طره ز غصه ب پیچ چهره ز شفقت کشا
ظرفة سطراست زلف خال به پیرا منش
طور کرامات شمع بین که ز آب سرش
طالب الطاف تست بنده خلدي هنوز

ساخته صحبت اثر کشته دورای یک نمط
وه که به من آن صنم هیچ نشد مختلط
مدعی حسن او از چه برا آورد خط
کام نهنگ بلا است ساحل این زرق شط
طاقت من طاق گشت از غم آن سبز خط

[اپ] طره آواره اش کرد حواسم غلط
طاق دوابروی او طاق ز خلق نمود
طاقت منکر شدن هیچ کسی را بود
طول عنان ده به عشق کشی خود را از آن که
طنطنه این سخن تاب ز خلدي ربود

مرهم رحم [ای] نداری دل فگاران را چه حظ
بر سر راهت نشستن خاکساران را چه حظ
گرز ابرویست نباشد روزه داران را چه حظ
غیر باد طره ات شب زنده داران را چه حظ
غنججه واراز لا حوابی گل عذاران را چه حظ
روزو شب از دانه ریزی سبحه داران را چه حظ
ظلم کرده پیشه خود از تو پاران را چه حظ

ظلم پیشه گرباشی جان سپاران را چه حظ
ظلل دامانت نیفتاد است بر فرق کسی
ظلمت شام جدایی را هلال عید وصل
ظهرو دیگر شام بنماید مرا بی روی تو
ظرف خالشوشی شلن خون دل خود خوردن است
ظن هر گز نی که مرغ وصل تو افتاد به دام
طالما خلدي نگوید آنجه گوید غزنوی

غیر بوس آستانت تاجداران را چه حظ
روزه داران را وهم شب زنده داران را چه حظ
ورنه از جهولان و پویه نی سواران را چه حظ
یارب از فصلی بهاران لاله کاران را چه حظ
ظلم کردی پیش خود از تو باران را چه حظ
ظالمها همز گرد کویت خاکساران را چه حظ
ظلمتِ زلف و ضیای عارضت گریاد نیست
ظهور و پا در راه کام دل نداند ماندگی
ظاهر آید صد ملال از دیدنِ داغی مرا
[۹] ظلّ عدل از سرو قدت خواستی خلدی ولی

اعقلان را رخت راحت سوزد از دیدار شمع
عار باشد عاشقان را قال اندر حال عشق
عججز و زاری پیش محبو عیش درد سر بود
عاشقان رونق فرای کوی معشوقد زان که
عشرت و غم را بهم در بزم زندان دیده ام
عاشقان پروانه شو کش هجر بعد از وصل نیست
عاطفت بر صدق مشعل کن که پا بر جا سوخت

ابلهان را کسی کند تاثیر حال زار شمع
از خمیش ماندن همین دریاقم اسرار شمع
بزم عشرت را نسوزد دل به حال زار شمع
از پر پروانه باشد گرمی بازار شمع
نفمه مطروب عجب دان گریه های زار شمع
می دهد جان چون ستاند بوسه از رخسار شمع
خلدیا در عشق از پروانه ناید کار شمع

عين شیخ و برهمن را می کند بیدار شمع
عیش دلهای چون بسوزد رنج تست ای دل بسور
عمر مردموم دل در سوز و بی خوابی رود
عاقبت معشوق عاشق سوز گردد بی جمال
عالی از مهتاب رخسارش چو خلدی روشن است

من نمی دانم که هندو است یا دیندار شمع
غیر زین مصروعه ندارد بر زبان گفتار شمع
زان زوق شام باشد تا سحر بیدار شمع
زد رویی در سحر گه می کند اظهار شمع
عیب باشد گر فروزم پیش روی بار شمع

غیرتش سوخت چو آتش حگر لاله به داغ
غلبه عشق چو پروانه کند بلبل را
غصه ها چون نخورم من ز سیه حال لبت
غایب است ارچه دلم لیک توان یافت ز اشک
[۹ ب] غارت ملک نشاطم چوشی عشق تو کرد
غمزه ناز چو از نرگسی مخصوص تو دید
غزل خوب ز محمود شنوای خلدی

تاتو باحال سیه فام گذر کرده به باع
به سر شاخ چو روشن بکند غنجه چراغ
که کسی جای نباشد بهم طوطی و زاغ
که از آن آهوری زخی یم خون است سراغ
 ساعت و لحظه و لیک دم ز غمت نیست فراغ
همجو خون گشت ز غیرت به کف لاله ایاغ
غیر را چند نهی ای مه من بر جان داغ

چمن لاله ستان گشت دل و جان زان داغ
شسته از اشک نگردد ز دل حیران داغ
که چو طاؤس بر آورد دو صد چندان داغ
زیر آن موجه گلگون نشدش پنهان داغ
غیر رازین نیست دگر در دل خلدی را

فرخ آن دم که کنم کعبه کوی تو طواف
فایض النور به عالم که خدا ساخت ترا
فرق یک موسی نسکردم ز سرمهرو وفا
فاقد از عیش و نشاط است مرأگ شب و روز
گرچه هر روز نیشم ز تو صد وعده خلاف
عیب این لاغری و ضعف مرا دار معاف
دعوی حُسن اگر ما کند باشد لاف

حور از عصمت تو یافته در خلد عفاف
باز تایخ چه حاجت که بر آری ز غلاف
گرزند طعنه به خورشید فلک نیست گراف
از که آموختی ای ترک چنین طرفه مصادف
فرخ آن لحظه که ساقی بدهد باده صاف

فیض یاب است ز حسن تو پری زاد به قاف
فوج عشاق چو مق قول شد از ابرویت
[۱۰] فایض النور جیین تو که بدر است مدام
فتح بر کشور دل کرد گریز تو ز شرم
فصل نوروز رسید است و بهار ای خلدی

که هیچ امن و امان نیست در سرای فراق
فکند موج سر شکم به لجه های فراق
که تا ابد بود این زار مبتلای فراق
که هم زابر فلک بشنوم صدای فراق
زیانش از شر انگیز ماجراهای فراق
چنان که در شب تیره ز شعله های فراق
قضای فگند مرا باز در بلای فراق

قرار و صبر گریزان شد از جفای فراق
قفای کشتی وصل تو کف زدم هر چند
قضابه قسمت من شاید این رقم زده بود
قبای صبر نه تنها در مده اهل زمین
قلم چگونه نویسد ز حال دل که بسوخت
قبول کن که نه پروانه سوخت بر مشعل
قسم که سوخت درونم ازین سخن خلدی

چسان خلاص شوم ای دل از جفای فراق
ولی نهاده سر عجز خود به پای فراق
اگر به گوش رسد سنگ را صدای فراق
که ابتدای قدم است انتهای فراق
قضاف گندورا باز در بلای فراق

قوی گرفته مرا پسنجه بلای فراق
قیامت است اگر روز محنت و سختی
قبول کن که دلش همچو موم خواهد شد
قدم نهی چو به سویم الٰم نخواهد ماند
قدح زیم تو خلدي گرفته بود ولی

که زند موج سر شکم ز زمین سر به فلك
ثانی ات نیست کس از حور پری انس و ملک
چشم گشت و مژه هاست برو خارو خست
پیش این ترک سلحشور چه صدم رو چه یك
ریزدش باز خیال شب هجر تو نمک
[چون] زر قلب ندارم چه هراسم ز محل
کاش یك شب مه روی تو شود شمع فلك

کشتی چرخ گر امروز شود غرق چه شک
کامران باش و جهانگیر که در کشور حسن
[اپ] کاسه چشم من از خون دل و جوش سر شک
کم میین عشق اگر عقل ز حد افزون است
گر نهد فکر وصال تو به زخم مرهم
کود کان سنگ به کف گرچه هزارند و هزار
کلبه خلدي مسکین شب داج است مدام

ماند سر گشته به بی کامی خود همچو فلك
کسی شود نام من از مشنوی هستی حک
گرچه آهم به سمارفت و سر شکم به سمل
گر قدم رنجه کنی از سر الطاف چه شک
کاش یك شب مه روی تو شود شمع فلك

کام دل جست هر آن کس ز توای رشك ملک
کرده نایود مرا گرچه غمت چون عنقا
کوی مقصود ندید است نه بام مطلوب
کرده ام فرش رهت دیده نگرانی کش
کفر و دین را پر پروانه شمارد خلدي

دامن گیتی شود پُرُز بی پایان تگرگ
چون صلف گردیده گیرد در دهن نیسان تگرگ
گرسبی خنده کنان بسمای از دندان تگرگ
کس ندیده این چنین از بارش باران تگرگ
کی شود (۱) مثلش ز شبنم در گل خندان شوند
هیچ نقصان نیست گر بارد به کوهستان تگرگ
گرم گرم از چشم من می بارد از هجران تگرگ

گر بیارم لحظه ای از دیده گربان تگرگ
گر خبر یابد زابر چشم گوهر بار من
گوهر عقد شریاب گسلد از غیرتش
گاه بی گاه ژاله می ریزد سحاب چشم من
گل شود چون غنجه لعل عیان دندان شوند
گریه من چون کند تائیر در سنگین دلت
گفته محمود کرده در دل خلدي اثر

[۱۱] گر نه با من دشمن است از چه زند باران تگرگ
 کشت زار آبرویم (۱) را کند ویران تگرگ
 کز فنادن عاقبت گردد در تابان تگرگ
 لیک کی بارد چو چشم سرخ چون مرجان تگرگ
 بی گمان ویران کند هرجا بود ریزان تگرگ
 گرم گرم از چشم من می بارد از هجران تگرگ

لیش بس که با سنگ زد جام دل
 لبالب مراهیم زخون جگر
 نموده هوای لیش جام دل
 لوای حشم چون غمش بر فراخت (۲)
 بمه تاراج شد صبر و آرام دل
 لقای رخشش تا که دیدم شد است
 خست و خسال او دانمه و دام دل
 لسان جهان خنجر طعنه است
 کز و خاک چاک است اندام دل
 لذید است و شیرین تراز انگیین
 مرا از کفشه زهر در کام دل
 لقب زان دلا رام خلديش کرد

لبالب زخون جگر جام دل
 لباس جنون تایپ کرده رفت
 کسی بیاز ناورد پیغام دل
 لآلی و مرجان که ریزد زاشک
 بمه دیده همین است انعام دل
 لهام جنون تن چو ویرانه (۳) ساخت
 زند چفده گم کوس بربام دل
 لذید آمد این مصروع ام خلديا

زیاد آن لب نوشین و گل فیام
 مهیا گر بناشد خوان و صلیش
 بسود شهد و شکر چون زهر در کام
 مس از تاب رخشش بیتاب گردد
 بسر آید گر شبی آن شوخ بربام
 می آلوده لب و مخمور چشم مش
 ندارند احتیاج باده خام
 میسر کی شود ز افسون و نیرنگ
 بلهی اید گشت دل از خسال در زلف
 مکن دلبر جدا بسarb ز خلديا
 که بی رویش نمی گیرد دل آرام

۱- ب: آرزویم - ۲- در هر دو نسخه: افراد است - ۳- الف: پروانه -

من آنیم رشتے بر پامرغ ناکام
که هر شاخ گل است از بهر من دام
سرادم بوسمه از لحلی لب اوست
ولی آمیخته با چند دشnam
که امروز آن صنم بگرفته صنم
مبارک باد آب ای تشنیه جانان
که فردا وعده قتل است بر عالم
مسوز امروز گربی بهره ماندی
مرا هست آن پری پیکر دلام
مسکن از حسور خلدي عرض بر من

نیست درین دهر کس ای گل بد
چون تو جفا کیش و ستم کیش چو من
گشته عیان سُبل و سیب و سمن
نفر ازین چیست که بر سرو تو
کودکی زنگی است به مملک یمن
نقشه که بر صفحه گل ینمت
ذرع دن ڈر از رشتہ ڈر عدن
نسبت میم تو ندارد مگر
که این به کمین انه دوکس راهن
نظم من از بیت تو گشته دولخت
[۱۲] نیست به محراب تو جای زهاد
تازه کند داغ دل کو هکن
نغمه شیرین تو خلدي بشور

نام تو زان گشت بلای زمان
کرز تو خروش است به رانجمن
نر گی مخمور مگو غافل است
مت ظریست به صحن چمن
نور من روی تو گرسزند
مهر درد همچو کنان پر هن
نیز زن خدان و خدا و زلف تو
یاد دهدی یوسف و چاه و رسن
نیست چو رخسار و قدت در چمن
نعت گل و سرو چه خلدي کند

وہ که صحن چمنم گشته بیابان بی تو
سر به سر خار شده سبل و ریحان بی تو
ورد من نیست به جز نام ترای پاک گهر
سلک اشک است مرا سبحه مر جان بی تو
وای صدوای که از درد تنم زار و نزار
مانده تصویر صفت بی خود و بی جان بی تو
وازگون بخت چو من نیست کسی زآن که مرا
زندگانی است به صد سختی زندان بی تو
وہ که از عشق تو بیمار شدم زود بیا
که مرا نیست دگر دارو و درمان بی تو
واله کرد است چو فرهاد مرا شیرین ات
تیشه بر فرق خورم عاقبت ای جان بی تو
وہ که جان و دل من گشته پریشان بی تو
ورد خلدي است همین روز و شب ای راحت جان

و که ویرانه صفت روپه رضوان بی تو
وصل خوب است ولی گرم کند بزم دگر
وای صد خضر اگر بهر علام حکم کوشد
[۱۲] واصلت گر خور و مه را ته خاطر نارد
وقت آن است که دیدار دهی خلدي را
حور و غلستان همه چون غول بیان بی تو
بساده خون دل و سینه پریان بی تو
زان که زهر است مرا شربت حیوان بی تو
خنده برابر کند دیده گریان بی تو
و که جان و دل او گشته پریشان بی تو

تمت مردانه کن ای شمع آه
هر که نظر بر ذقنت می کند
هیج کسی نیست ازو بهره ور
هجر تو صد حمور به من می کند
هاله صفت شد ز غممت قامتم
همسر تو نیست کسی درجهان
همسر غم تا شده ام خلديا
تاشود این شام فراقم پگاه
هشوش و را دلو در افتاد به چاه
آنچه خدا داد ترا عز و جاه
روز و صمال تو شوم داد خواه
گاه کن ای ماه و راجلوه گاه
شاه تویی خیل بتانت سپاه (۱)
همدم من نیست کسی غیر آه

هیج کسی نیست ز حورت پناه
های نزد بر هدف ارجه برون
هشوش و خرد همچو کسان گرددش
همچو خطی که آن به رخت حلقه زد
هجر تو کرد است به غم واصلم
پیش تو از دست توام داد خواه
جسته ازین هفت سپه ریس آه
هر که کند بر مه رویت نگاه
هاله ندید است کسی گرد ماه
همدم من نیست کسی غیر آه

لام به زلفت اسیر هست چو لام بلا
لاشه حدا سرحدا گشت جهانی ازو
لاله و لعلت بلا است سنبل و هم نخل ز آن که
[۱۳] لاف رهایی مزن ای دل مسکین من
لایق زلف و خدت مصروع خوش یافتم
لامع حُسنست کجا بی خطبی فتنه بود
لام و لاف را بهم سهل مدان گفتمنی
پای دل افتاد زان در خیم دام بلا
تابه تو یک مشت شد آن دو حمام بلا
هست نشان حمله رalam زنام بلا
زان که مدامت قدم هست به گام بلا
صبح قیامت یکی است دیگر شام بلا
این چه بیامد گرتازه پیام بلا
خلدی ازین گذر است مقام بلا

لایق تکه کجا باشد بام بلا
ترک کن ای دل ازین طرفه مقام بلا
لا جرم از بیاد آن چشم تو خون می خورم
زآن که به جز درد نیست باده به جام بلا
لال و کروپا به گل شد ز خرام تو سرو
بهر خدا لحظه ای گیر ز مام بلا
لاله پیاله صفت خورده مگر آهویت
زان که عجب غافل است زیر جام بلا
لام و الف راردیف خلدي از آن نادرست
نیست نکو کردن عام کلام بلا

یار را ب من نظر بسیار بودی کاشکی
مرهم جان و دل افگار بودی کاشکی
پیش چنان قوت گفتار بودی کاشکی
در نظر زلف و رخ دلدار بودی کاشکی
شیر و صلی او مراغم خوار بودی کاشکی
روزی من صبح وصلی یار بودی کاشکی
این گداراهم بر آن دربار بودی کاشکی
یا الهی بخت من بیدار بودی کاشکی
یاد تیغ ابرویش زخم است نوش لعل او
یاوه گویی ها چنین کی روز هجران کرد می
یاسمن مشکین و کافوری نماید سنبل
یوز و آهو هجرش و جان من است از بی کسی
یوم در هجرش نماید از شب ماتم بترا
یاری از طالع نمودی خلديا محمود وار

هم خوش السحان مرغ بر اشجار بودی کاشکی
یک طرف هم نرگس خمار بودی کاشکی
یک طرف سنبل پریشان تار بودی کاشکی
در بغل آن یار گل رخسار بودی کاشکی
یار را بر من نظر بسیار بودی کاشکی
یوم ابرو (۱) باده گل زار بودی کاشکی
[۱۳] یک طرف نسرين به غمزه یک طرف لاله به ناز
یکی طرف سُونَ ثنا گویک طرف گل خنده زن
یک طرف ساقی به جام و یک طرف مطرب به ساز
یاد گار خلدي و محمود این مصرع بماند

- در هر دو نسخه: "یوم و ابرو" -

دکتر سید محمد فرید

عضویت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه پنجاب، لاہور

مثنوی رمز و ایما از ابو البرکات منیر

چکیده

ابو البرکات منیر لاہوری، شاعر توانا و نامدار سبک هندی در دوره تیموریان متأخر از جمله شاعرانی است که دیوان گران بهای شعر فارسی شان هنوز چاپ و منتشر نشده است. در حالی که بر همه روشن است که منیر بر شعر گویی فارسی تسلط کم نظری داشته و در میان معاصرین خویش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. دکتر سید محمد فرید مشوی رمز و ایما از ابو البرکات منیر را تصحیح و تدوین نموده و در اختیار خوانندگان گرامی گذاشته است. گمان می‌رود چاپ مشوی یاد شده در شناخت پیشتری منیر گرامی بلند خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: منیر، مثنوی رمز و ایما، تصحیح و تدوین

ابو البرکات متخلص به منیر، نویسنده و شاعر بزرگ زبان فارسی شبیه قاره در سال ۱۰۱۹/۱۶۱۰ م در شهر لاہور زاده شد، و درسی و شش سالگی در سال ۱۰۵۴/۱۶۴۴ م در گذشت.^(۱) مؤلف تذکره گل رعنا او را "عطارد هندوستان" نوشته است.^(۲) منیر آثار ادبی متعدد خود را نظم و نثر به یادگار گذاشت. ادیب بلند پایه عصر شاهجهان میرزا جلالی طباطبائی دیباچه‌ای بر کلیات او نوشت.^(۳) منیر علاوه بر آثار منتشر مانند تذکره شعراء، کارنامه، کارستان، رقعت منیر، نوباوہ، شرح قصاید عرفی و مناظرات، دیوان شعر نیز

دارد و در قالب های قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و قطعه شعر سروده است (۴)۔ دیوان منیر حاوی مثنوی ها به نام رمز و ایما، ساز و برگ، میخانه، دستنبه، گلستانه، مظہر گل، بهار حاوید می باشد. در این جا تنها متن مثنوی "رمز و ایما" تصحیح شده، تقدیم می شود.

مثنوی رمز و ایما، مثنوی عرفانی است که متیر آن را در سال ۱۶۴۲م/۱۰۵۱ق سروده است (۵). نام این مثنوی اشارت نامه نیز آمده است چنانکه می گوید:

نوشتم بس که وصف زلف کاکل
قلم شد در کف من شاخ سنبل
چو کلکم این اشارت نامه بنوشت
به باغ صفحه تخم شعله را کشت (۶)
مثنوی رمز و ایما مشتمل بر چهار صد بیت است با عنوان های زیر:
مناجات، نگار عشه ساز، وصف می، وصف سیاه، خطاب به
معشوق، انتظار یار، وصف زلف کاکل.
بروزن فعلون فاعلاتن فاعلاتن

مثنوی رمز و ایما

الهی بهر درس رمز و ایما	زیانِ چشمِ مارا ساز گویا
تعالی الله چه درس مشکل است این	کلامِ چشم و گفتار دل است این
درین ماحفل به هرجاهای و هوی است	میان دیده و دل گفتگویی است
عبارت رمز و مضامون است ایما	سخن خاموش و خاموشی است گویا
چه حرف است این که بالب آشنا نیست	جه درد است این که محتاج دوانیست

زیان جاسوس و لب غمّاز گردد
 چه دل، پیغمبر دل های مرده
 ز دردش راحت و از مردنش سور
 چو جوهر شیشه رو از آب شمشیر
 سمندر سان در آتش آرمیده
 چو لاله در حکم باخون نشسته
 محبت را یکی فرزند قابل
 درون سینه چون شمعی به فانوس
 دلم را گوش و چشم را زیان کن
 زیان ده چون دل گویا و خاموش
 به دستم ده یکی گلدسته داغ
 دلم روشن کن از نور محبت
 خمیر درد ساز آب و گلم را
 پر پروانه ام در بالش افکن
 که گردد از دمتش گرم آتش سرد
 رموز عشق را آغاز کردي
 لب خاموش و چشم است پر سخن باد
 کیم؟ شوریده درد آشنايی
 شده چون ناله با حسرت هم آغوش
 برادر خوانده مجذون و فرهاد

چسو خاموشی سخن پرداز گردد
 خداوند ادلی دارم فسرده
 دلی ده گرم خون جمله ناسور
 دلی دیوانه پی از زندگی سیر
 دلی شوریده پی از خود رمیده
 دلی در پهلوی مجنون نشسته
 دلی لب تشنه زهرا بقاتل
 دلی در شهر بند عشق مجبوس
 مرا در نکه رانی داستان کن
 دلی ده چون زیان از نکه در جوش
 دلم را بشکفان چون شعله باغ
 شوم تاموسی طور محبت
 نملک پروردہ گن زخم دلم را
 فشان از شعله گل بربسترن
 کرامت کن زیان شعله پرورد
 "منیر" آهنگ معنی ساز کردي
 زیانت ببل و طبعت چمن باد
 کیم؟ پروانه ببل نوايی
 تمثنا دشمنی با یاس هملاوش
 محبت پروری با درد همسزاد

دم تیغ است یا کام نهنج است
 زهی کان حادلم را پا به سنگ است
 چو قمری رسته طوق از گردن من
 زیس گشته گرفتاری فن من
 لبم گلدسته تپخاله گردد
 دلم هر گه که مسی ناله گردد
 به شاخ شعله بستم آشیان را
 زطاق دل فکندم بوستان را
 شده خاکم محبت سرنوشت
 بودز آب و گل مجنون سرشم
 شده خاکم زیارت گاه ببل
 مزارم گشته از خون محشر گل
 شده چشم و چراغ سینه ام باع
 درون من ز آتش گشته چون داغ
 بود شمع مزارم ماتم افروز
 من بی کس چو میرم در غم و سوز
 چو لاله جزو داغم در بغل بود
 مرا روزی که دل تعلیم فرمود
 که هر موی سرم شد مرغ مجنون
 جنون من به حدی گشت افزون
 سرایی و جودم داغ دل شد
 تنم از آتش غم مض محل شد
 که مجنونم نصیحت گیرد آغاز
 دلم شد با جنون زان گونه دمساز
 نمک داغ مراناخن به دل زد
 محبت آتشم در آب و گل زد
 ازین رو آبروی او فزون شد
 سرشک دیده با من گرم خون شد
 شگون گیرد ز آب دیده من
 به هنگام ترشح ابر بهمن
 دم دزو تا قیامت بید مجنون
 به هر خاکی که افشارند دلم خون
 ز شهر عقل صد فرسنگ دورم
 یکی دیوانه یی از خود نفورم
 تنم چون زخم در خون غرق گشته
 مراتا آب تیغ از سر گذشته
 کفن از پنهه های داغ سازم
 چوتن از آتش حرمان گلزار
 دمیله سبزه آه و گل داغ
 مرا از نو به لار عشق در باغ

ز دل تالب فکنده فرش آتش
وضواز آب چشم ساخته گل
به دل نزدیکم و از خویشن دور
چو لاله دل نشین من شده داغ
دمی خاموش شوزین بیش مخروش
ز سوز ناله ام جان مشوش

به خاک من تیم کرده بلبل
سود آلایش از دامان من دور
چوب بلبل نیستم محو گل و باع
”منیر“ از قصه ات زد حون دل جوش

نگار عشو ه ساز

که زلفش فتنه را عمر دراز است
حساب الوده دیر آشنا بای
در آئین تغافل نکته دانی
پی آشوب دله افتنه جویی
جفا اندیش، مست کج کلاهی
به خون ریز اسیران تیز دستی
به آب حسن روی خویش شسته
نگاه سرگرانش فتنه دهر
تغافل مایه محبوی او
وفا از سایه او می گریزد
ز رویش آب در جوی صبحات
فلک شاگرد او در فتنه جویی
تبسم باعتاب او هم آغوش

درین کشور نگاری عشو ه ساز است
نگاری زود خشم و بی وفایی
جوانی، سرکشی، نامهربانی
بت نازک مزاج نند خویی
ستم پرداز شوخی کینه خواهی
جهان آشوب ترک خویش مستی
گلی از نوبهار نازرسته
بلای خانه پرور آفت شهر
حیا آئینه دار خوبی او
مزاجش با محبت می سیزد
خط سبزش هم آغوش ملاحت
حیار از جمالش تازه رویی
تغافل با نگاهش دوش بر دوش

میانش گشته با زنار همسر	جینش سجده گاه صندل تر
نهال قامتش همدوش طوبی	رخ او صفحه دیوانِ خوبی
رساند نشاء از لعلش تبسم	سخن راه دهانش را کند گم
گرفته بانگاهش فته الفت	احل باغمزره او کرده بیعت
همه بیگانگی سرمایه او	سیه صد خانمان از سایه او
ملاحت را دهان او نمکدان	نزاکت را میانش رشتہ جان
فکنده جلوه اش از دلفری	به دلها خار خار از ناشکی
زرفتارش شده کبک خرامان	مشال طایر تصویر حیران
زپیشانیش صندل یافته رو	کش آمد باز آب رفته در جو
بره گردان میان گردیده زنار	به دست آورده زو سر رشته کار
بیوسد تا دهان آن سهی قد	چو غنجه برگ بر خویش پیجاد
چو برگ پان شهید لعل او شد	به رنگ سبز بختان سونخ رو شد
سیه چشمی خطش سرمشق خورشید	نگاه او برات عمر جاوید
بلندی رازقدش سرفرازی	تبسم بالبش در بوسه بازی
بیاض گردن او صبح امید	سرین او خمیر قرص خورشید
عنان او به دست ناز داده	حیا چون من ز چنین او فتابده
حریف بوسه لعل می پرسش	تعاقل خانه زاد چشم مستش
طراوت بارخ او عهد بسته	خط او رنگ ریحان راشکسته
صباحت چهره روشن کرده او	ملاحت هم نمک پرورده او
زرفتارش به چشم کبک طفّاز	جهان شد تنگ تراز چنگل باز

خسک در بسته آرام ریزد
 چو مژگانش ز خواب ناز خیزد
 بود فوج تغافل در کابش
 سمندر فتنه چون راند عتابش
 لب ش سرچشمها آب حیات است
 پرستار شکر خندش نبات است
 زیان چشم او حاضر جواب است
 نگاهش دوش بر دوش عتاب است
 حیا در مذهب چشممش گناه است
 دهانش را بیسم خضر راه است
 ملاحت نامه سپزان هند است
 خطش حرز سیه چشمان هند است
 به شهر آینه هر صبح عید است
 زدیدارش که نوروز امید است
 به دل از غم زه اش نشتر شکسته
 منیر از شیوه اش در خون نشسته
 زشمیز نگاهش نیم بسم
 زلفس موبه موگشته پریشان
 ز تیغ غم زه اش در خون تپیده
 ز شوق دیدنیش از خود رمیده
 زرفتارش گذشته از سرم آب
 خیال چشم او برده زمن خواب
 ز شوق بوسه اش جان بر لب من
 زیاد عارضش روشن شب من
 فتاده شیشه صبر من از طاق
 دلم ابروی او را گشته مشتاق
 دلم از چهره اش در بیچ و تاب است
 زلفس خاطرم در اضطراب است
 زناش تکیه بر شمشیر دارم
 زمزگانش به دل صد تیر دارم
 دلم بر خویش می پیجد زمویش
 در آب و آتشم از شوق رویش
 شکسته خاطرم طرف کلاهش
 ربوه طاقیم طرز نگاهش
 رگ جانم به نازش کرده پیوند
 به زنارش دل من گشته پابند
 شهید طرز و قربان ادایش
 شدم محو نگاه آشنایش

مراناخن به دل زد بیت ابرو
 ز چشممش خانمان من سیه شد
 شدم مانند زلفش حلقه در گوش
 ز حیرت خویشتن را ساختم گم
 فشردم بر جگر دندان غیرت
 فروزد شمع بر خاکم قیامت
 دعايم را کند پامال دشنام
 که می آيد ز تیغش بوی خونم
 گل مرگم شکفته از عتابش
 که از هر برگ گل بلبل شود مست
 که تادر گردنش افتم چونزار
 فشاندم آستین بر جان شیرین
 زدتش چون چنا در خون نشسته
 گه از عشه، گه از خنده، گه از ناز
 به پایش می فتم چون بوسه خویش
 مبادرنگ بازد چهره ناز
 شکسته صدل از زلف پریشان
 چو فتنه نشأه می در سراو
 رخش از فیض می گل گل شکفته
 تغافل هم عنان فتنه خویش

نگه کرده بیاض آشنايش
 ز چشم و ناز او کارم تبه شد
 چو گشتم گرد آن نازک بنا گوش
 دهانش شد چو لبریز تبسم
 لبسش را بوسه دادم در زیارت
 شوم چون کشته آن نخل قامت
 رباید از دل من صبر و آرام
 همین بس بهر جان بازی شگونم
 دل من غنجه گشته از حجابش
 به هر عضوش دل من رفته از دست
 تنم از ناتوانی گشته چون تار
 ز شگر خنده آن لعل نوشین
 دلی دارم چو خط او شکسته
 دلم چون می کند آن فتنه پرداز
 فدایش می شوم همچون دل ریش
 منیر این نخمه نازک مکن ساز
 درآمد از درم مست و غزل خوان
 شده سیراب گل برگ تراو
 تبسم را به زیر لب نهفته
 فرو برده زمزگان در جگر نیش

سر خورشید برق تراک بسته
 زبان ابرویش در نکته سازی
 نگه را در تغافل غوطه داده
 هزاران دل چو کاکل در قفایش
 ز چشم خوا بنا کش فتنه بیدار
 مبارک باد گوید عید نوروز
 که جاروب است آنجا شعله طور
 گل خورشید می رویند از خاک
 غباری کز در و دیوار خیزد
 زمین بوس است دامن گرد گلشن
 بهار از خانه ام گلزار رفته
 در و بام لبالب از قیامت
 لب بام مرا خورشید بوسید
 که گوی خشت خشتیش آقتاب است
 مه نو حلقه زن شد بر در من
 گدای کوچه من گشت رضوان
 در و دیوارش اندوده به مهتاب
 حریم من چنان شد حرمت آباد
 دم روح القدس رو بد غبارش
 فگند از غمزه طرح فتنه سازی

دل مه را ز استغنا شکسته
 نگاه گرم او در جان گدازی
 به خونم پنجه مژگان گشاده
 شده خون ریز چشم سرمه سایش
 بسته پای کبک از طرز رفتار
 مرا از مقدم آن مجلس افروز
 چنان کاشانه من گشته پُر نور
 به صحن خانه من جای خاشک
 که حور از پرده های چشم می زد
 بهار آمد طوافِ خانه من
 زبس گل زمین او شگفتہ
 شده از سایه آن سرو قامت
 درم را از ادب ناهید بوسید
 به حدی خانه ام پر نور و تاب است
 ز بهر طرف آن خورشید روشن
 به بوی آن بهشت سبز بختان
 حمالش خانه ام را کرده پُر تاب
 به یمن مقدم آن سرو آزاد
 که آید از سلام کعبه عارش
 به پهلو بر نشست از دلنوازی

به می داروی بیهودی در افکند
شده می ازلِ می گون او مست
تبسم بالب او آشناشد
که کوثر راده ان پر آب گردید
که تاییدار سازد ناز خفته
که دیوانِ منیرش بود در دست
به گلزار تماشا شوق گلچین
فراموش کرده راه خانه چشم

به عشوه شیشه ساغر افکند
عنان خنگ می را داده از دست
حیا از مستیش بی دست و پاشد
به رنگی آن گل سیواب خندید
برآمد از حجاب و شد شگفتہ
سخن می شد ز تحریک لبشن مست
ز فیض می بهار عشوه رنگین
نگاه من شده بیگانه چشم

وصف می

به آب شعله می شویم دهان را
مصطفاً آبی از آتش چکیده
عقیقین گشته زو جام بلورین
گل کیفیت او خنده گل
خزان گردد بهار از رنگ و بویش
شود پیمانه زو گرداب آتش
عرق از چهره خورشید جوشد
شده پروانه او آتش طور
چکد آب حیات از هر انگشت
صراحی سجده را کرده فراموش

گشایم من به وصف می زیان را
می از شیشه جان آفریده
به تلخی چون عتاب دوست شیرین
حروف حروعه او اشک بلبل
بود هم کاسه کوثر سبویش
نمایند از فروغش تاب آتش
ازان باده اگر یک حیله نوشد
قدح گشته ز فیضش چشمۀ نور
ییفشاری اگر آن باده در مشت
زیس کرزشاء آن گشته مدهوش

بـه جـز مـیناـکـش اـز مـی شـد گـلـوـر
 خـورـد طـاوـس کـی، خـون کـبوـتر
 شـکـست تـوبـه مـضـمـون خـطـ خـام
 رـه آـتش بـیـن پـنـبـه چـسـان بـسـت
 مـی انـگـور گـشـتـه بـادـه قـند
 هـمـانـا سـرـنـوـشـتم خـطـ جـام اـسـت
 مـرا اـز رـفـتن او جـان زـتـن رـفـت
 کـه رـفـتـه اـز بـرـمـن آـن دـل اـفـروـز
 دـلـم مـی کـرـد خـون اـز نـاز دـیدـن
 بـه پـایـش اـشـک من غـلـطـیدـه مـی رـفـت
 زـهـستـی مشـتـ خـاـکـی مـانـدـه باـمـن
 کـه رـفـتـه درـ رـکـابـش طـاقـت و هـوشـ
 تو پـنـدارـی کـه رـفـت اـز دـیدـه اـم نـورـ
 کـه درـ دـنـبـالـه او رـفـت جـانـمـ
 غـبـارـهـستـی اـز دـامـن بـیـفـشـانـ
 شـکـیـب و طـاقـت من مـتـصلـ رـفـتـ
 کـه درـ دـنـبـالـه او قـطـره زـنـ شـدـ
 بـه کـف آـورـد عـمـرـ رـفـتـه اـز دـستـ
 سـرـاغـ او کـنـمـ درـ کـوـچـه دـلـ
 الـهـی خـانـه هـجـرانـ سـیـه بـادـ

زـمـی طـشـت خـرـد اـفـتـادـه اـز بـامـ
 بـه پـنـبـه شـیـشـه رـا سـاقـی دـهـانـ بـسـتـ
 لـبـ سـاقـی شـدـه مـسـتـ شـکـرـ خـندـ
 مـرا کـیـفـیـت مـی صـبـح و شـامـ اـسـتـ
 چـو آـن آـرـام جـان اـز پـیـشـ من رـفـتـ
 مـرا بـرـ سـرـ چـهـارـفـتـه اـسـتـ اـمـروـزـ
 چـو مـی رـانـد آـن سـوـارـ شـوـخـ توـسـنـ
 نـگـاهـمـ درـ پـیـشـ اـش لـرـزـیدـه مـی رـفـتـ
 بـرـوـنـ رـفـتـه زـشـوقـشـ جـانـ اـزـتـنـ
 شـوـمـ قـرـبـانـ آـن تـرـکـ قـبـاـپـوـشـ
 شـدـه آـن مـاهـ تـا اـز چـشـمـ من دـورـ
 بـه خـاـکـ اـفـتـادـه چـشـمـ نـاـتـوـانـمـ
 تو هـمـ درـ رـاهـشـ اـی چـشـمـ گـرـانـ جـانـ
 چـو آـن نـاـمـهـرـبـانـ سـنـگـ دـلـ رـفـتـ
 دـلـ مـنـ هـمـعـنـانـ اـشـکـ مـنـ شـدـ
 بـرـآـمـدـ جـانـ زـتـنـ بـا دـوـسـتـ پـیـوـسـتـ
 بـرـوـنـ آـمـدـاـگـرـپـایـ منـ اـزـ گـلـ
 "مـنـیرـ" اـز دـورـی يـارـمـ بـه فـرـیـادـ

شب سیاه

شبی از دود دله آفریده	قضانافش به روز غم بریده
شبی پیچیده تراز طرہ آه	گرفته زنگ زو آئینہ ماه
شبی شبخون زده بر لشکر نور	به فوج ظلمت خود گشته مغورو
شبی تاریکی او میل در میل	فکنده جامه خورشید در نیل
نموده اندران شب شعله طور	زستا پاسیه چون طرہ حور
دران شب چشم گردون کور کردند	مه و خورشید را بی نور کردند
سیاهی پرده رخسار مه شد	هوا چون خاک هندوستان سیه شد
ستاره چشم ظلمت را سواد است	فلک مانند مینای مداد است
ستاره بر فلك از تیره رنگی	نموده همچو خال روی زنگی
چنان تاریک گشته چشم مردم	که کرده اشک راه آستین گم
چنان در تیرگی جا کرده اختر	که باشد در ته خاکستر اخگر
همان با ماه کرده آن شب تار	که باروی بتان خط سیه کار
فلک تیره شده چون دیده کور	سیه پوشیده مه در ماتم نور
زبس تاریکی آن شب گشته حائل	خيال دوست گم کرده ره دل
هوامانند زلف ماه کنعان	جهان تاریک تراز بیت احزان
درین شب من زماه خویشن دور	چراغ طالع من گشته بی نور
ز طول شب سحر گشته است نایاب	مگر پای فلك رفت است در خواب
شب هجران کجا پایان گزیند	مگر روی سحر در خواب بیند

چرا شب مایه آشوب روح است
شدم از ظلمت او تیره کوکب
جهان از مقدم صبح است نومید
زیمه شب نیارد دم زدن صبح
نیفکند از رخ خود پرده خورشید
تو پنداری که صبح پاک دامن
گل خورشید چون با من شکفته
فرامش کرده ناله ببلی صبح
مؤذن رازیان بهر چه بستند؟
سحر گویی نخواهد شد پدیدار
چنان از برق آهن در حطر بود
الم از شیونم افسانه می شد
که ناگه آسمان فال سحر زد
هوا از گرد ظلمت دامن افشارند
چو صبح تازه رو بنواخت نوبت
اثرباناله من شد هم آغوش
شده چشم ترم شرمنده صبح

اگر نه صبح در خواب صبح است
به روز من نشیند یا رب این شب
مگر بر پا حنا بسته است خورشید
چگونه چاک سازد پیرهن صبح
ره مشرق مگر گم کرده خورشید
نمی داند گریان چاک کردن
چو چشم دوست بخت صبح خفتنه
شگفتمن راه بسته بر گل صبح
خرروس صبح را پر چون شکستند؟
که پای شب فرامش کرده رفتار
فلک را از فغانم درد سربود
جنون از ناله ام دیوانه می شد
تبسم گونه یی از صبح سرزد
قضاشب را به روز تیره بشاند
شب تیره چنین زد کوس رحلت
احابت با دعایم گشت همدوش
که اشکم برده آب خنده صبح

خطاب به معشووق

بیا ای قبله گاه عشق بازان
نگاهت چشم بند سحر سازان

تغافل بندۀ چشم سیاهت
 بیا ای غمزه همدوش نگاهت
 به تکلیف حیال‌عل تو خاموش
 بیا ای فتنه دل آفت هوش
 اجل را کام تلخ از زهر خشمت
 بیا ای من بلا گردان چشم‌ت
 نشسته در دلِ من تا به مژگان
 بیا ای از نظرها گشته پنهان
 حیا در پرده چشم تو مستور
 بیا ای راحت دل‌های رنجور
 بود خونریز جانبازان مبارک
 بیا تیغ جفا‌یم زن به تارک
 زشوختی غمزه بی در کار من کن
 به قتل من نگه راتیغ زن کن
 مرا خون شد ازین حسرت دل‌ریش
 نیالودی به خونم پسخه خویش
 نفس هم بر حیات من گران است
 زبس کفر زندگانی دل به جان است
 نگردد قطره زن گلگون اشکم
 بجوشد تابه مهرت خون اشکم
 شده مژگان من فواره آب
 ز جوش گریه چشم گشته گرداب
 بود پیوسته چون چشم قدح باز
 ز شوقت چشم من ای مایه ناز
 به جای حرف، خون از لب تراود
 مرا چون درد زخم سینه کاود
 غبار خط دامانش بود دور
 به رخساری که هست آئینه نور
 سواد دیده حورش سپند است
 به حالی کافت جان نژند است
 سپاه فتنه گرد لشکر اوست
 به مژگانی که حشر چاکر اوست
 بود در گردن او خون ایمان
 به زناری که چون زلف است پیجان
 فکنده طوق اندر گردن حُسن
 به آن غبغب که چیده دامن حسن
 اجل گویی برادر خوانده اوست
 به آن غمزه که جان در مانده اوست
 که بارد از نگاهش عشوه ناز
 به گرد شهای آن چشم فسون ساز

به سیرابی آن نازک بنا گوش
 که شد در یتیم‌ش حلقه در گوش
 به طرز جلوه آن نخل قامت
 که کارد در زمین تخم قیامت
 به تیغ غمزه آن چشم قاتل
 که سازد قدسیان را نیم بسم
 به طفّازی چشم فتنه انگیز
 به شیرینی جنگی صلح آمیز
 به رفتاری که سازد آب راتر
 به تلخی کزلب شیرین تراود
 به مژگانی که ریش سینه کاود
 به چشمی کاهوی مردم شکار است
 که دل زان سان به هجرانت به تنگ است
 نگه در دیده ام حوناب گردید
 دل شوریده ام بی تاب گردید
 تبسم گونه بی رالب ندیدم
 گلی از گلشن جنت نجیدم
 ره غم خانه مارافراموش
 مکن زین گونه ای سروقباپوش
 زیان بی زیانی عذر خواه است
 اگرچه چهره ام گرو گناه است
 که چشمم شد سیه از انتظارات
 چرا سویم نمی افتد گذارت
 چو بختم خواب آلوده است پایت
 همانا چون دلم گرم است جایت
 بهار آرزویم گشته بی برگ
 شده دور از تو امیدم حوان مرگ
 کنی کار مسیح از باد دامان
 اگر بر خاک من آیی خرمان
 حیات مرده من زنده گردد
 اجل از سهو خود شرمنده گردد
 بود پیک ساعت از روز جدایی
 قیامت با همه آشوب زایی
 که هست آن را ازل صبح ابد شام
 نمله روز هجر آغاز و انجام
 مبادا عرض را از پا فتد ساق
 "منیر" از ناله طاقت را مکن طاق

انتظار پار

خوش آن ساعت که سوی کلبه من	گذار افتاد ترا ای ماه روشن
کنم فرش رو تو سینه ریش	برون آیم به استقبالت از خویش
گلاب اشک افشارانم به پایت	دهم آئینه دل رو نمایت
برافروزم زنو کاشانه چشم	تهی سازم زمردم خانه چشم
گشایم دیله بروی چو ماهت	کنم نور نظر را فرش راهت
چو آیی از درم ای مجلس افروز	دمد از خانه من صبح نوروز
حجاب آلوهه با صد نازنی	به پهلوی من بیدل نشینی
نریزی آبروی آشنا	کنی پهلو و تهی او بی وفای
سیه مستی کند چشم سیاهت	شود داروی بی هوشی نگاهت
توباشی از غرور حسن ملہوش	من از حیرت کنم خود را فراموش
حیا بندیز زان راز گردد	تغافل پاسبان ناز گردد
فت پای طلب را کار با خواب	شود حرف تمنا زیر لب آب
دلت لب تشنۀ آزم گردد	زیان من طلسی شرم گردد
اشارت گم شود در چشم و ابرو	زیان خامشی گردد سخنگو
کند نازت چومیل می پرستی	به رقص آید ز شادی جان مستی
شود پیمانه با خورشید همدوش	صراحی را برآید پنهان از گوش
شود چشم خمار آلوهه خواب	گل خمیازه گردد خشک بی آب
صراحی را به سویت تا کشد دل	شود در گردنش دستت حمایل

لب پیمانه گردد بوسه گاهت
 شود آسوده مستی نگاهت
 حجاب از شرم گردد جمله تن آب
 برد مستی عنان هوشت از دست
 فند برق از رخت در خرم من شرم
 به عشه بشکنی مهردهانم
 چو وا گردد لب افسون طرازم
 بگوییم قصه بی خوابی خویش
 نفس از سینه خیزد حسرت اندود
 شود رنگین به خون دل حکایت
 تراود از لب شیرین جوابی
 نگه با آشنا کردن دمساز
 به خود پیجید چو آن زلف دو تایت
 شوم حیران حسین جاودانت
 در آویزم به زلف تو چوشانه
 زبان از حیرت حست کنم لال
 نهم لب بر لب مانند ناقوس
 شوم پامال تو چون خون ایمان
 دلم گرد بنا گوش تو گردد
 زنم در کاکل تو چون صبا چنگ
 گهی بوسم لب را چون تبسّم

ولی هر گز دل بی صبر و بی تاب
 ندید این دولت پیدار در حواب
 به تکلیفش صبوحی کرده بلبل
 چمن با تازه روئی بسته پیمان
 زمین از آب کوثر شسته دامان
 نسیم گل شده با صبح همدوش
 به خون توبه شسته چهره جام
 گریانش شده گلداسته خاک
 که بازد رنگ از پرواز بلبل
 مبادا از سر شکم سایه ابر
 به گردش آمده جام صبوحی
 به طاق ابروی قوس قزح جام
 همی نالیدم از حسرت که ناگاه
 مرید فنه، شاگرد قیامت
 رخ ازمی سرخ ولب گل رنگ از پان
 زشونی کاکل او در خم جم
 خمارین نرگش مست تغافل
 هزاران گل پیاده در رکابش
 به بازوی نگاهش هیکل شرم
 که ای باعیش کرده کار پکرو
 گل از شاخ جنون تا چند چینی؟
 خط ساغر برات انبساط است

صباحی انتخاب موسم گل
 چمن با تازه روئی بسته پیمان
 صبا را کرده سنبلاع حلقه در گوش
 به هرسو صبح خیزان باده آشام
 گرفته دامن گل باد چلالاک
 عرق آلوده گشته چهره گل
 شده گل شیر خوار دایه ابر
 هوای ابر و هنگام صبوحی
 کشیده تازه رویان می آشام
 ز جانم حوش می زد شعله آه
 رسید آن دلبر بر جسته قامت
 به سنبلاع کرده پنهان
 زمستی چشم او آشوب عالم
 بهارین چهره اش شاداب چون گل
 شده آتش عنان رخش عتابش
 ز چشم نیم مستش فتنه سرگرم
 به من گفت از زبان چشم و ابرو
 چو غنجه تنگ دل تاکی نشینی؟
 هوای باده وقت نشاط است

چمن سر سبز گشته، ابر سیراب
 سبک رو عهد گل چون خنده گل
 برفته آب تا از جوی فرصت
 گران جانی مکن وقت است بر تاک
 بیات ساز و برگ عیش سازیم
 به تکلیف صبا در گلشن آییم
 چو مستان سر خوش آییم از دریا غ
 چو کرد آهنج گلگشت گلستان
 به طنازی سبک از حای بر خاست
 زخش آئین بازار حیایی است
 چو آمد سرو موزونش به رفتار
 شکیم را خرامش کرد پامال
 زنقش پای آن سرو خرامان
 صبا از مقدم آن سرو آزاد
 به حکم شوق از گلزار ببل
 گلستان همچون طبع من شکفته
 فلک گردیده بر گرد سراو
 شکفته رنگ حسن از شبندم گل
 به خاکش چرخ تخم عیش کشته
 به باع آمد چو آن شمشاد قامت

صفائی وقت را دریاب دریاب
 روان چون اشک ببل غمزه گل
 گل و می راغنیمت دان، غنیمت
 قدم نه در ره توفیق چالاک
 سبک رو خانه سوی باغ تازیم
 چو ببل نغمه عشرت سراییم
 شود گل از من و ببل ز تو داغ
 غزل خوان شد به رسم می پرستان
 به عزم جلوه بی قامت بر آراست
 ز کاکل دست فتنه بی دعایی است
 من از حیرت شدم چون نقش دیوار
 نهادم سایه وارش سربه دنبال
 زمین را پُرز گل گردید دامان
 نهالان چمن را مرزده می داد
 برون آمد به استقبال آن گل
 بهاری زیر هر برگش نهفته
 بهشت از خاک رو بسان در او
 دمیده تخم شوق از اشک ببل
 هوایش از دم عیسی سر شته
 چمن شد سایه پرورد قیامت

چمن گشت از شراب جلوه اش مست
 صبا بی خود شد و گل رفت از دست
 به تعظیمیش چو صدر گاشن آراست
 ز روی لاله و گل رنگ بر حاست
 چمن ازوی بلند آوازگی یافت
 ز شوق آن سر آمد عشه و ناز
 صنوبر دل در آن سرو روان بست
 ز رفشارش که از دلها بر دتاب
 پی گلگشت در صحن گلستان
 که کبلک از شیوه او رفت از دست
 شد از رفشار طاوسانه اش مست
 به پای سرو آن مست از سرناز
 ز فیض باده رویش لاله گون شد
 رخش تازه چو گل های صباحی
 حیا گم کرده راه خانه حسن
 شده مینای می با سرو همسر
 مرا سر گرمیش از خویشتن برد
 عنان صبر و طاقت رفته از دست
 چرا در محفل مستان نشستی
 چرا زنگ حیا بر رو نداری؟
 شکسته خاطر طرف کلاهت
 زمی گشته لبست آلوده دامن
 لب می گون تو آلوده بوس
 فراموش گشته تو نام و ناموس
 پریشان حالتِ زلف سیاهت
 حیا از تو رمیده چون تو از من
 نگاه نیم مستش دل زمن برد
 حیا بی خود نگه سرخوش، سخن مست
 چو توبه شان حسن خود شکستی
 گره بر گوشة ابرو گذاری
 ز روی لاله و گل رنگ بر حاست
 چمن ازوی بلند آوازگی یافت
 شده گل همچو بمل گرم پرواز
 که نخل ماتم او باغبان است
 دهان خاک چمن را گشته پر آب
 به طرزی آن سمن برشد خرامان
 شد از رفشار طاوسانه اش مست
 لبشن شد بالب پیمانه دمساز
 ز شرمش ساغر گل سرنگون شد
 قدح همدست و هم زانو صراحی
 شده نور نظر پروانه حسن
 قدح از تاه رویی چون گلی تر

نگاه میست تو با شرم در جنگ
 زخون ناحق شرم است بیزار
 به بازوی تو تعویذ حیا نیست
 گل رخساره تو نیم رنگ است
 سیه گشته دو چشم مختنانه شرم
 مبادا طشت شرمت افتاد از بام
 مرو زین سان به راه ناز غافل
 کند تا کشور حسن تو پامال
 شود چاه زن خدان تو بی آب
 تدرو حسن از دست تو پرواز
 نگاهت رانماید سرگرانی
 شود خاموش آن چشم سخن گو
 تبسم آب گردد در دهان
 نگردد بانگاهت فقهه دمساز
 گلو گیر تو گردد طوق غبغب
 نگردد تو سین ناز سبل رو
 بلا در کوچه زلفت نگیرد
 نهد بر طاق ابرویت کمان را
 نماند جلوه ات را آب در جوی
 نگاه تیز رفتارت شود لنگ
 سیه پوشد رخت در ماتم حسن

ز چشم شوخ تو حابر حیا تنگ
 گمان دارم که آن چشم ستمگار
 نگاهت با تغافل آشنا نیست
 صبا با سنبل زلفت به جنگ است
 شده نازت ز فیض باد سر گرم
 منه لب تا توانی بر لب جام
 به خود رأیی مشوزین گونه مایل
 که می آید سپاه خط ز دنبال
 نگیرد سنبل زلفت ز من تاب
 کند در یک نفس ای کبک طفار
 بر آید چشم تو از ناتوانی
 کند با حسن رویت کار یک رو
 در آغوشِ کمر لرزد میان
 ز چشم تو یفت سرمه ناز
 کند خط روز رخسار ترا شب
 نماند گندمی حسن تو یک جو
 سیه مستی ز چشم گوشه گیرد
 کند گم ناونک ناز نشان را
 گل خست شود بی رنگ و بی بوی
 فتد سرمستی ات راشیشه بر سنگ
 بحوشد رستخیز از عالم حسن

وصف زلف کاکل

دو اتم نافه مثی ختن بود
سحر آمی کلکم قطره زن بود

قلم شد در کف من شاخ سنبلا
نوشتم بس که وصف زلف کاکل

محبت کرده نامش رمز و ایما
نهفتی در سوادش راز دل ها

به با غ سینه تخم شعله را کشت
چو کلکم این اشارت نامه بنوشت

همه رمز است و ایما و اشارت
درو معنی و مضمون عبارت

که می فهمد زیان دیده دل
کسی را این معانی گشته حاصل

درو اشعار تر گلهای شاداب
گلستانی ز آتش یافته آب

بود هر مصروعش بر جسته سروی
بود هر نکته اش رعنات دروی

بلندی یافته چون طاق ابرو
ز خوبی بیت بیت صفحه او

به معنی حرز جان عشق بازان
به لفظ آشوب طبع نکته سازان

زنا سور جگر جوشیده مضمون
عبدات شسته روی خویش از خون

که آتش حرفی از دیباچه اوست
سمندر بهر جلدش می دهد پوست

در آتش غوطه حورده لفظ و مضمون
شده معنی و حرف آغشته خون

کشم از خون دل بر صفحه جدول
به جای دود آتش را کنم حل

رود از دست چون سیماب کاغذ
شود گاه نوشتمن آب کاغذ

به کاغذ دود دل پیجیده ام من
گلی از گلشن غم چیده ام من

به بادی آتشی را کرده ام بند
نفس را داده ام با شعله پیوند

به روی صفحه مشت شعله پاشم
چو کلک نکته پردازی تراشم

به حرفم گرنی انگشت سوزد
زبس کز نکته ام آتش فروزد

زبان از سوز دل گردد زبانه	چو گویم نکته های عاشقانه
لعل شعله جوش دار دهانم	چو سرگرم سخن گردد زبانم
به آب شعله شویم نامه خویش	چو ترسازم زبان خامه خویش
سخن ز افسانه تو بی دماغ است	منیر اندیشه را میل فراغ است
زبان را ساز پامال خموشی	چو مرغان چمن تاکی خروشی

حوالشی:

- ۱- بلگرامی، غلام علی آزاد، سرو آزاد، ص ۶۱؛ لودهی شیر علی خان، تذکره مرأة الخيال، ص ۱۰۴؛ صبا، محمد حسین، روز روشن، ص ۷۷۴.
- ۲- لجه‌می نرائن اورنگ آبادی، گل رعناء، ص ۸؛ عبرتی وزیر علی، معراج الخيال، خطی، ورق ۱۰۶.
- ۳- آرزو سراج الدین علی خان، مجمع النفایس، خطی، ورق ۳۶۱؛ قاسم صافی، نامه و نوشته‌های جلالا طباطبائی، ص ۶۱.
- ۴- منزوی احمد، فهرست مشترک، ج ۷، ص ۸۴۲.
- ۵- منیر: دیوان منیر، ص ۲۰.
- ۶- منزوی احمد، فهرست مشترک، ج ۷، ص ۸۴۲.

کتابشناسی:

- ۱- آرزو، سراج الدین علی خان، تذکره مجمع النفایس، خطی، کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره S-6365.
- ۲- بلگرامی، غلام علی آزاد، تذکره سرو آزاد، دکن، ۱۱۶۶.
- ۳- صبا، محمد حسین روش، روز روشن، بهوپال، ۱۲۹۷.
- ۴- عبرتی وزیر علی، تذکره معراج الخيال، خطی، کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره A1/۱۴ م ۴۵۴۵.

- ۵- قاسم صافی، نامه و نوشته های جلالا طباطبائی، تهران، ۱۳۷۴ ش-
- ۶- لجه‌می نرائن اورنگ آبادی، تذکره گل رعناء، دوشنبه، بی‌تار-
- ۷- لودهی شیر علی شخان، تذکره مرآة الخيال، تهران، ۱۳۷۷ ش-
- ۸- منیر، دیوان منیر، تصحیح سید محمد فرید، رساله دکتری دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ -
- ۹- مژوی، احمد، فهرست مشترک، نسخه خطی فارسی پاکستان، ج ۷، اسلام‌آباد ۱۹۸۶ -

تحقیج و مقدمہ دیوان عطارد

چکیدہ

پژوهشنده محترم به معروفی نویسنده و شاعر چیره دستی به نام
شیوک رام، متخلص به عطارد پرداخته است۔ عطارد، در تہ، شهر ادب
دوست ایالت سنند، در سدہ دوازدهم هجری می زیستہ است۔

دکتر نوشہ، در مقدمہ مقالہ تاریخچہ ایالت سنند در آن زمان
ربا ذکر فرمانروایان آن دورہ مورد بحث قرار داده و سپس زندگی نامہ
شاعر را با اختصار نقل کرده، نظرات منتقدان را آورده و در پایان اشعار
نگرو شیرین عطارد را تصحیح نموده به جامعہ ادب دوستان ارائہ داده
است۔

واژہ های کلیدی: عطارد، دیوان، مقدمہ، تصحیح

یہاں جو فارسی کلام قارئین کی نذر کیا جا رہا ہے وہ ایک ایسے شاعر کا ہے جسے نظر و نظم میں
یکساں قدرت حاصل تھی اور اپنے علم و فن کے باعث سندھ کے دو حکمرانوں کے دربار میں مسلسل
”مشی“ رہا۔ اس کی زندگی اور کلام پر تبصرہ ہم آگے چل کر میں گے۔ آج تک اس کا یہ دیوان مظہر
عام پر نہیں آیا تھا۔ چنانچہ پہلی بار ہم اسے گوشہ گنائی سے نکالنے کی کوشش کر رہے ہیں۔

قبل اس کے کہ ہم اس شاعر کو متعارف کرائیں، ہم تھوڑا کہ اس دور کی تاریخ پر ایک
سرسری نگاہ ڈال لیں تاکہ اُن کے حالات اور اس ماحول کے تناظر میں ہم اس کے احوال اور کلام کو
دیکھ سکیں۔

سندھ کی تاریخ کا مختصر جائزہ:

خطہ سندھ اپنے جغرافیائی محل و قوع کے پیش نظر خاص اہمیت کا حامل رہا ہے۔ ایران اور

ہندوستان کے درمیان واقع اس نظر کی تاریخ برصغیر کی عمومی تاریخ سے قدرے مختلف رہی ہے۔

محربن قاسم نے جب سندھ کو فتح کیا تو یہ علاقہ صدیوں تک خلافت بنا میہ اور پھر خلافت عبادیہ کے گورزوں کے تحت رہا۔ پھر عہد بہ عہد بادشاہوں کے عروج و زوال کے مطابق مختلف شہنشاہوں مثلاً سکنگین، محمود غزنوی اور شہاب الدین غوری وغیرہ کے زیرگلیں رہا۔ سلطنت دہلی میں جب بندی پیدا ہوئی تو پھر سو مردوں اور سکوئیں نے سندھ میں آزاد حکومت قائم کر لی۔ ستم حکمران سے شاہ بیگ ارغون نے قبضہ کر لیا اور سندھ کا حکمران بننا۔ اس کے بعد اس کی اولاد فریضہ نہ ہونے کے باعث مرا عیسیٰ ترخان کو حکومت مل گئی۔ بہاگیر کے عہد حکومت میں مرا عازی بیگ کی وفات پر اس حکومت کا بھی خاتم ہو گیا، تو جہانگیر نے سندھ کو بھی مرکزی حکومت میں شامل کر لیا۔ اور اس طرح سندھ مغلیہ حکومت کے تحت چلا گیا۔

۱۱۲۰ھ-ق/۱۷۰۷ء میں بہادر شاہ اول ختن شیخ ہوا تو اس کے حکم سے ۱۱۲۰ھ-ق/۱۷۰۸ء

میں سعید خان المخاطب بہ عطر خان ٹھٹھہ کا ناظم بنا۔ اس سے پہلے احمد یار خان یکتا ٹھٹھہ کا ناظم تھا۔ ۱۱۲۱ھ-ق/۰۹۰۷ء میں نواب مسین خان ٹھٹھہ کا ناظم مقرر ہوا، اسی سال سندھ کے معروف

فارسی گو شاعر ”حسن“ کی ولادت ہوئی جس کے شاگرد کا کلام اس مقالے میں پیش کیا جا رہا ہے۔ اسی طرح ٹھٹھہ جو اس دور میں ایک بڑا علمی اور صنعتی مرکز تھا، مختلف ناظموں کے زیر انتظام آتا رہا۔ ۱۱۲۳ھ-ق/۳۰۰۷ء میں نادر قلی نے ایران میں افغانیوں کو شکست دے کر ایران پر مکمل تسلط حاصل کر لیا، اس سال نواب سیف اللہ خان ناظم ٹھٹھہ نے وفات پائی۔ سال کے آخر میں نواب دلیر دل کی بجائے نواب امیر خان کو ٹھٹھہ کا علاقہ اجارہ پر دیا گیا۔ دلیر دل خان کے بیٹے ہمت دلیر خان نے امیر خان سے اس کی نیابت حاصل کی اور ٹھٹھہ آیا۔ ہمت دلیر خان کے بعد ۱۱۲۶ھ-ق/۳۲۰۷ء میں نواب صادق علی خان بن نواب سیف اللہ خان نے ٹھٹھہ کا اجارہ حاصل کیا۔ لیکن اگلے سال ہی ۱۱۲۵ھ-ق/۳۲۷ء میں اس کی اجارہ داری ختم ہو گئی، اور نواب خدا یار خان المعروف میاں نور محمد کا ہبڑہ کو ٹھٹھہ کا علاقہ اجارہ پر مل گیا۔ اس طرح سندھ میں خاندان ٹیموریہ کا تسلط ختم ہو گیا اور عنان حکومت کا ہبڑہ خاندان کے ہاتھ آئی۔

کلہوڑوں کا دور حکومت:

کلہوڑہ فرمان رواؤں کا دور حکومت سندھ کی تاریخ میں ایک درختان دور رہا ہے۔ جس کے آثار آج بھی سندھ میں پائے جاتے ہیں۔ کلہوڑہ دور حکومت میں ٹھٹھے میں خاص کر ایک علی ماحول ابھرا، جس کی وجہ کلہوڑوں کی طرف سے اس دور کے علم اور فضلا کی قدر دانی تھی۔ یہ ایک ایسا خاندان حکمران ہوا جو یہک وقت روحانی اور مذہبی راہنماء بھی تھا اور دنیاوی حکمران بھی۔ میاں نور محمد کلہوڑہ (م ۱۲ صفر ۱۱۲۴ھ۔ ق ۹ دسمبر ۱۷۵۳ء) کی کتاب ”منشور الوصیت و دستور الحکومت“ ان کے فکری، قلمی اور ذہنی رحمان کی تریجان ہے۔ جس میں نظامِ ملکت کے لیے اپنے ولی عہد کو وصیت کے ساتھ ساتھ عبادت کی تلقین بھی کی گئی ہے۔

میاں نور محمد کی وفات کے بعد ان کی وصیت کے مطابق ان کے خلف اکبر میاں مراد یاب خان کو تمام امراء نے متفق طور پر سندھ کا حکمران بنایا۔ ان کی مند شنی عمر کوٹ میں ۱۲ صفر ۱۱۶۷ھ۔ ق ۱۷۵۲ء کو عمل میں آئی۔ میر ابو القاسم سراج الدین محمد امتحانس ہے قاسم نے ان کی تاریخ جلوس ان الفاظ سے نکالی: ان فضلہ کان علیک (= ۱۱۶۷ھ۔ ق ۱۳ ذی الحجه ۱۷۵۲ء ق / اگست ۱۷۵۲ء) کو میاں مراد یاب خان کو معزول کر کے ان کے بھائی میاں غلام شاہ کو منزہ حکومت پر بٹھا دیا گیا۔

میاں غلام شاہ کو سندھ کا ”اکبر“ کہا جاتا ہے۔ ان کے دور میں علم و ادب کو ہذا فروغ حاصل ہوا۔ یہی وہ فعال حکمران ہے جس کے فرمان سے حیدر آباد سندھ کا قلعہ تعمیر ہوا۔ اس سے پہلے حیدر آباد کا نام نیرون یا نیرون کوٹ تھا۔ ذیقعدر ۱۱۸۲ھ۔ ق / مارچ ۱۸۶۹ء میں میاں غلام شاہ نے یہ قلعہ تعمیر کرایا اور اس کا نام حیدر آباد رکھا گیا۔ اس قلعہ کی تاریخ تعمیر اس آئیہ کریمہ سے نکالی گئی:

یَأَرَبْ اَجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اِمْنَاً (= ۱۱۸۲ھ۔ ق)

شی شیوک رام عطار دیکھی میاں غلام شاہ کے عہد حکومت میں اس کے دربار میں ملازم ہوا اور اپنی قابلیت و ذہانت کے باعث ”میرٹشی“ کے عہدہ تک پہنچا۔ یہی وہ شاعر ہے جس کا فارسی کلام ہم اس مقالے میں آگے چل کر پیش کریں گے۔

میاں غلام شاہ کا وصال دوم ماہ جماودی الاولی کو سنہ ۱۱۸۶ھ-ق میں ہوا۔ ان کے بیٹے میاں محمد سرفراز خان نے (جو باپ کے بعد سندھ کے حکمران بنے) قطعہ تاریخ وفات کہا۔ مادہ تاریخ والا شعر یہ ہے:

نَاگَهُ ازْ تَنْزِيلِ درِ دادِ اينِ ندا
هاتفی "جنتات فیها خالدا" = (۱۱۸۶ھ-ق)
میاں سرفراز خاں عباسی:

بانی حیدر آباد (سندھ) میاں غلام شاہ کلہوڑہ کی وفات کے بعد تمام امراء و اركانِ دولت کے انفاق اور تمام فقراء کی رضا و رغبت سے میاں سرفراز خان سندھ حکومت پر متمکن ہوئے۔ ان کی سندھی کی تاریخ اس طرح کہی گئی:

باد بِر فرق سرفراز جهان

"زیب دستار ولاست دائم" (۱۱۸۶ھ-ق)
سرفراز خان کے بارے میں مؤرخین کا اتفاق ہے کہ وہ ایک ایجھے حکمران یا منظم سلطنت ثابت نہ ہو سکے۔ رموز حکمرانی سے اگرچہ وہ پوری طرح پاخبر نہ ہوں گے لیکن وہ ایک ذی علم، خوش، اور خوش ذوق شخصیت کے مالک ضرور تھے۔ انہوں نے اپنے دور کے علماء فضلا اور شعرا سے نہ صرف روابط پیدا کیے بلکہ ان کی حیثیت کے مطابق اعلامات سے بھی نوازا۔ ان کی علم پر پوری اور سخن فہمی کی دعوم ایران تک جا پہنچی۔ چنانچہ دو ایرانی شاعر "ربی اصفہانی" اور "فروغی اصفہانی" تو سرفراز خان کے دربار سے والستہ ہو گئے تھے۔

ایک قصیدے میں قائل نے میاں سرفراز خان کے بارے میں ان الفاظ میں اظہار خیال کیا ہے:

جسته جسته بکف افتاد مرا این مسلک دامن دولت او کرد مرا مستحسلک	قدر دان سخنمن تاکہ سرافراز حق است اوست مارا به سخن راهنمادر هر وقت
--	---

کلہوڑوں کا دور حکومت:

کلہوڑہ فرمائیاں کا دور حکومت سندھ کی تاریخ میں ایک درخشان دور رہا ہے۔ جس کے آثار آج بھی سندھ میں پائے جاتے ہیں۔ کلہوڑہ دور حکومت میں ٹھٹھے میں خاص کر ایک علمی ماہول ابھرنا، جس کی وجہ کلہوڑوں کی طرف سے اس دور کے علام اور فضلا کی قدر دانی تھی۔ یہ ایک ایسا خاندان حکمران ہوا جو بیک وقت روحانی اور مذہبی راہنمای بھی تھا اور دنیاوی حکمران بھی۔ میاں نور محمد کلہوڑہ (م ۱۲ صفر ۷۱۴ھ - ق ۹ دسمبر ۷۵۳ء) کی کتاب ”مشور الوصیت و دستور الحکومت“ ان کے فکری، قلبی اور ذہنی رحجان کی ترجیhan ہے۔ جس میں نظامِ مملکت کے لیے اپنے ولی عہد کو وصیت کے ساتھ ساتھ عبادت کی تلقین بھی کی گئی ہے۔

میاں نور محمد کی وفات کے بعد ان کی وصیت کے مطابق ان کے خلفِ اکبر میاں مراد یا بخان کو تمام امراء نے متفقہ طور پر سندھ کا حکمران بنایا۔ ان کی مندرجہ ذیل عمر کوٹ میں ۱۶ صفر ۷۱۶ھ - ق ۷۵۳ء کو عمل میں آئی۔ میر ابو القاسم سراج الدین محمد انتخاب بہ قاسم نے ان کی تاریخ جلوس ان الفاظ سے نکالی: ان فضلہ کان علیک (= ۷۱۶ھ - ق ۱۳ ذی الحجه ۷۱۶ھ - ق ۱۰ اگست ۷۵۳ء کو میاں مراد یا بخان کو مسروول کر کے ان کے بھائی میاں غلام شاہ کو مندرجہ حکومت پر بٹھا دیا گیا۔

میاں غلام شاہ کو سندھ کا ”اکبر“ کہا جاتا ہے۔ ان کے دور میں علم و ادب کو بڑا فروغ حاصل ہوا۔ یہی وہ فعال حکمران ہے جس کے فرمان سے حیدر آباد سندھ کا قلعہ تعمیر ہوا۔ اس سے پہلے حیدر آباد کا نام نیرون یا نیرون کوٹ تھا۔ ڈیکھدر ۱۸۲۹ء - ق ۱۸۲۹ء میاں غلام شاہ نے یہ قلعہ تعمیر کرایا اور اس کا نام حیدر آباد رکھا گیا۔ اس قلعہ کی تاریخ تعمیر اس آئی کریمہ سے نکالی گئی:

یَا رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اِمِنًا (= ۱۸۲ھ - ق)

شی شیوک رام عطار و بھی میاں غلام شاہ کے عہد حکومت میں اس کے دربار میں ملازم ہوا اور اپنی قابلیت و ذہاثت کے باعث ”میر شی“ کے عہدہ تک پہنچا۔ یہی وہ شاعر ہے جس کا فارسی کلام ہم اس مقالے میں آگے چل کر پیش کریں گے۔

میاں غلام شاہ کا وصال دوم ماہ جمادی الاولی کو ستر ۱۱۸۶ھ-ق میں ہوا۔ ان کے بیٹے
میاں محمد سرفراز خان نے (جو باپ کے بعد سندھ کے حکمران بنے) قطعہ تاریخ وفات کہا۔ مادہ تاریخ
والا شعر یہ ہے:

نَاگَهُ ازْ تَنْزِيلِ درِ دَادِ اينَ نَدَا

هاتھی "جنتات فیہا حالدا" = (۱۱۸۶ھ-ق)

میاں سرفراز خاں عباسی:

بانی حیدر آباد (سندھ) میاں غلام شاہ کلہوڑہ کی وفات کے بعد تمام امراء و اركانِ دولت
کے اتفاق اور تمام فقراء کی رضا و رغبت سے میاں سرفراز خان مند حکومت پر مستکن ہوئے۔ ان کی
مند نشینی کی تاریخ اس طرح کہی گئی:

باد بر فرق سرفراز جهان

"زیب دستار ولايت دائم" (= ۱۱۸۶ھ-ق)
سرفراز خان کے بارے میں مؤرخین کا اتفاق ہے کہ وہ ایک اچھے حکمران یا مشتمل سلطنت
ثابت نہ ہو سکے۔ رموز حکمرانی سے اگرچہ وہ پوری طرح باخبر نہ ہوں گے لیکن وہ ایک ذی علم، خشن شج،
اور خوش ذوق شخصیت کے مالک ضرور تھے۔ انہوں نے اپنے دور کے علماء فضلہ اور شعراء سے نہ صرف
روابط پیدا کیے بلکہ ان کی حیثیت کے مطابق انعامات سے بھی نوازا۔ ان کی علم پروری اور سخن فہمی کی
دھوم ایران تک جا چینی۔ چنانچہ دو ایرانی شاعر "رہی اصفہانی" اور "فروغی اصفہانی" تو سرفراز خان
کے دربار سے وابستہ ہو گئے تھے۔

ایک تصدیقے میں قائل نے میاں سرفراز خان کے بارے میں ان الفاظ میں اظہار خیال کیا

ہے:

قدِرِ دان سخنِ تاکہ سرافراز حق است	جستِ جستِ بکف افتاد مرا این مسلک
اوستِ مارا به سخن راهنما در هر وقت	دامنِ دولت او کرد مرا مستمسک

بہر حال امیاں سرفراز خاں کلہوڑہ کے عہد کو بجا طور پر علمی و ادبی لحاظ سے زرین دور کہا جاسکتا ہے۔ جیسا کہ ہم گذشتہ سطور میں ذکر کر آئے ہیں کہ سرفراز خاں خود بھی فارسی کے بہت اعلیٰ شاعر تھے۔ اگرچہ ان کا اردو اور سنڌی کلام بھی دستیاب ہے لیکن فارسی میں تو ان کا پورا دیوان موجود ہے۔ راقم الحروف (حضر نوشادی) نے ان کا فارسی اور اردو کلام بعنوان ”کلیات سرفراز“ مرتب کر کے اس پر تفصیلی مقدمہ لکھا ہے جو کلہوڑہ سمنار کمیٹی نے کراچی سے ۱۹۹۶ء میں شائع کیا تھا۔ اب اس علیٰ ماحول کے اس شاعر کا ذکر کرتے ہیں جو اس شاہی دربار میں ”میر ظشی“ کے عہدہ پر فائز تھا۔ باوجود ہندو نہب کے پیروکار ہونے کے وہ سرفراز خاں کا انہائی معتمد آدمی تھا اور اسی بنا پر وہ اپنے بعض معاصرین کا محسود بھی تھا۔ اس کی شاعری اور حالات کا مختصر جائزہ پیش خدمت ہے۔

شاعر کے مختصر حالات:

نام	:	شیوک رام
خلص	:	عطارو
جائے پیدائش	:	ٹھٹھہ (سنڌہ)

میر علی شیر قانع ٹھٹھوی عطارو کا دوست اور معاصر تھا، اس نے اپنی کتاب ”مقالات اشعراء“ میں عطارو کے بارے میں جو لکھا ہے وہ انہیل مختصر ہے۔ اس سے صرف اس قدر معلومات ملتی ہیں کہ:

”شیوک رام نام - از قوم نویسنده هاء بلده ، بالطف طبع
موصوف و حوانی تازه بفکر است - از شاگردان میان محمد
محسن می باشد - طبع بر جسته و طرز گزیده دارد - در سلک
منشیان سرکار نواب هژبر جنگ بهادر ویردی خان میان غلام
شاه عباسی منسلک و با فقیر رابطہ دوستانہ دارد“

لیکن : شیوک رام نام - بلده (ٹھٹھہ) کے نشیوں کی قوم سے ہے، اور لطف طبع سے
موصوف اور تازہ لکھ جوان ہے۔ میاں محمد محسن کے شاگردوں میں سے ہے۔ طبع بر جستہ اور منفرد طرز
رکھتا ہے۔ میاں غلام شاہ نواب هژبر جنگ بهادر کے نشیوں میں سے ہے۔ اور فقیر (قانع) سے

دستانہ مراسم رکھتا ہے۔

چنانچہ کسی تذکرے سے اس کی تاریخ ولادت معلوم نہیں ہو سکی۔ ناہم سال وفات ۱۱۹۶ھ-ق/۱۷۸۱ء ہے۔ جس کا ذکر مرزا عباس بیگ نے اپنی کتاب ”خدایار خانی میاں سرفراز خان عباسی“ میں کیا ہے۔ مرزا عباس بیگ نے لکھا ہے کہ ”عطارد“ شروع میں اسی طور پر مغلوک الحال ہی تھا، مگر اپنی ذہانت اور قابلیت سے میر بخار خان کی وساطت سے میاں غلام شاہ عباسی کے دربار تک جا پہنچا اور ”میرشی“ چیزے اہم عہدہ کے حصول میں کامیاب ہوا۔ اور میاں غلام شاہ کے بعد میاں سرفراز خان کے دربار میں تو اُسے اور بھی عزت ملی، جس کی وجہ سے شاید اس میں اپنی قابلیت اور ذہانت کا کچھ خود بھی پیدا ہو گیا تھا۔ عطارد نے سرفراز خان سے اپنی ذہانت کا ذکر کچھ اس انداز سے کیا کہ جس سے اُس کے معاصر شعراء اور فضلاء کی تنقیص کا پہلو نکلتا تھا، یا شاید عطارد نے سرفراز خان کے دربار میں برلا اپنے معاصرین سے اپنی بڑائی کا اظہار کیا ہو گا جس کی خبر ٹھہر تک آپنی اور میر قائل جو اس عہد کا ایک بڑا مورخ اور شاعر ہے، اُسے یہ بات بہت ناگوار گزرنی، اور اس نے سرفراز خان کے نام ایک قصیدہ لکھا اور اس میں شیوک رام عطارد کے اس بیان پر یوں تبصرہ کیا:

شنیده شد کہ فضولی بخود ستائی ها
قدم ز مرتبه خویش بیشتر بنهاد
بگفت سخن نتوانند همچو من گفت
”رجا“ و ”قانع“ و ”مداد“ و ”مومن“ و ”زاد“
بلی ز کوزه تراود همان که اندر او
به مدح خود ذم احباب نیست شان سداد
کنیم فرض که آمد ”عطارد“ از گردون
مگر به هند چنین بار راز حل بنهاد
قسم بحالق ارض و سما که مشهور است
زنسل هند به آل عبا قدیم عناد

اگرچہ عطارد کے اس بیان پر قائل نے بڑی کا اظہار کیا، لیکن اس سے پہلے آپ میں دونوں کی گہری دوستی بھی تھی، چونکہ ایک ہی شہر میں دونوں رہتے تھے، دونوں فارسی گوشاعر تھے، اور معاصر تھے اس لیے دونوں کے باہمی ترقی میں دستانہ مراسم بھی تھے۔ جیسا کہ خود قائل نے مقالات اشتعاء میں لکھا ہے کہ ”بافقیر رابطہ دستانہ دارو“،

جیسا کہ ہم اور ذکر کر آئے ہیں کہ وہ دور بڑا علمی و ادبی تھا۔ اور یہ لوگ اس وقت علمی و

بہر حال! میاں سرفراز خاں کلہوڑہ کے عہد کو بجا طور پر علی و ادبی لحاظ سے ذرین دور کہا جاسکتا ہے۔ جیسا کہ ہم گذشتہ سطور میں ذکر کر آئے ہیں کہ سرفراز خاں خود بھی فارسی کے بہت اعلیٰ شاعر تھے۔ اگرچہ ان کا اردو اور سندھی کلام بھی دستیاب ہے لیکن فارسی میں تو ان کا پورا دیوان موجود ہے۔ راقم الحروف (حضر نوشانی) نے ان کا فارسی اور اردو کلام بعنوان ”کلیات سرفراز“ مرتب کر کے اس پر تفصیلی مقدمہ لکھا ہے جو کلہوڑہ سینارکیٹ نے کراچی سے ۱۹۹۶ء میں شائع کیا تھا۔ اب اس علی ماحول کے اس شاعر کا ذکر کرتے ہیں جو اس شاہی دربار میں ”میرٹشی“ کے عہدہ پر فائز تھا۔ باوجود ہندو نہب کے پیروکار ہونے کے وہ سرفراز خاں کا انہیائی معتمد آدمی تھا اور اسی بنا پر وہ اپنے بعض معاصرین کا محسود بھی تھا۔ اس کی شاعری اور حالات کا مختصر جائزہ پیش خدمت ہے۔

شاعر کے مختصر حالات:

شیوک رام	:	نام
عطارو	:	خلص
جائے پیدائش	:	کھٹھہ (سنده)

میر علی شیر قانع ٹھٹھوی عطارو کا دوست اور معاصر تھا، اس نے اپنی کتاب ”مقالات اشعراء“ میں عطارو کے بارے میں جو لکھا ہے وہ انہیائی مختصر ہے۔ اس سے صرف اس قدر معلومات ملتی ہیں کہ:

”شیوک رام نام۔ از قوم نویسنده هاء بلده، بالطف طبع
موصوف و جوانی تازه بفکر است۔ از شاگردان میان محمد
محسن می باشد۔ طبع بر جسته و طرز گزیده دارد۔ در سلیک
منشیان سرکار نواب هژبر جنگ بهادر ویردی خان میان غلام
شاه عباسی منسلک و با فقیر رابطہ دوستانہ دارد۔“

یعنی: شیوک رام نام۔ بلده (کھٹھہ) کے نشیوں کی قوم سے ہے، اور لطف طبع سے
موصوف اور تازہ فکر جوان ہے۔ میاں محمد حسن کے شاگردوں میں سے ہے۔ طبع بر جسته اور مفرد طرز
رکھتا ہے۔ میاں غلام شاہ نواب هژبر جنگ بهادر کے نشیوں میں سے ہے۔ اور فقیر (قانع) سے

دوستانہ مراسم رکھتا ہے۔

چنانچہ کسی تذکرے سے اس کی تاریخ ولادت معلوم نہیں ہو سکی۔ تاہم سال وفات ۱۹۷۴ء/۱۷۸۱ھ میں کیا ہے۔ جس کا ذکر مرتضیٰ عباس بیگ نے اپنی کتاب ”خدایار خانی میاں سرفراز خان عباسی“ میں کیا ہے۔ مرتضیٰ عباس بیگ نے لکھا ہے کہ ”عطارد“ شروع میں مالی طور پر مفلوک الحال، ہی تھا، مگر اپنی ذہانت اور قابلیت سے میر بخار خان کی وساطت سے میاں غلام شاہ عباسی کے دربار تک جا پہنچا اور ”میرشی“ جیسے اہم عہدہ کے حصول میں کامیاب ہوا۔ اور میاں غلام شاہ کے بعد میاں سرفراز خاں کے دربار میں تو اُسے اور بھی عزت ملی، جس کی وجہ سے شاید اس میں اپنی قابلیت اور ذہانت کا کچھ غرور بھی پیدا ہو گیا تھا۔ عطارد نے سرفراز خاں سے اپنی ذہانت کا ذکر کچھ اس انداز سے کیا کہ جس سے اُس کے معاصر شعراء اور فضلاء کی تنقیص کا پہلو نکلتا تھا، یا شاید عطارد نے سرفراز خاں کے دربار میں برطان اپنے معاصرین سے اپنی بڑائی کا اظہار کیا ہوگا جس کی خبر ٹھٹھے تک آپنی اور میر قائل جو اس عہد کا ایک بڑا سوراخ اور شاعر ہے، اُسے یہ بات بہت ناگوار گزری، اور اس نے سرفراز خاں کے نام ایک قصیدہ لکھا اور اس میں شیوک رام عطارد کے اس بیان پر یوں تبصرہ کیا:

شنبیده شد کہ فضولی بخود ستائی ہا قدم ز مرتبہ خویش بیشتر بنھاد

بگفت سخن نتوانند همچو من گفن رجا و قانع و مداع و مومن و آزاد

بلی ز کوزہ تراود همان کہ اندر او به مدح خود ذم احباب نیست شان سداد

کنیم فرض کہ آمد عطارد از گردون مگر بہ هند چنین بار راز حل بنھاد

قسم بخالق ارض و سما کہ مشهور است زنسیل هند بہ آل عبا قدیم عناد

اگرچہ عطارد کے اس بیان پر قائل نے بھی کا اظہار کیا، لیکن اس سے پہلے آپس میں دونوں کی گہری دوستی بھی تھی، چونکہ ایک ہی شہر میں دونوں رہتے تھے، دونوں فارسی گوشاعر تھے، اور معاصر تھے اس لیے دونوں کے بھی قریبی دوستانہ مراسم بھی تھے۔ جیسا کہ خود قائل نے مقالات الشراء میں لکھا ہے کہ ”باقصیر ابطہ دوستانہ دارو۔“

جیسا کہ ہم اور ذکر کر آئے ہیں کہ وہ دور بڑا علمی و ادبی تھا۔ اور یہ لوگ اس وقت علمی و

ادبی مجلسیں و مشاعرے منعقد کرتے تھے۔ ایک ہی ایک مجلس کا ذکر قانون نے کیا ہے جس میں ایک خاص قافیہ اور ردیف تجویز کر کے شعر کہنے کی دعوت دی گئی۔ اس مجلس مشاعرہ میں قانون، عطارد، رجا، محمد اعظم اور غلام علی مذاہ شامل تھے۔ ردیف ”در زنجیر شد“ اور قافیہ ”خواب“، ”آب“، مقرر کیا گیا۔ چنانچہ ذیل میں ہم اس مشاعرے میں کہے گئے تمام شعراء کے اشعار میں سے ایک ایک شعر نذر قارئین کرتے ہیں جس سے ان حضرات کے حسن ذوق کی ایک بھلک دیکھی جا سکتی ہے۔

مذاہ:

گر جنون سرمایہ راحت نمی باشد، پھر
پای ما دیوانگان راخواب در زنجیر شد

رجا:

شد اسیر دام زلف او دل دیوانہ ام
خوب شد، شوریدہ بیتاب در زنجیر شد

اعظم:

در هوای زلف جانان بسکه بیخود گشته اند
عاشقان پُر بلا راخواب در زنجیر شد

قانون:

راہ رفتن نیست از کوی تو شیدای ترا
همجو آن پای که او را خواب در زنجیر شد

عطارد:

مرد را مسوج هنر باشد محیط آبرو
تیغ را از جوهرِ خود، آب در زنجیر شد

عطارد کی تصانیف:

شیوک رام عطارد پونکہ شاہی درباروں سے وابستہ تھا، اس لیے یقیناً وہ بہت مصروف رہتا ہو گا لیکن اس مصروفیت کے باوجود اس نے چند کتابیں بھی تصنیف کر دیں جو اس کی یادگار ہیں۔ ہمیں اس کی جو تصانیف اب تک معلوم ہو سکی ہیں وہ مندرجہ ذیل ہیں۔

۱۔ انشائے عطارد:

یہ میاں سرفراز خان عباسی کے زمانے میں لکھے گئے مکاتیب کا مجموعہ ہے، اس میں میاں غلام شاہ اور میاں سرفراز کا ہوڑہ کے عہد کی نادر تاریخی معلومات ہیں۔ یہ کتاب ابھی تک شائع نہیں ہوئی، تاہم اس کے دو قلمی نسخے (خطوط) اب تک ہمیں معلوم ہو سکے ہیں۔

الف: پہلا نسخہ جو انشائے عطارد کا معلوم ہوا وہ سنده کے معرف دانشور پیر حسام الدین راشدی مرحوم کے ذاتی کتاب خانے میں محفوظ تھا۔ اور پیر صاحب کے پیش نظر رہا۔ وہ نسخہ تک چند بن موچندر شہزاد پوری کے ہاتھ کا لکھا ہوا ہے، سال کتابت ۱۲۸۲ھ۔ق ہے۔ خط نسبیتیں شکستہ آمیز ہے۔ اور یہ نسخہ ۲۰۵ صفحات پر مشتمل ہے۔

ب: انشائے عطارد کا دوسرا نسخہ رقم الحروف نے ڈاکٹر نبی بخش خان بلوچ کے ذاتی کتاب خانے میں ملاحظہ کیا تھا۔ یہ نسخہ اس لحاظ سے بہت اہم ہے کہ اسے عطارد کے بیٹے اہل رائے نے ۱۲۱۱ھ۔ق / ۱۷۹۶ء میں مرتب کیا اور عطارد کی بیٹی شیوک رانی نے ۱۲۲۸ھ۔ق میں اس کی کتابت کی۔ چنانچہ قرامت اور صحبت کے لحاظ سے اس نسخہ کو اول الذکر نسخہ پر تقدیم حاصل ہے۔ اس نسخہ کا آغاز اس طرح ہوتا ہے:

”بعد از فرازندہ چرخ کبود و طرازندہ اقلیم وجود که بقدرت

کاملہ صورت انسانی را از کتم عدم بعرصہ ایجاد جلوہ گر

ساختہ۔“

اور ترقیہ یہ ہے:

”کاتبہ شیوک رانی بنت شیوک رام، ۲ ماہ ذیحیرہ ۱۴۳۸ھ۔ ق واقع قصبه لاڑکانہ۔“

یہ نسخہ ۲۷ اور اس پر مشتمل ہے اور ہر صفحہ پر ۱۵ اسٹریں ہیں۔ اب یہ نسخہ سندھ آر کا بیوز کراچی میں محفوظ ہے۔ چونکہ ڈاکٹر بلوج صاحب کا ذخیرہ مخطوطات وہاں منتقل ہو چکا ہے۔

۲۔ بیہر و راجحہ: محبت نامہ

یہ داستان عطارد نے نثر میں بھی لکھی اور اسے مظلوم بھی کیا۔ اور یہ کتاب اس نے میان سرفراز خان کے نام معنوں کی۔ نثر میں لکھی گئی داستان بیہر راجحہ کا قلمی نسخہ رقم الحروف نے گرمی یا سین طبع شکار پور میں آغا بدر الدین درانی کی لائبریری، ”گوشہ ادب“ میں ملاحظہ کیا تھا۔ یہ قلمی نسخہ اس کتاب خانہ میں ۱۴۳۹ھ پر محفوظ ہے۔ اس مخطوطہ کی کتابت محمد شجاع بن گل محمد نے ۱۴۲۶ھ۔ ق میں کی ہے۔ اور یہ نسخہ ۱۶۰ صفحات پر مشتمل ہے۔ اس نسخہ کا آغاز اس طرح ہوتا ہے:

”گوهر ہای شاہوار مضامین آبدار، ولآلی سیراب معانی

تابدار، شایستہ حمد حکیمی ست جل شانہ، و (غواصان)

بحار سخن در تسمیہ.....“

۳۔ دیوان عطارد:

عطارد چونکہ شخصی کے علمی و ادبی ماحول کا پروردہ تھا اور بقول قائل تازہ فکر اور لطف طبع سے متصف تھا، موزوںی طبع کے باعث اس نے نجانے کتنی غزلیں اور قصیدے کہے ہوں گے جو دست بردا زمانہ کی نذر ہو گئے۔ کیونکہ کوئی جامع دیوان تو ہمیں ابھی تک اس کا دستیاب نہیں ہوا کا لیکن جس نسخے سے ہمیں یہ غزلیات (جو اس کتاب میں پیش کی جا رہی ہیں)، ملی ہیں، ان کی روایت و ارتقیب سے اندازہ ہوتا ہے کہ عطارد کا ضرور کوئی دیوان ہو گا جس سے یہ غزلیات نقل کی گئی ہیں۔

قبل اس کے کہ اس قلمی نسخہ کا تعارف کرائیں جس سے یہ غزلیات ملی ہیں، یہ بتانا ضروری

ہے کہ اس قلمی نسخہ کے علاوہ عطارد کا کلام "مقالات اشراء" ، خدا یار خانی سرفراز خان عباسی،، اور پشین پیش آف سندھ، وغیرہ میں بھی جوں سکا وہ اس کتاب میں شامل کر دیا ہے اور نئے سرے سے ردیف دار ترتیب میں نقل کیا ہے۔

ہاں ا تو جس قلمی نسخہ سے عطارد کا یہ کلام دستیاب ہوا ہے وہ اصل میں دیوان سرفراز (میاں سرفراز عباسی) کا قلمی نسخہ ہے جو اب سندھ پر اوپنیل میوزیم حیدر آباد سندھ میں محفوظ ہے۔ یہ نسخہ اس لحاظ سے بھی اہم ہے کہ اسے میر غلام علی تالپور کے ارشاد پر لکھا گیا اور پھر یہ سندھ کی اہم شخصیات کے زیر مطالعہ رہا۔ نسخہ کے پہلے صفحہ پر ان حضرات کے دستخط موجود ہیں: خان محمد گوجر، شہزاد تالپور، اللہ یار خان۔

اس دیوانی سرفراز میں نہ صرف سرفراز کا فارسی اور دو کلام ہے بلکہ اس کے مصائب: رہی اصفہانی، فروغی اصفہانی اور عطارد کا کلام بھی شامل ہے۔ جس سے ان تمام شعراء کے مابین تعلقات اور خیال و الفاظ کے اشتراک کو سمجھنے میں کافی مدد ملتی ہے۔ اس مخطوطہ کے جملہ اوراق ۱۵۲ ہیں،

ترتیب کلام یوں ہے:

ورق ۱۔ ۱۲۸۔ کلیات سرفراز

ورق ۱۲۸۔ ۱۳۲۔ غزلیات "رہی"

ورق ۱۳۲ (ب)۔ ۱۳۲ غزلیات "فروغی"۔ اور ورق ۱۳۲ پر پھر "رہی" کی

ایک غزل ہے اور اس کے بعد آخر تک عطارد کی غزلیات ہیں اور ایک قصیدہ میر بخار خان کی مدح میں لکھا ہے، جب وہ حج سے واپس آیا تھا۔

اس قصیدہ سے معلوم ہوتا ہے کہ سرفراز خان کی شہادت ۱۹۶ھ۔ ق کے بعد عطارد بہت غمگین ہوا اور گوشہ نہائی میں زندگی گزارنے لگا تھا۔ لیکن جب میر بخار خان حج سے واپس آیا تو پھر اُس کے دامن سے وابستہ ہو گیا تھا۔

دیوان سرفراز کا جو نسخہ ہمارے پیش نظر ہے اس کی کتابت اسماعیل نامی کاتب نے کی ہے۔

تاریخ کتابت چشم صفر ۱۹۶ (کڑا) لکھی ہے شاید کاتب نے یہ بکری ستر لکھا ہے۔ خط نسبتاً متعلق ہے۔

عطارو کا استادِ سخن - محسن ٹھٹھوی:

شاعری میں عطارو، محمد محسن ٹھٹھوی کا شاگرد تھا، جو کہ ایک قادر الکلام شاعر تھا۔ غلام رسول مہر نے لکھا ہے کہ: ”صرف ٹھٹھے ہی نہیں پورے سندھ میں اُس (محسن) کا ہبتا کسی دور میں نظر نہیں آتا۔“ (تاریخ سندھ: ۱۰۲۶)

قانع نے مقالات اشعراء میں محسن کا نام مع اسمائے اجداد یوں تحریر کیا ہے: ”محمد محسن ولد نور محمد بن ابراہیم بن یعقوب ٹھٹھوی۔“

محسن ۱۱۲۱ھ-ق/۷۰۹ء میں پیدا ہوا اور صرف بیالیس سال کی عمر میں ۱۱۶۳ھ-ق/۱۷۴۹ء میں فوت ہو گیا۔

محسن کی اولاد میں غلام علی مراح مشہور ہے جو کہ سرفراز کا ہبڑا کا استادِ سخن تھا۔ اس کی مشنوی ”گوہر مظلوم“ راقم نے ایڈٹ کی تھی جو انگریزی مقدمہ کے ساتھ پاکستان ہسٹریکل جرٹیں کراچی بابت اپریل ۱۹۹۳ء میں شائع ہوئی تھیں۔

محسن کی پانچ تصاویر یادگار ہیں۔

۱۔ دیوان محسن: یہ دیوان باہتمام و مقدمہ محمد حبیب اللہ رشدی، سندھی ادبی بورڈ حیدر آباد (سندھ) نے ۱۹۶۳ء میں شائع کیا۔

۲۔ عقدہ دوازدہ گوہر: (درمناقب انہمہ اطہار)

۳۔ طرازِ داش: یہ ۲۶۵ اشعار پر مشتمل ایک مشنوی ہے جو امام مہدی کی ولادت کے بارے میں لکھی گئی۔

۴۔ اعلامِ ماتمِ المشھور بہ جملہ: اس کا ایک قائمی نسخہ سندھی ادبی بورڈ جامشورو کے کتب خانہ میں محفوظ ہے۔

۵۔ محلِ کمال:

اس میں محسن نے مختلف فارسی گو شعراء کی ہم وزن اور ہم قافیہ غزلیات جمع کی ہیں۔ اس کا

ایک قلمی نسخہ پنجاب یونیورسٹی لاہوری کے ذخیرہ شیرانی میں ۲۵۲۶/۱۳۷۶ نمبر پر موجود ہے۔

عطارد کو اپنے شعروخن پر بڑا ناز تھا۔ لیکن اس حوالے سے وہ اپنی شہرت کو استاد کا افتخار کرتا ہے، مثلاً:

عطارد از سختنم شاد می شود "محسن"

از این که شهرت شاگرد فخر استاد است

عطارد نے اپنے کلام کی دادا پنے معاصر دوست قانع سے بھی پائی ہے۔ مثلاً وہ کہتا ہے:

عطارد تا رساندم این غزل در خدمت قانع

به رنگین حمامہ گلزار پوشیدم سرو پا را

ایک جگہ عطارد نے یہ بھی لکھا ہے کہ اگر میرے اشعار سرفراز خان کو پیش کیے جائیں تو وہ

یہ غزل ضرور پسند کرے گا۔ یعنی اس سے عطارد کا سرفراز خان کے مزاج شناس اور اس کی پسند کے

مطابق کلام کا بھی اندازہ ہوتا ہے۔ چنانچہ عطارد کہتا ہے:

رسد به عرض سرافراز خان گر اشعارم

عطارد این غزل البته انتخاب شود

عطارد کے کلام کا مختصر جائزہ:

اب ہم عطارد کے کلام کا مختصر جائزہ لیں گے کہ اس کی کلام میں قدیم و معاصر شعراء میں
سے کسی کا رنگ نمایاں ہے۔ اور اس میں وہ کس حد تک کامیاب ہوا ہے۔ چنانچہ ہم اس پہلو سے اس
کے کلام کا مطالعہ کرتے ہیں تو حافظ شیرازی پوری طرح اس پر چھائے ہوئے نظر آتے ہیں۔ یعنی نہ
صرف یہ کہ اس نے حافظ کی زمین میں غزلیں کی ہیں بلکہ حافظ کی فکر، تراکیب اور استعارے بھی
استعمال کیے ہیں۔

حافظ کی زمین میں کہی گئی غزلیات کی چند مثالیں:

حافظ: صبا به لطف بگو آن غزال رعنارا

عطارد: اگرچہ داد ہوایت بہ با در سرما را

حافظ: الیا ایہا الساقی اور کاسا و نادہا

عطارو: نپاشد چون تو کس آگاه راز مخفی دلها

معطيات

حافظ: دل می روید و تم صاحب دلان خذارا

حافظ:

عطارو: چاکروه اند پاران در محفل تو مارا

عطا رو:

حافظ: صبح دولت می دهد کو حام ہچو آفتاں

١٧٦

عطارد: پاد آن شبها که مامن می نشستی لی حجاب

عطاوى:

حافظ: کلک مشکین توروزی که ز مایا دکندر

١٦٣

عطارو: دل ز فر پاد سگ کوی تو چيون یاد کند۔۔۔ وغیره ۵

198

بلکہ ایک مقام پر تو مقطوع میں عطارو نے حافظ کے پورے مصرع کو اپنی غزل میں پول سموا

5

بریاد شعر "حافظ" می خورد "عطارد"

”ای شیخ پاک دامن معدور دار مارا“

ای طرح عطارد کے کلام میں حافظ کی تراکیب اور استعارے بھی بکثرت ملتے ہیں۔ مثلاً یہ تراکیب ملاحظہ ہوں: آپ حیات، داغِ الال، غنچہ گل، دیرو حرم، قطرہ خون، سروقد، عہد شکن، وصل یار، گوشہ ابرو، خاک در، گریہ چشم، عہد وفا، سروقد، وسیت غیر، شب وصال، صاحب دلان۔ وغیرہ تکم۔

پھر اسی طرح یہ استغفارے دیکھئے جو عطارد کے کلام میں کثرت سے ملتے ہیں۔ ماحتبا،
گلاب، جباب، خلوت، حجاب، آئینہ، ساگر، مستی، ساقی، گل، بزم، فلک، رخ، مرد، حنا، شفق، سرو،
الا وغیرہ جبکہ "عطارد" نے ہندو مذہب کا فرد ہونے کے باوجود اسلامی الفاظ و استغفارے بھی بڑی
غمگی سے اپنے کلام میں استعمال کیے ہیں۔ مثلًا: خدا، دعا، یوم حساب، قیامت، حنت، وزرخ، حرم،
یوسف زیلچا، شیرین فرہاد وغیرہ۔

عطارد نے اپنی غزلیات میں بعض نازک خیالات کو بڑی عمدگی سے پاندھا ہے۔ مثلاً وہ کہتا

6

لاف ہمسچشمی ابروی تو زد آن میں نو
ہست پنهان ز نظرها کہ شد از کرده سخجل
راہ محبت میں روئے والے کے لیے عطار و فیحست کرتا ہے کہ:
عطارد گریہ در کار جنون کو چک دلی باشد
کہ اشٹ طفیل نو آموز هنگام سبق ریزد
عطارد اپنے محبوب کے بغیر زندگی کو بیکار سمجھتا ہے، کہتا ہے:
جانِ من بسی تو جان چسے کار آید
زندگی در جهان چسے کار آید

عطارد کی اولاد:

اگرچہ رام کے پیش نظر مآخذ سے عطارد کی شادی اور اس کی اولاد سے متعلق کوئی تفصیل
نہیں ملتی، تاہم انشائے عطارد کے اُس مخطوطے سے جس کا ذکر ہم گذشتہ صفحات میں کرائے ہیں اس
کے بیٹی اور بیٹی کا نام ملتا ہے۔ اور یہ بھی معلوم ہوتا ہے کہ عطارد ”روڑہ“ قوم سے تعلق رکھتا تھا۔
انشاء عطارد کے دیباچہ میں اس کا مرتب اہل رائے بن شیوک رام عطارد لکھتا ہے کہ:
”امل رای از قوم اوروہ مسعودات پدر خود منشی شیوک رام را
کہ ملازم بود در زمان میان غلام شاہ و محمد سرفراز خان
بتوسل دولت میر بخار خان تالپر، اگرچہ زیاد ازین بودند، این
هم به تلاش و تردد بھم رسیدہ است۔“

امل رائے نے یہ جمود ۱۲۱۱ھـ ق میں مرتب کیا ہے اور اس کی بہن شیوک رانی نے ۱۲۲۸ھـ ق میں لاڑکانہ میں اس نسخہ کی ثابت کی ہے۔ چنانچہ ہو سکتا ہے شیوک رانی نے بھائی کے مرتب
کردہ نسخہ سے یہ نسخہ نقل کیا ہو، اور لاڑکانہ میں اس کا یہ نسخہ نقل کرنا ثابت کرتا ہے کہ وہ وہاں مقیم تھی، ممکن
ہے اس کی شادی وہاں ہوئی ہو یا یہ کہ سرفراز خان کی شہزادت کے بعد یہ لوگ وہاں چلے گئے ہوں۔

صوفیانہ رنگ:

عطار و جن شاہی درباروں سے وابستہ رہا وہ خاندان خود بھی چونکہ "سہروردی" سلسلہ طریقت سے وابستہ تھا، اس لیے اس ماحول میں عطار کا صوفیہ کی تعلیمات سے متاثر ہونا فطری امر ہے۔ بھی وجہ ہے کہ وہ فارسی شاعری میں حافظ سے زیادہ متاثر نظر آتا ہے۔ دوسری وجہ یہ بھی ہے کہ چونکہ وہ کالہوڑوں کا میرشی تھا اور ان کی خط و کتابت پر مامور تھا اس لیے ضروری تھا کہ وہ ان کے افکار و خیالات سے پوری طرح آگاہ ہوتا، اور بچپن میں اس کی تعلیم جس ماحول میں ہوئی وہ بھی اسلامی روا داری اور تصوف کی تعلیمات سے آراستہ لوگوں کا تھا۔ مثلاً سندھ کے عظیم صوفی شاعر شاہ عبد اللطیف بھٹائی اسی دور سے تعلق رکھتے ہیں، تو ایسے ماحول سے اس کا متاثر ہونا طبی امر ہے۔ چنانچہ اس کے کلام میں محبت، انسانی بھائی چارہ اور خلوص و اخلاق کا عصر نمایاں ہے۔ بلکہ بعض اشعار میں تو اسلامی تصوف کے فلسفہ وحدت الوجود کو بھی بیان کیا گیا ہے۔ علاوه ازین اگر اس کی کتاب ہیر راجحا اور انشائے عطار کے آغاز کے نقرات پر غور کریں تو حمد خداوندی نظر آتی ہے۔ مثلاً ہیر راجحا کا آغاز:

"گوہر ہای شاہوار، مضامین آبدار و لاکی سیراب معانی تابدار شایستہ"

"حمد حکیمی ست جل شانہ و غواصان بحار سخن در تسمیہ"

اور اس کے گھوڑہ مکاتیب انشائے عطار کا آغاز اس طرح ہوتا کہ:

"بعد از حمد فرازندہ چرخ کبود و طرازندہ اقلیم وجود کہ به قدرت

کاملہ صورت انسانی را ز کتم عدم بعرصہ ایجاد جلوہ گر ساخته"

عطار کے معاصر چند و مگر ہندو شعراء:

عطائی ٹھٹھوی (۱۰۲۳ء-۱۱۳۰ق) جو اپنے عہد کا پر گو فارسی شاعر ہے اس نے اہل ٹھٹھہ کی ایک بھوکھی ہے جس میں اس دور کے معاشرتی احوال اور زیوں حالی کا ذکر کیا گیا ہے اور اس کا کہنا ہے کہ مسلمانوں کی اب علم و ادب سے دچپی نہیں رہی، ہندو لوگ فارسی پڑھنے اور لکھنے لکھانے میں

مشغول ہیں، وہ کہتا ہے:

ہندو بجگان سلسلہ پشم و پکوری

باروز مرہ فارسی و کلک و سیاہی

میر قانع نے ٹھٹھے کے ہندوؤں میں ایک طبقہ ”نویں گان“ کا لکھا ہے یعنی جن کا کام لکھنا لکھنا تھا یہ بالفاظ دگر منشیوں کا طبقہ تھا۔ وہ زیادہ تر ہندو لوگ ہی تھے۔ جیسا کہ قانع نے خود عطارد کے ذکر میں اُسے ”از قوم نویں نہ ہاء بلہ“ لکھا ہے۔

چنانچہ مذکورہ بالاسطور کی روشنی میں اندازہ لگایا جا سکتا ہے کہ اس دور میں ہندوؤں نے علم و ادب کی کتنی آبیاری کی۔ اس موضوع پر ڈاکٹر سید عبداللہ کی کتاب ”ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ“ اس بات کی توثیق کے لیے کافی ہے۔ چنانچہ اس ضمن میں عطارد کے چند معاصر ہندو شعراء کا ذکر پیش خدمت ہے جن میں ایک دو کے سوا باقی سب کا تعلق ٹھٹھے ہی سے تھا۔ طوالت کے خوف سے ان کے احوال انتہائی منقصہ اور نمودہ کلام میں صرف ایک دو شعر پیش کرنے پر اکتفا کیا ہے۔ شعراء کے احوال پر ترتیب حروف تہجی تحریر کیے جاتے ہیں۔

آسaram :

الله آسaram سانتہ نام تھا۔ اپنی قوم میں ممتاز تھا۔ میر علی شیر قانع کی تصنیف ”مقالات اشعار“ (۲۷۰۰ھ) کے وقت زندہ تھا۔ رائے بے گناہ کا داماد تھا جو کہ ٹھٹھے کے دیوانی حکام میں سے تھا۔

آسaram، میاں مراد یاب خان کلہوڑہ کے عہد میں ٹھٹھے کے تمام محالات کا عہدہ دار تھا، اُس کا تمام قبیلہ اس کے صوابید کا حکوم تھا۔ قانع کہتا ہے کہ اُسے شاہنامہ فردوسی اور سکندر نامہ نظای کے اکثر اشعار زبانی یاد تھے۔ آسaram شاعری میں اخوند درویش علی کا شاگرد تھا۔ نمودہ کلام:

سخن کہ هر نفسش جان تازہ می بخشند

بکوش کین هنراز معجز مسیحائیست

اووے رام:

اووے رام نام تھا اور ٹھٹھے کے نشیوں میں سے تھا۔ قانع نے اسے ”رُنگین طبع جوان“، ”بلح بیان“، اور ”سنجیدہ فکر“ لکھا ہے۔ شاعری کے علاوہ تاریخ گویی کا بھی ملکہ رکھتا تھا۔ نادر شاہ بادشاہ کی تاریخ وفات اس نے یوں کی:

داشت باع دولتش خرم بھار	شاه شاہان نادر ایران دیار
نیز بگرفش عنان اختیار	ناگہ از حکم قضاییک اجل
رخت بست از تخت هستی شهریار	بھر تاریخ وفاتش عقل گفت

”تخت هستی“ کے اعداد (=۱۸۷۵) میں سے ”شهریار“ کے اعداد (=۱۶۷) منہا کرنے سے ۱۱۵۹ باقی رہتے ہیں جو کہ مطلوب تاریخ بھری ہے۔

بال چند:

بال چند نام تھا اور ”آزاد“، ”خلص تھا۔ باہوش جوان اور فطری طور پر روشن طبع تھا۔ نشیوں کے طبقہ سے قلع رکھتا تھا، غزل اور بیت کہتا تھا۔ نیز تاریخ گوئی کا ملکہ بھی رکھتا تھا۔ چنانچہ میاں غلام شاہ کلہوڑہ کے جلوس کی تاریخ اس نے کہی تھی (رک: مقالات اشراء: ۱۱۱)

آخوند فیض اللہ طپش کا شاگرد تھا اور میر قانع سے بھی قریبی دوستانہ مراسم رکھتا تھا۔ قانع نے لکھا ہے کہ ایک تقریب میں یہ طے پایا کہ ”آب در آب“، ”خواب در آب“ کے قافیہ اور ردیف میں غزلیں کہی جائیں۔ چنانچہ ”بال چند آزاد“ نے بھی اس پر طبع آزمائی کی۔ اس موقع پر کہی گئی آزاد کی غزل کا مطلع یہ ہے:

فتاد عکس از آن روی شعله ناب در آب
کہ گشته اند همه ماهیان کباب در آب

بشن گوپال:

بشن گوپال نام تھا۔ نواب مہابت خان کاظم ولد شمع خان صوبہ دار ٹھٹھہ
(۱۳۴۵ھ-ق) کے دور میں اکثر کارخانوں کا مالک تھا۔ نموذجہ کلام:

مشرفم هر روز از تحریر اعمال خودم
دیده و دل دست من یک لحظہ بیکار نیست

پینا:

تھاریل نام اور پینا تخلص تھا۔ نصر پور کا رہنے والا تھا۔ شیوک رام عطارد کے دوستوں میں
سے تھا، اور عطارد کی محبت سے ہی اُسے شعر کہنے کا شوق پیدا ہوا۔ ایک روز عطارد نے یہ شعر کہا:
قادد از شمع نمی آرد بدل سوزی جواب
بر پر پروانہ بندم بعد ازین مکتوب را

تو پینا نے برجستہ کہا:

سوزو ساز ما بشمع سرکشِ ما روشن است
چیست حاجت بر پر پروانہ بستن نامہ را

تشعل:

تشعل نام تھا اور بھائیہ قوم کا فرد تھا۔ اس کا بھائی بھی رام مخدی کی پیشہ تھا۔ نموذجہ کلام:
قربانم از آن چشم که در هرنگه آن ناز
صد زنده کند مردہ و صد مردہ کند زنده

چتر بھونج مشی:

قانع نے لکھا ہے کہ ٹھٹھے کے ہندوؤں میں اس کی قابلیت کا کوئی ہتنا نہیں تھا۔ یعنی فنِ انشا
میں اس کا کوئی ثانی نہیں تھا۔ مشی گری اور بلاغت کے اقتدار سے ہندوستان کے اکثر حکام اُسے اہمیت

دستے تھے۔ کافی مسخر تھا اور اکے احمد۔ ق میں فوت ہوا۔

مشی پتھر بھونج نظم و نثر پر یکساں قدرت رکھتا تھا۔ فین تاریخ گولی پر بھی اُسے دسترس تھی، لیکن بھوکے طریقے پر تاریخ کہتا تھا۔ تا ہم مدحیانہ تاریخیں بھی اس نے کہی ہیں۔ ۱۹۴۵ء میں ایک اہل منصب کی تاریخ اُس نے یوں کہی:

خرد یک سال از این پیش گفتہ

”سگی بر جای گیا نشتہ“ = ۱۹۶۴ء

خشنوود:

نام بخواں داس تھا اور تخلص ”خشنوود“۔ ہندوؤں کی کاہستھ قوم کا فرد تھا۔ نواب سردار خان صوبہ دار ٹھٹھہ (۱۹۰۹ء مطابق ۲۷ جلوس عالمگیری) کے دفتر میں میراثی تھا۔ نمونہ کلام:

نارسائی ہائی بختم بس کہ آور دہ هی جوم

گر کشم آہ از درون اندر گلو افتاد گرہ

خوشدل:

پرتاپ رائے نام اور ”خوشدل“ تخلص تھا۔ لاہور کا باشندہ تھا۔ نواب ہمت دلیر خان صوبہ دار ٹھٹھہ (۱۹۳۵ء) کے عہد میں موضع ”نالی“ تو اعلیٰ سیوسستان کی یاترا کے لیے آیا جہاں ہندوؤں کا ایک بڑا معبد تھا۔ اور وہاں سے ٹھٹھہ چلا آیا۔ چار سال ٹھٹھہ میں قیام کے بعد ہندوستان کے شہر ”گیا“ میں ہندو کے بڑے مندر ”خشنا پارا“ (VISHNU PAD) کی یاترا کے لیے چلا گیا تھا۔ خوش سیفی اور پُر فہم اور صاحبِ حالت تھا۔ نمونہ کلام ملاحظہ ہو:

جرعہ صہبا سحر در عین مستی ریختم

آبروی آفتاب از می پرستی ریختم

واقف کری علم گشتم ز فیض بی خودی

مشت خاکی داشتم بر فرق ہستی ریختم

خلاص:

شیوک رام نام اور تخلص تخلص تھا۔ چند ر بھان عاجز سیوسستانی کا بیٹا تھا۔ ائمہ (۱۹) سال کی

عمر میں فوت ہو گیا تھا۔ نمونہ کلام یہ ہے:

جگرم آتش سوز انس است که بر گش خونست

حال بیتابی دل هیچ ندانم چونست

مشتری:

پس رام نام تھا، فارسی میں ”مشتری“ اور ہندی میں ”بیربل“ ”خلاص کرنا تھا۔ بھائیہ قوم کا فرد تھا۔ باپ کا نام دوارکا داس بن سجان سنگھ تھا۔ دونوں باپ بیٹا خانہ شاری اور دیوانی کاموں کے لیے میر کمال الدین خان احمد کے ملازم تھے۔

مشتری شاعری میں میر محمد صابر کا شاگرد تھا اور کبھی بھی فارسی کلام کی اصلاح قانع سے بھی لیتا تھا۔ نمونہ کلام:

اللهی مَبِّسْمُ اللَّهِ كُنْ كَلْكِ بِيَانِمْ رَا

ز شورِ عشق از هر بندِ من فریاد برخیزد

میگھ راج:

میگھ راج ولدِ شیعی علی چند ملتانی، نواب حفظ اللہ خان صوبہ دار ٹھہر (۱۰۳۱-۱۱۱۲ھ-ق) کے ہمراہ ۱۱۱۰ھ-ق میں ٹھہر پہنچا۔ اُس کی معروف تصنیف ”معراجِ انجیال“ ہے۔ اُس میں میگھ راج نے اپنے والد کی مرح میں جو اشعار کہے ہیں ان میں سے یہ دو شعر ملاحظہ ہوں:

ز رای روشنیش چون وادی طور سوادِ اعظمِ شعر است پُر نور

همانا شاخ نخلستان طور است قلم در دست او شمعی ز نور است

نشاطی:

مہتہ کیت مل نام اور نشاطی خلاص تھا۔ نصر پور کا رہنے والا تھا۔ نمونہ کلام درج ذیل ہے:

تاز گلگون ساغرت بوی گلاب آمد برون

Zahed صد ساله از مسجد خراب آمد برون

وحشت:

نام بھوپت رائے اور وحشت تخلص تھا۔ لاہور کا رہنے والا تھا۔ ہمیں ہار نواب احمد یار کیتا (۱۸۷۶-۱۸۸۴) کے ہمراہ ٹھٹھے میں آیا۔ دیوانِ گل کے منصب پر فائز تھا۔ دوسری مرتبہ نواب معین الدولہ دلیر دل خان (۱۸۷۵-۱۸۸۲) کے ہمراہ آیا اور پھر ٹھٹھے میں ہی مقیم ہو گیا۔

قانع لکھتا ہے کہ ”وحشت“ اگرچہ ہندو تھا لیکن تصوف سے آشنا تھا، اور صوفیائے کرام سے بے حد عقیدت رکھتا تھا۔ حرم کے ایام میں مسلمانوں سے تعزیت کرتا تھا۔ جوانمردی اور شجاعت میں بے بدل اور تدبیر و ممتازت میں لیگا نہ تھا۔

شمودہ کلام:

عشق آورد تاخت بر سرِ من
بادست قضاچہ زور پنجه

سندھ میں فارسی زبان و ادب کے سلسلے میں ہندوؤں کی خدمات کا یہ مختصر ساز کر ضمانت درمیان میں آ گیا ہے۔ مذکورہ بالا تمام شعراء کے احوال اور نمونہ کلام میر علی شیر قانع کی کتاب ”مقالات الشعرا“ سے لیے گئے ہیں۔ تاہم اس موضوع پر سمجھیگی سے بھر پور کام ہونا ضروری ہے تاکہ سندھ کی تہذیب و ثقافت اور علمی و ادبی تاریخ میں اہل ہندو کی کوششوں اور ان کے کردار کا تحقیقی و تاریخی اعتبار سے جائزہ لے کر مستقبل کے مورخین کے لیے تحفظ کیا جاسکے۔ امید ہے اہل علم حضرات اس موضوع پر ضرور توجہ دیں گے۔ انشاء اللہ: چونکہ زیادہ تفصیل اس وقت اس مختصر مقدمہ میں دینا طوالت کا باعث ہو گا اس لیے اس موضوع کو ہم یہیں ختم کر کے پھر اپنے اصل موضوع کی طرف آتے ہیں۔

عطارد کے معاصر مسلمان شعراء:

جیسا کہ ہم نے کلمہ عہد سے متعلق پچھلے اور اتنی میں عرض کیا ہے کہ علمی اعتبار سے سندھ کی تاریخ میں اسے زرین دور کہا جاسکتا ہے۔ اس دور میں جو نامور شاعر، ادیب اور مورخ پیدا ہوئے اس کی نظائر نہیں مل سکتی۔ لیکن یہاں ان دانشوروں کے احوال لکھنے سے صرف نظر کرتے ہوئے صرف

ان کے نام لکھنے پر آتفا کیا جاتا ہے کیونکہ ان کے تفصیلی احوال کے لیے تو بہت سا وقت چاہیے اور اور ان کے حالات تحریر کرنے کے لیے کتابوں کے کئی دفتر درکار ہوں گے۔ چنانچہ مندرجہ ذیل حضرات عطاروں کے معاصرین میں انتہائی قابل ذکر ہیں۔

- ۱۔ میر علی شیر قافع ٹھٹھوی صاحب مقالات اشراء، تحقیق اکرام و مکمل نامہ وغیرہ۔
- ۲۔ محمد محسن ٹھٹھوی، استادِ عطاروں۔
- ۳۔ غلام علی مداح، میاں سرفراز کا ہوڑہ کا استادِ گن۔
- ۴۔ محمد پناہ رجاء۔
- ۵۔ شیخ محمد محفوظ سرخوش صاحب "كلمات الشراء"۔
- ۶۔ فرشی عبدالروف بھکری مصنف "گلستان نورس بھار"۔
- ۷۔ مؤمن۔
- ۸۔ ثابت، سید ثابت علی شاہ۔
- ۹۔ میاں سرفراز خان عباسی، سندھ کا حکمران۔
- ۱۰۔ میر مرتضی الہام۔
- ۱۱۔ میر جان محمد بھکری۔
- ۱۲۔ محمد حسین شوقي۔
- ۱۳۔ میر عظیم الدین۔ وغیرہم۔

گزارش احوال و سپاس و تشکر:

سندھ کی سرزی میں میں فارسی زبان و ادب کے حوالے سے ہندوؤں کی خدمات کے سلسلے میں مزید تحقیق کی ضرورت ہے۔ تاہم اس سلسلے میں سندھ کے معروف تحقیق سید حسام الدین راشدی مرحوم کا مقالہ "سندری ہندوؤں جو فارسی ادب، ہر حصہ" یعنی "سندری ہندوؤں کا فارسی ادب میں حصہ" بھی قابل دید ہے۔ ملاحظہ ہو: "کاھیون گوت و ٹن جون ... " مجموعہ مقالات سید حسام الدین راشدی، مطبوعہ انجمن تاریخ سندر، کراچی ۱۹۸۱، صفحہ ۲۶۷ تا ۲۷۳۔ مذکورہ مقالہ میں تین ہندو شاعرا کا ذکر موجود ہے ان میں سے چند ایک کا ذکر گزشتہ صفحات میں آچکا ہے یقینہ شراء کے اسماء حسب ذیل ہیں:

”درگاہی مل، دولہ مل، دولت رام، ابی چند، ذوقی مل،
سری رام تھتوہی، مہتہ دولہ رام شوقی، ثیک چند فرہنگ،
کافر محلوب، چند بھان عاجز، بھائی دلپت رام، دولت رام
مہتہ، منشی صاحب آزاد ملکانی اور منشی نندی رام۔“

چونکہ دیوان عطارد کا متن صرف ایک قلمی نسخہ سے نقل کیا گیا ہے اس لیے اصل نسخہ میں
کاتب نے جہاں جگہ خالی چھوڑ دی ہے وہاں ہم بجورہ ہو کر رہ گئے ہیں۔ تاہم بعض اشعار پیش نظر قلمی
نسخہ کے علاوہ دیگر کتب میں بھی مل سکے ہیں ان کے مقابل سے الفاظ کے اختلاف اور تغیر کی نشاندہی
کر دی گئی ہے۔ عطارد کا کلام یقیناً اور بھی ہو گا، لیکن اب تک اس کا جو کلام دستیاب ہو سکا ہے وہ
پیش خدمت ہے۔ اگر کسی صاحب علم کے پاس عطارد کا مزید کلام ہو یا مزید احوال و کلام سے آگاہی
ہو تو از راہ کرم راقم کو ضرور مطلع کیا جائے تاکہ بعد میں اگر ممکن ہو تو اسے بھی مظہر عام پر لا جائے۔

دیوان عطارد

اگرچہ داد ہوایت بہ باد سرما را	ولی ہوای تو از سرنمی رود مارا
هزار یوسف مصری بہ نیم جو نہ (۱) خرد	خبر کنندز خستت اگر زیخارا
یکی پیام رسان ازمن ای نسیم سحر	نگار سیم بدن یار ماہ سیما را
کہ بسی تو چند گدازم چو سیم دربوته (۲)	کہ بسی تو چند گزارم سیاہ شبہ را
چہ داند آنکہ بود بی تو گر شکیائی	کہ بسی تو حال چہ بوده است ناشکیا را

☆ ☆ ☆

برد کی هر تنک طرفی بلزدی (کسی مارا) (۳)	دروں کوزہ هر گز کس نشواد کرد دریا را
چو صاحب خانہ در منزل رسد بیگانہ برخیزد	روم از خویشن تنباہر او خالی کنم جارا
ز آبِ خود گھر را تر نشد یکدم لبِ خشکی	نباشد بھرہ از سرمایہ خود زال دنیا را (۴)
قیامت می کند فکر رسای طبع موزونم	بدل آرم چو یادِ قیامت آن سرو بالا را
عطارد تارساندم این غزل در خدمت قانع	برنگین حامہ گلزار پوشیدم سرو پارا

☆ ☆ ☆

جا کرده اندر یاران در محفل تو یارا
در محفل تو اکنون چایی نماند یارا
بیرون شوم زکویت ای بت خدا نخواهد
ای بت زکوی خویشم بیرون مکن خدرا
عشقت فگنده بیرون راز دل از درونم
راز نهانی من آخر شد آشکارا
گویم دعا که یاری از روی آشنایی
از من دعا ساند آن یار آشنا را
موقوف بر مدارا باشد مدار کارش
آخر مدار کارش افتاد بر مدارا

☆ ☆ ☆

عشق ما در زاد باشد عاشق بیتاب را
اختیاری....(۵) دل سیماب را
ناقسان را همدم نیکان شدن کامل کند
گل زفیض گرم جوشی عطر سازد آب را
شب که از رخسار چون خورشید بر گیرد نقا را

قادص از شمعم نمی آرد بدل سوزی جواب
بر پر پروانه بندم بعد ازین مکتوب را(۶)

☆ ☆ ☆

کجاتاب آورم تا بر کشم ناز و عتابش را
ز بیتابی روم از خود چو بینم آب و تابش را
خوش آن شبها که از رو می کشیم من نقابش را
شد اکنون روزهاتامی کشد برو نقاب از من
اسیر هر خمث کردم فدائی پیچ و تابش را
دل از من می رباید پیچ و تاب هر خم ز لفس
ولی چون گرد از جا خیزم و بوسنم رکابش را
سمند ناز او تند است و من افتاده چون خاکم
که یک شب دیله ام در خواب چشم نیم خوابش را
عطارد خواب ازان در چشم من شبها نمی آید

☆ ☆ ☆

خواهی گر از نیکی بگو در کام خوبان نام را
روزی بدله ای کام جو کامی من ناکام را
هم پسته را دارد خجل هم محفل بادام را
لعل لب از خنبدید نت چشم سیه از دیدنت
اول ز دستم دل بدروانگه ز دل آرام را
کردم برویش یک نظر و زیک نظر برد آن پسر
یار و عطارد هر دو شب بودند در بزم طرب
این بوسه زد او را بلب آن بوسه بر لب چام را

☆ ☆ ☆

تابه کوی دوست بودن دسترس باشد مرا
دوزخی باشم اگر جنت هوس باشد مرا
شوق آزادی ندارم تانفس باشد مرا
تانفس باشد مرا شوق قفس باشد مرا
یک نفس بی ناله ام نگذاشت از بیاد دوست
هم ازین بیاد مانم تانفس باشد مرا
گوش بر فریاد آن فریاد رس هرگز نداد
تافلک فریاد زان فریاد رس باشد مرا
در چمن بلیل به کنج آشیان هرگز ندید
آن فراغتها که در کنج قفس باشد مرا
روح محجون را به شور آرم عطارد چون جرس
اگر در این وادی زمانی چو سحرس باشد مرا

☆ ☆ ☆

داردم زار غمیم یار دل آزار مرا
که دل آزاری او کرد چنین زار مرا
کس جز از من نکشد ای مه آزار از تو
نکند جز تو کسی ای مه آزار مرا
پرده بر رخ به نهان خانه خلوت بودم
شوق دیدار رخت کرد پدیدار مرا
گه بدر گاه بدیوار ترا می دیدم
سر و کار است کنون با در و دیوار مرا
تاشدی یار من از غیر نحسنم یاری
یار غم خوار بسود در غم اغیار مرا
ترک یار از غم اغیار عطارد نکنم

☆ ☆ ☆

بسکه بدور نرگسش فته بهار کرده است لاله شمار می کند داغ بدل رسیده را(۷)

☆ ☆ ☆

این کارها من کنم کار من است این کارها
سر در سرو کار بتان من کرده رسم بارها
من بودم و خلوت سرا سر در سر سودای تو
اکنوا سر سودای من افتاده در بازارها
زان خسرو شیرین دهن گر بشنوم شیرین سخن
شویم به خون خویشتن چون کوهکن رخسارها
آن مطریب بربط سرا کرد است چون بربط مرا

☆ ☆ ☆

که می باشد ترا در هر دل آگاه محفل دلها
توان دل بر سر دل یافت از راهت بمترزها
بوصلت طاقم مشکل به هجرت مشکلست(۹) صیرم
به طوفان داد آخر گریه من کشتنی صیرم
از هر رگم خیزد نوا(۸) در پرده همچو تارها
زه ر محمل نشان آن مه محمل نشین(۱۰) جویم

☆ ☆ ☆

یاد آن شبها که با من می نشستی لی حجاب
می نهادی سر به زانو ام (۱۴) چو می رفتی به خواب
سوختم چندان ازان غیرت که گردیدم کباب
گرنه باشد بوسه، دشنامه بده الا جواب
بختم اریبدار گردد بیارایینم به خواب
دست ما در دامن ساقی است تا روزِ حساب
فرد فرد شعرِ من گردد به فردا آفتاب
که دورِ عمر... (۱۶) مفت بریاد است
تراشده است فراموش بنده را یاد است
عطارد از سخنم شاد می شود محسن
از این که خلعت (۱۷) شاگرد فخر استاد است

☆ ☆ ☆

چنان برآ تو افتاده زاهل دل دلهای که دل برآ تو منزل بمنزل افتاد است (۱۸)

☆ ☆ ☆

عقده از کار کسی خواهد کشاد این روزگار هر که رادر کف برناگ غنچه یک مشت زرا است (۱۹)

☆ ☆ ☆

سجده در سو منات و کعبه یکی است هر دو جا سر به سنگ کوفتن است (۲۰)

☆ ☆ ☆

دلم ز دستِ غم دوست غرقه در خون است ز دیده خود چه بگویم که در غم شون است
نمایند در همه تن عضوی از غم شالی مرا که دیده پراز آب و دل پراز خون است
درون وصف نه گنجد حدیث او صفات که شرح حُسن تو از حد وصف بیرون است
به بزم می زدی ما کباب می باید ترا که خون شهیدان شراب گلگون است
نیاز باتسو نخستم بطبع مکنون بود ز سوز من سخن کوهکن یک افسون است
فسانه ایست ازان لب حکایتی شیرین منم که عهد و فایت هنوزم افزون است
توبی که با منت اکنون و فای عهد کم است

آن تریک ستمگر که دل و دین برد این است
زین پیش دلم برد و کنون دربی دین است
روی تو چون ماهی است که بر روی زمین است
قدِ تو چون نخلیست که از عالم بالا
ای آنکه ترا کشور دل زیر نگین است
ثبت است بدل نام تو چون نقش نگینم
مقصود من از عشق همان است و همین است
من قصد به عشقش کنم او قصد به خونم
در هر شکن(۲۲) زلف تو صد نافه چین است
در هر نگه چشم تو صد جادوی هندی است
تا گوشة ابروی ترا دید عطارد
از حلقه بگوشان ترا گوشه نشین است(۲۴)

☆ ☆ ☆

تلم بدیدن روی تو مایل افتاده است
ترا بدیدم ای جان چه در ذل افتاده است
کنون دل از تو گرفتن چه مشکل افتاده است
نخست دل به تو دادن چه قدر آسان بود
ترا بمنزلم ای ماه منزل افتاده(کلا)
بمنزلت شرف من ز آفتاب گذشت (کلا)
ترا بکار من ای جان چه در دل افتاده است
مرا به کار تو گر جان ز تن رود سهل است
که ناقه در گل و از ناقه محمل افتاده است
صبا ز لیلی محمل نشین من چه خبر(۲۶)
مرا زحال عطارد خبر چه می پرسی
تو خود بین که بکویت که بسمل افتاده(۲۷) است

☆ ☆ ☆

عهد و فابه غیر شنیده که بار بست
به رجفای من کسر استوار بست
حس است از کمین کمند کشاد و شکار بست
می دید از کمین به شکار اندرش چه کرد
کاری است با منش مگر امشب دگر نه باز
در را بروی غیر ز بهر چه کار بست
صورتگران به نقش و نگار تو عاجزند
ایزد ندانست به چه نقش و نگار بست
کاری نکرد و از سر کوی تو بار بست
هر بار دل به(۲۸) کوی تو ای کار ساز خلق
بر ره گزار کوی تو سیل سرشک من
بر ره گزار کوی تو راه گزار بست(۲۹)
از بیم تیر آه من از هاله برفلاک

☆ ☆ ☆

در شب هجران ندام چشم من چون(۳۰) می گریست
این قدر دام که از شب تا سحر خون می گریست

ای که می پرسی به اطف از گریه چشم، پرس! لطف تو بسیار کم می دید، افزون می گریست
 گوشکن در کسوه نالایدی اگر دیدی مرا
 هیچ می دانی که این سیل روان از بهر چیست
 هست آن آنی که دشت از حال محجون می گریست
 شب عطارد را به ماحفل خواند بیرون ماند غیر
 این درون در خنده بود و آن به بیرون می گریست



نیاز مندی نازت کسی کجا است که نیست
 بعهدت ای بت پیمان شکن وفا است که نیست
 مرا به بزم تو گر نیست جا بجا است که نیست
 که مهر بانیت ای ماه سالها است که نیست
 ازین دعا شب و روزم چه مدعای است که نیست
 بدمدعای خودت می کنم دعا شب روز
 بدور فتنه اکه عطارد ندید از چشمت



مسکن من باد یا رب مسکن مباد
 خاتم حم یا رب اندر دست اهریمن مباد
 ورنه خواهم تاقیامت چشم من روشن مباد
 روزی من باد یا رب روزی دشمن مباد
 گو مرامیلی تماشای گل گلشن مباد
 از چنین عزم صوابست روی بر گشتن مباد
 خواهم اکنون بی تو جانان جانم اندر تن مباد
 تا دم قتلزم خون آلوده اش دامن مباد



چرا بودن جدا زان نازنین دارد (۳۱) (کذا)
 که از خود واشندن چون غنجه گل در آستین دارد
 به داغ لاله می ماند سواد نقش مهراو
 دل خون گشتگان را بس که در زیر نگین دارد

نمیاندم آستین... دستِ پیش (کذا) بر چین دارد
چو شد افتادگی حاصل که اینجا نقش پایم بست بر روی (جین) دارد



ماه من گوشة ابرو چو هلالی دارد چشم بد دور عجب حسن کمالی دارد
همجو آن شیشه ساعت که پراز شاک کند (۳۲) دلمن از دور فلل، گرد ملالی دارد
الفت کنج قفس بسته صیادم کرد ورنه مرغ دل من (۳۳) هم پرو بالی دارد



بجه امید کس از من به تو پیغام برد که سلام آرد و دشنام به انعام برد
فکر سودای سر زلف تو هر شب دل را به سوی چین برد و گاه سوی شام برد
هوس خال تو دل را به خم زلف آویخت همچو مرغی که ره از دانه سوی دام برد



به دل زری توانم دیده آگهی آورد ز دست دیده دلم رو به گمرهی آورد
دراز بود حدیثم شب وصال به دوست ولی دریغ که شب رو به کمرهی آورد
به روی ماه تو ایم زد از شرف خرگاه که رو به خرگهم آن ماه خرگهی آورد



مه از در دل دو تامی لرزد (کذا) کاکلش هم به فضامی لرزد
دل جدادست جدامی لرزد دیده ام شوکت آن شاه، مرا
تهمت خون به تو خواهد بستن دلمن از دستِ حیامی لرزد
ماه از جور و جفامی لرزد وصف و خوبی عط اراد دارد



به گلگشت چمن زان آتشین خوگر عرق ریزد خجالت رنگ گل را همچو شبنم از طبق ریزد
صریر خامه در وصف تو انفاس صبا دارد هزاران نو گل معنی به دامان (۳۴) ورق ریزد
چنین گر شوق آن گل چهره ضعفم جلوه ها دارد پریدن های رنگم بر هوار نگ شفق ریزد

رساند نظم سمت آخر به بی قدری سخنور را
که حکم شاه بر خیزد ز عالم خون نسق ریزد
عطارد گریه در کارِ جنون کوچکلای باشد که اشک طفیل نو آموزه هنگام سبق ریزد

☆ ☆ ☆

دل چو روشن ز آئینه دگرباشد	صف طبیعی چه کم از کارِ سکندر باشد
بی تعلق چو شدی باز چه این غیر کدام	سر آزاد ز قمری (و) کبوتر باشد
عقابت رشک شود آبروی کار مرا	نیک بختی است اگر طفل هنرور باشد
حروف پاکیزه اگر هست شنیدن دارد	زینت گوش شود قطره گوهرب باشد
با عطارد چه بگوییم ز ستایی خویش	خود ستایی سبب عیب سخنور باشد

☆ ☆ ☆

از حالِ زی خا چه خبر داشته باشد	یوسف که برای پدر داشته باشد
آنکس که ز کوی تو گذر داشته باشد	تادر نتوان کرد که بر داشته باشد
افساد مرابر سر کوی تو دل از دست	غیر از تو بگو کیست که بر داشته باشد
مارازمی و میکده با هیچ نگویم	گوئیم به رندی که خبر داشته باشد

☆ ☆ ☆

ز جفای آن ستمگر بکجا برد کسی جان
که چراغ هستیم.... کشته باشد (۳۵)

☆ ☆ ☆

مرد را موج هنر باشد محیط آبرو
تیغ راز جوهر خود، آب در زنجیر شد (۳۶)

☆ ☆ ☆

در دیارو در سفر اندوه یارم می کشد	یارم از اندوه اندر هر دیارم می کشد
داردم فردامیان گشتگان خود عزیز	مرگ خونخوارم اگر امروز خوارم می کشد
آنکه هر گز کشتن عاشق سرو کارش نبود	تاقه [در] سر دارد و بهر چه کارم می کشد
در خمار و مستیش ایمن نیم ازوی که شد	هم بستی می کشد هم در خمارم می کشد
خاک پای یار می بوسنم عطارد زانکه من	تشنه بودم او به تیغ آبلارم می کشد

دل ز فریاد سلک کوی تو چون یاد کند
جانم از درد برون آید و فریاد کند
خانه در کوی تو کس بهر چه بنیاد کند
با چنین وصف که بنیاد وفايت سبب است
من چو فرهادم وي جان تو مرا شيريني
جز [به] شيرين که علاج دل فرهاد کند
سرور آن قد موزون چو فرازد به چمن
شاد باد آنکه به انفاس مسيحانی خوش
خاطر غمزده را با نفسی شاد کند
کس نقاب از رخ معشوق نيارست کشود
ياري ياد عطارد مگر امداد کند
آن ستمگر چو بسر طرف کله بر شکند
کسی کلاهان دگر را بسر افسر شکند
بزم بر هم زند از مستی و ساغر شکند
ساقی اندازه نگهدار که در حشم آن شوخ
بسکه آن عهد شکن ذوق شکستن دارد
سرنه پیچم ز دربار عطارد به جفا بر شکند

☆ ☆ ☆

گذر کند به ره این که یم سرنکند
درین ره آنکه کند یم سر گذر نکند
بغیریار بحالم کسی نظر نکند
اگر نظر نه کند او کسی دگر نکند
نهند پابه سرش از ره ملامت، خلق
کسی که در ره عشق تو پاز سر نکند
زبسکه بی خبر افتاد به دل خبر دارد
کسی که از غم عشقت به دل خود دارد
بسان موم گذازد ز ناله ام دلِ سنگ
فخان که در دل (چو) سنگ او اثر نکند
بسدر کنند اگر از درت راز سر بدر نکند
هوای خاک درت راز عطارد را

☆ ☆ ☆

تاكه از دير و حرم نام و نشان خواهد بود
حرم سينه مادير بستان خواهد بود
عاقبت در قدم دوستان (۳۷) خواهد بود
چون حنا قطره خونی که مرا در جگراست
يار فرمود که از ما است دل و جان که ترا است
عرض کردم که همین است و همان خواهد بود
دعوي ما و عطارد به سخن هم روزی
بر در شاه سرافراز جهان خواهد بود

☆ ☆ ☆

رفتی و دل رفت از برم یارا که جانم می رود
وزدست جورت در جهان صد داستانم می رود
می آید آن مه از سفر روز بهرا او بر رهگذر
دل رفت یکدم پیشتر وین لحظه جانم می رود
یاران نمی دانم کجا گم گشت از کف (دل) مرا
بودم بخاک آن سرا آنجا گمانم می رود

☆ ☆ ☆

اشر بدل نکند دل اگرچه آب شود
یقین بود که چو گل عرق شد گلاب شود
رسد زالفت کشرت به اوج فخر مرا
ورق ورق (۳۸) چو بهم جمع شد کتاب شود
بوصل یار رساند ز خود گذشن ها
کتان چو... (۳۹) اهم جمله ماهتاب شود
که هم وجود عدم هم به ناله یار ایس
کشود عقدی این معنی از حباب شود
طپیدن دل افتاد گان خطر دارد
زمین چولرزه خورد ها خراب شود
رسد به عرض "سرفراز خان" (۴۰) گر اشعارم
عطارد این غزل الیه انتخاب (۴۱) شود

☆ ☆ ☆

جان من بی تو جان چه کار آید
زندگی در جهان چه کار آید
بر زبانم دعای دولت تست
بی دعایت زیان چه کار آید
دل و جانم فدای تو ورنه
این چه کار آبد، آن چه کار آید

☆ ☆ ☆

شبی خواهم به خلوت بی حجاب آید، نمی آید
مه من فارغ از بند نقابل آید، نمی آید
هر آن گاهی که می آید حجاب آسوده می آید
چه خوش باشد که گاهی بی حجاب آید، نمی آید
مرا نامد چون دیدن روی او هنگام بیداری
شدم در خواب که شاید به خواب آید، نمی آید
نماید شوق عطارد منس من شرح شوتش (۴۲) را
بصد دفتر عطارد منس من شرح شوتش (۴۳) را

☆ ☆ ☆

سخن عشق بکرسی نه نشیند عجب است نقش بر سنگ بود قصه فرهاد هنوز (۴۳)

☆ ☆ ☆

لب لعلت که دهد جان به تن هر بسم هیچ گه نیست ازو کام دل ماحاصل

سرو از رشلِ قدت ماند فرو پای به گل
هست پنهان ز نظرها که شد از کرده خجل
برد هوشم ز سرو تاب ز دل صبر ز دل
لطف باشد اگر امشب تویه محفل باشی

☆ ☆ ☆

لاله از شرم رخت شد همه تن غرق به شون
لاف همچشمی ابروی تو زد آن مه نو
لب می گون تو از بسکه خرام دارد
لیک کس جز به عطارد نبود در محفل

☆ ☆ ☆

بگلگشت چمن آمد چو گلگون هامه پوش من
قیامت گل کند از ناله ببل خروش من
زبس حرف ملایم گل کند از غنجه لعلش
سخن در برگ گل پیچیده می آید بگوش من (۴)

☆ ☆ ☆

بسکه می گریم بیاد نرگس حادوی او
از گل بادام شد گلزار خاک کوی او
چشم حادویش بصحرائی که صید افگن شود
میزند چسم پری راراه رم آهی او (۵)

☆ ☆ ☆

افتاد مرا بسوی دریا گلری دیلم بسیان کشتی سیمباری
گوهر به هلال کرد منزل خورشید بادر صلفی نشست یکتا گهری (۱)

☆ ☆ ☆

قصیده

میر بخار خان کی حریم شریفین کی زیارت سے واپسی

کے موقع پر کہا گیا تھا (۱)

پرید باد صبايم بگوش وقت سحر
رساند مردہ که باز آمد از سفر دلبر
نشاط خرمی اندر دلم گزید وطن
غم والم ز دل من گزید راه سفر
نهال دل بے برآمد چو گلین نوبر
شگفتہ خاطر تنگم چو غنجہ نوروز
جهان چو گلشن فردوس آیدم بنظر
زمانه داد زمین را طراوت دیگر

سخن به پرده سروden همی نماید هیچ
 رسید مركب میر ظفر نواز سفر
 سرِ سران جهان، سرور سرفرازان
 امیر شاه نشین میر شهریار نشان
 پناه دولتِ عباسیان امیر بخار
 بگاه حود کفش صاحب کف حاتم
 نمونه ای زوفاقش فضای هفت بهشت
 سعادت ازلی در وفاق او ملدغم
 نگاه حشم ز گرمی چو بر فروزد چهر
 ز خشم او شود آبِ حیات چون آتش
 هنر شناس هنرمند پرورو فاضل
 امیر شیر دلا صاحبا سپه دارا
 ازان زمان چه نویسم که بوده بوطن
 زیک طرف فلك فتنه ور کشاد کمین
 حکایت که زیوسف کنند وزیعقوب
 گذشن تو ز عمان که هج و ز مکران
 نبود هیچ سپاه است سپه بود یار
 بسوی غرب زدی خیمه از وطن بیرون
 شنید شهره چنگت درون چین خاقان
 بحمله که زدی بر صف سپاه عدو
 عدو بروز مسافت ز مسفر و خفغان
 کفن شدش به براندر ز بیم تو خفتان
 عدو اگر بزند لاف همسری با تو
 تویی که آصفی و زیدت سلیمانی

نوای راست عطارد یکی بکن از سر
 بملک سند بصل نصرت و هزار سفر
 سپاه دار سپه کش سپه بد سرور
 نگاه دار سریر و نگاهبان افسر
 که قادر است دل و دست او با خدبر
 گه جهاد دلش نائب دل حیدر
 تشهی زنفاقت هوای هفت سقر
 شقاوت ابدی در نفاق او مضمر
 بگاه عفو ز رحمت چو بر فرازد بسر
 ز عفو او شود آتش چو چشم کوثر
 ریود گوی ز فرزانگان بفضل هنر
 که هست رتبه جاهت ز آسمان برتر
 و زان زمان چه بگویم که بوده بسفر
 زمان بسته ز سوی دگر بسته کمر
 کنایتی سنت ز هجرانت از حضور پدر
 ز کوهسار کلات و ز عقبهای دگر
 نبود یار کست بود ایزدت یاور
 چو آفتاب علم بر کشید از خاور
 رسید نعره جنگت به روم تا قیصر
 یکی گذاشته تیغ و یکی فگنده سپر
 اگر چه زیور سر کرده بود و زینت بر
 وبال شد بسرش از نهیب تو مخفر
 به رزه دیو نخواهد شدن بحتم همسر
 مسلم سنت بحائیت منصب قیصر

امورِ دولتِ دین از کفِ توپافت نظام
 فلک ز بهرنگیست ز معدن آرد لعل
 فلک بلعل به گوهر زمانه کار نداشت
 سموم قهر تو از آب بر کشد آتش
 بروز عدل عطارد دیر دیوانست
 نه ای سکندر و نوشیروان، ولی هستی
 کنون که داد خدایت زمام ملک بدست
 زمام خویش بدست خدای خویش سپار
 زحال خود چه بگوییم که جمله می دانی
 خدنگ فتنه بسویم زمانه می بارد
 به بین بجشم حقیرم میین به نقش و نگار
 ز دست برد حفای زمانه ام پامال
 همیشه تاکه بود دور چرخ قطب مدار

بود بذات تو قائم مدارِ ملت و ملک

بود بکام تو دوران گنبدِ اخضر

پاورقی ها:

- ۱- اصل: به
- ۲- سدارنگانی: آتش
- ۳- یہ غزل مقالات الشراءں ۳۷۶ تا ۳۷۷ سے لی گئی ہے۔ ہمارے نسخہ میں یہ غزل موجود نہیں
- ۴- سدارنگانی نے یہ شعر یوں نقل کیا ہے:

ز آب یم صدق را تر نشد یک دم لب خشکی

نباشد بھرہ از سرمایہ خود اهل دنیا را

(سدارنگانی: ۱۴۳)

- اصل: اتنی جگہ کاتب نے خالی چھوڑ دی ہے۔ ۵
- مقالات الشعرا: ۱۱۹ ۶
- مقالات الشعرا: ۴۴۷ ۷
- سدارنگانی: مرا؛ اصل: کرده است ۸
- اصل: مشکل ۹
- اصل: هجر ۱۰
- سدارنگانی: خدارا شرطہ و صلش ۱۱
- ایضاً: محفل همی جویم ۱۲
- اصل: گردد ۱۳
- اصل: زانویم ۱۴
- اصل: مان ۱۵
- اتنی جگہ خالی ہے ۱۶
- خدا یار خانی (ص ۸۸)؛ شهرت ۱۷
- سدارنگانی (ص ۱۴۳) ۱۸
- سدارنگانی^۱ ص: ۱۴۶ ۱۹
- ایضاً؛ ۱۴۵ ۲۰
- اصل: بود ۲۱
- اصل: شکند ۲۲
- کاتب نے یہ پورا حاشیہ قتل کیا ہے۔ ۲۳
- سدارنگانی (ص ۱۴۶) ۲۴
- از حلقة بگوشان تو و گوشہ نشین است
- اصل: افتاد ۲۵
- اصل: صبر ۲۶

اصل: افتاد	- ۲۷
اصل: ز	- ۲۸
اصل: من	- ۲۹
اصل: خون	- ۳۰
غزل کی رونویسی کی گئی ہے۔ اصل نسخہ میں یہ غزل اسی طرح درج ہے۔ کنتوں والی جگہ کاتب نے خالی چھوڑ دی ہے۔ غزل کا مصرعہ اولیٰ کا وزن بھی محل نظر ہے۔	- ۳۱
اصل: کند	- ۳۲
اصل: دلم	- ۳۳
اصل: دامائی	- ۳۴
مقالات الشعراء: ۴۴۷	- ۳۵
مقالات الشعراء: ۸۸۷	- ۳۶
اصل: دوست	- ۳۷
اصل: قدق قدق	- ۳۸
اصل متن میں کاتب نے یہ جگہ خالی چھوڑی ہے۔ میاں سرفراز خان کلہوڑہ مراد ہے۔	- ۳۹
اصل: انتخوب	- ۴۱
اصل: قش	- ۴۲
مقالات الشعراء: ۴۴۷	- ۴۳
مقالات الشعراء: ۴۴۷	- ۴۴
مقالات الشعراء: ۴۴۷	- ۴۵
سدار نگانی: ۱۴۵	- ۴۶

منابع و مآخذ:

- ۱۔ ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ / ڈاکٹر سید عبداللہ، لاہور، ۱۹۷۶ء، (اردو)۔
- ۲۔ پاکستان میں فارسی ادب / ڈاکٹر ظہور الدین احمد، لاہور، ۱۹۷۷ء، (اردو)۔
- ۳۔ پرشین پیش آف سندھ / انج آئی سدارنگانی، حیدر آباد
- ۴۔ تاریخ سندھ / اعجاز الحق قدوی، لاہور، ۱۹۷۳ء، ج ۲ (اردو)۔
- ۵۔ تاریخ سندھ / مولانا غلام رسول میر، حیدر آباد، ۱۹۵۸ء، ج ۲ (اردو)۔
- ۶۔ تحفہ الکرام / میر علی شیر قافی تھوی، تھج سید حامد الدین راشدی، حیدر آباد، ۱۹۷۱ء، بخش اول از مجلد سوم (فارسی)۔
- ۷۔ خدا یار خانی میاں سرفراز خان عباسی / میرزا عباس علی بیگ چامشورو ۱۹۸۰ء، (سندھی)۔
- ۸۔ دیوانِ محسن / محمد محسن تھوی، تھج محمد حبیب اللہ رشدی حیدر آباد، ۱۹۸۰ء، (فارسی)۔
- ۹۔ مشتوبیات و قصاید قافی / میر علی شیر قافی، تھج سید حامد الدین راشدی، کراچی، ۱۹۷۱ء، (فارسی)۔
- ۱۰۔ مشتوی گوہر منظوم / غلام علی مراح تھوی، تھج سید ناصر نوشانی، کراچی، ۱۹۹۳ء (فارسی) مشمول پاکستان ہٹشاریکل جمل،
- ۱۱۔ مقالات اشعار / میر علی شیر قافی، تھج سید حامد الدین راشدی، کراچی، ۱۹۵۷ء، (فارسی)۔
- ۱۲۔ فہرست مشترک نسخہ ہائی خطي فارسی پاکستان / احمد منزوی، اسلام آباد، ج ۵ و ۶، (فارسی)۔

century A.H. Dr. Naushahi has discussed, in the preface of the article, the brief history of the Sindh province, the rulers of that particular period, life sketch of the poet, opinion of the critics, and afterwards the sweet verses of Atarod has been rendered to the lovers of Persian literature.

10. Editing of the Manuscript " Khuldi Nama"

Dr. Najam ur Rashid/Dr. Muhammad Sabir

Persian has been the official and educational language of the sub-continent for many centuries. Writers and poets of great repute have written in this language and their works are still considered among the bests. Thousands of manuscripts placed in the libraries are yet to be published. A worthy manuscript edited by two scholars is being presented to the lovers of Persian literature: " Khuldi Nama" is actually a "Mushaera" and " Collection" of Ghazals". Sufficient information is given by the editors about this term. Abdur Rahman Khuldi, poet of the 13th century A.H, wrote these ghazals in following Mahmood Nama Lahori. 63 Ghazals consisting 393 sweet verses are being gifted to the readers.

11. Mathnair Ramz -O- Eina by Abu - al- Barakat Munneer

Dr. Syed Muhammad Farid (Pakistan)

Abu Albarakat Munir Lahori was the forward and prominent poet of later Mughal period and his Divain has yet to be published. It is known to every body that Munir had great importance among his contemporaries. Dr. Farid has edited the Mathnavi. " Ramz O Eima" written by Munir. It is looked that it will be a step forward in the recognition of Munir Lahori.

12. Editing & Preface of Diwan-e- Atarod

Khizar Naushahi (Pakistan)

The Scholar has introduced a powerful writer and skillful poet, named Shivak Ram, pen name Atarod. Atarod lived in the literature friendly city of Thatta, located in Sind province, in 12th

manuscript form and could not be published. Even today thousands of manuscripts are lying in libraries. Writer of this article has mentioned the criteria of Editing the manuscripts and then introduced some important Editors of the sub - continent along with their published works.

8. Brief description of the works of Amir Khosrow Dehlavi

Prof. Dr. Nasreen Akhtar (Pakistan)

Amir Khusrow Dehelavi has got importance in Persian Literature and special significance in Sub-continent's Persian poetry. Many of the critics call him one of all time best poets of the sub- continent, India and Pakistan. He used to write in all forms of poetry. In this article all his poetic and prose works have been introduced briefly.

9. The Recognition of Ghalib in Pakistan brief analysis & some suggestions

Prof. Dr. Tehsin Feraqi (Pakistan)

Mirza Asad Ullah Khan Ghalib is brown best the est Urdu poet in all over the world, but interestingly he himself wanted to be known as Persian poet. As he says, if some one likes to see the true colors of the poetry, he should read out my Persian verses. That is why the Persian scholars of the sub- continent has always paid great attention to his Persian poetry. In this article the brief sketch of Ghalib Studies, along with the famous Ghalib scholars and few important suggestions have been discussed.

**5. The Literary & Scholarly Contribution of Allama
Gholam Mostafa Qasemi**

Dr. Qasam Safi (Iran)

Prof. Allama Dr. Ghulam Mustafa Qasemi is one of the Iran loving scholars from Sindh. He tried all his best to lit the candle of Persian literature and culture in sub continent, particularly Pakistan. He is the editor and preface writer of the 1st Persian translation of Quran in the territory of Sindh. He tried all his best to promote Islamic values and ethical & social norms in the society. His contribution towards the promotion of culture and literature is Commendable. In this article, his personality and services have been analysed.

6. Shida Motavalli, Follower of Saib

Mohsin Zakir ul Hussaini (Iran)

Muhammad Biry Gilani, pen name Sheda, is one of the prominent and famous contemporary poets. He used to write in all kinds of poetry but was really the Master of Ghazal writing. He followed the two famous styles of Persian poetry named Iraqi and Hindi. He used to write Ghazals in a single theme. His poetry is transparent and sweet having new ideas. Writer of this article has described the poetry of Sheda and his close association with the famous style poet Saib.

7. Editing & Compilation of Manuscripts in Pakistan

Dr. Zahoor ud Din Ahmad (Pakistan)

Human being has covered the long distance before reaching to the present Modern age. Earlier the book were found in

3. The Principle of Zen-Budism in Hasht Katab of Sohrab Sepehri

Dr. Humaira Zamoradi (Iran)

Zen Budism has many practical dimensions. In this article the intellectual influence of Budism on Eastern Art & Culture have been analysed. Besides this, its influence on Sohrab Sepehri, the great contemporary Iranian poet & thinker has been discussed and examples have been quoted from his collection of poetry named " Hasht Katab".

4. Critical review of the book " Mavraa - ul - Kalema"

Dr. Ahmad Moussa (Morocco)

The modern Persian poetry, introduced in the earlier part of the 20th Century and quite surprisingly in a very short Span of time it has gained roots among the masses and literary circles as well. Its popularite now touching the all continents of the universe. In this article a book titled " Mavra -ul - Kalema" by Dr. Mohammad Al Luzi has been over booked and reviewed by Dr. Ahmad Moussa. Originally this book has been written in Arabic and importantly it has proved it self a mile stone in the recognition of Modern Persian poetry especially in the Arabic world and the continent of Africa. Some great poets of the last century, from constitutional period to the era of Islamic Revolution have been discussed and introduced.

Abstracts of Contents in English

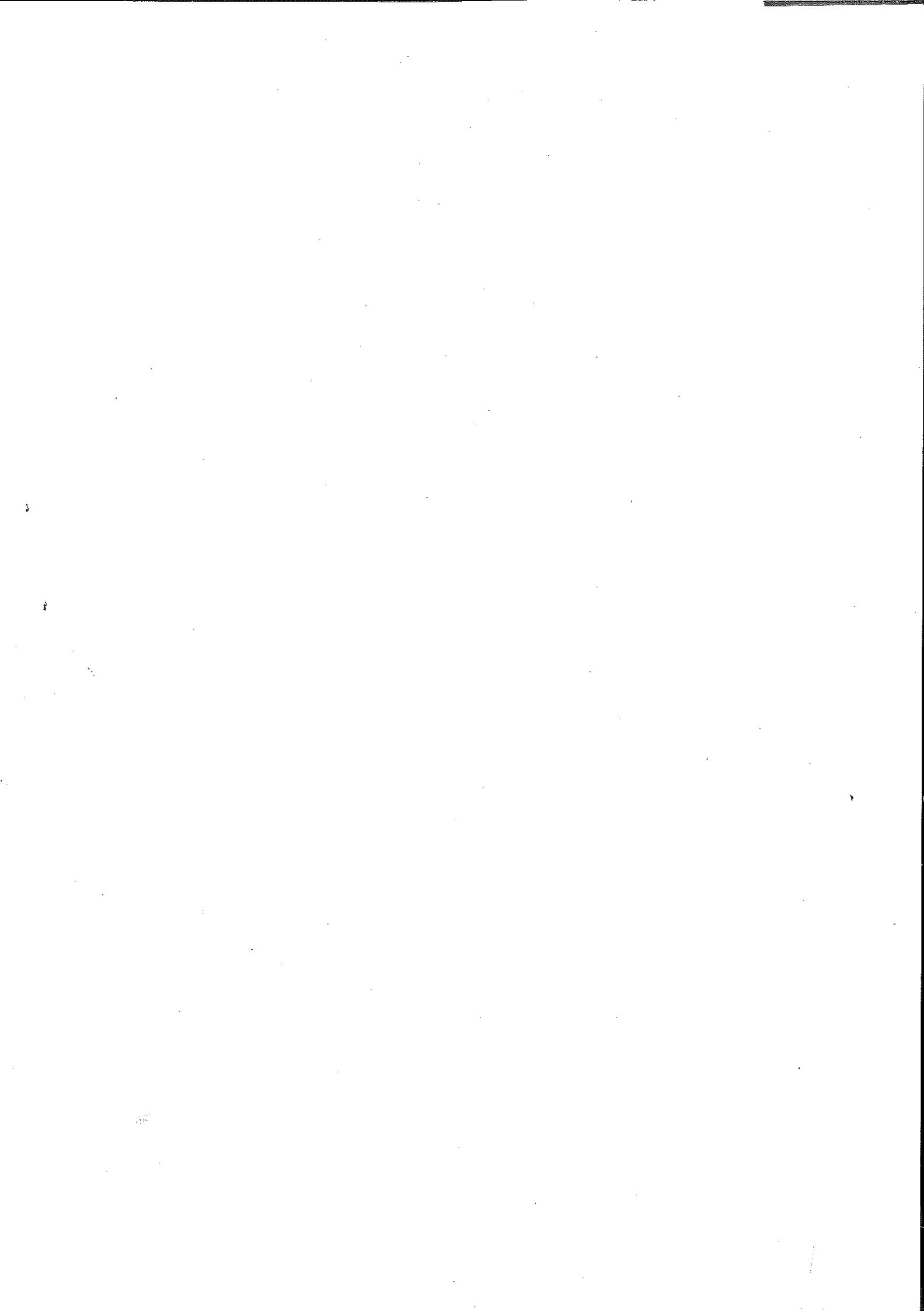
1. Foroughi Bestami, the Famous Ghazal Poet
Mirza Mulla Ahmad (Tajikistan)

Ghazal is considered the art beautiful and popular form of Persian poetry. Great poets like Sa'di, Romi and Hafiz have written some unforgettable ghazals. Foroughi Bestami, the skillful poet of the 13th century Hijri, lived his life in the Qajari period. The Qajari period's poetry is in the foot steps of the Revivalist Movement, Foroughi, too like his contemporary poets, but name skillfully followed Sa'di and Hafiz. In this article life and works of Foroughi and Comparison with Sa'di and Hafiz has been discussed and the greatness of the poetry of foroughi has been brought to light artistically.

2. Hari, the symbol of beloved's in the imagery of
Amir Khosrow Dehlavi

Prof. Dr. Ali Muhammad Moazzani (Iran)

In the imagery of Amir Khusro, some elements e.g Zolf, Mou, forrkh and geesou of the beloved are of imminent importance. Although such imagery could also be found in some other poet's verses, but the style of Khusro is different from all others. The writer of this article has pointed out some important fractions of the Amir Khusro's poetry especially imagery.



S A F E E N E H

**A Research Journal of Persian
Language, Literature and Culture**

NO # 4 - 5

YEAR 2006-07

Patron:

Dr. Muhammad Saleem Mazhar
Dean, Faculty of Oriental Learning

Chief Editor:

Dr. Ghulam Moeen ud Din
Chairman, Persian Department

Editor:

Dr. Najam ur Rashid
Dr. Muhammad Nasir

Editorial Board:

Dr. Muhammad Iqbal Shahid
Dr. Syed Muhammad Farid
Dr. Shoaib Ahmad
Dr. Muhammad Sabir

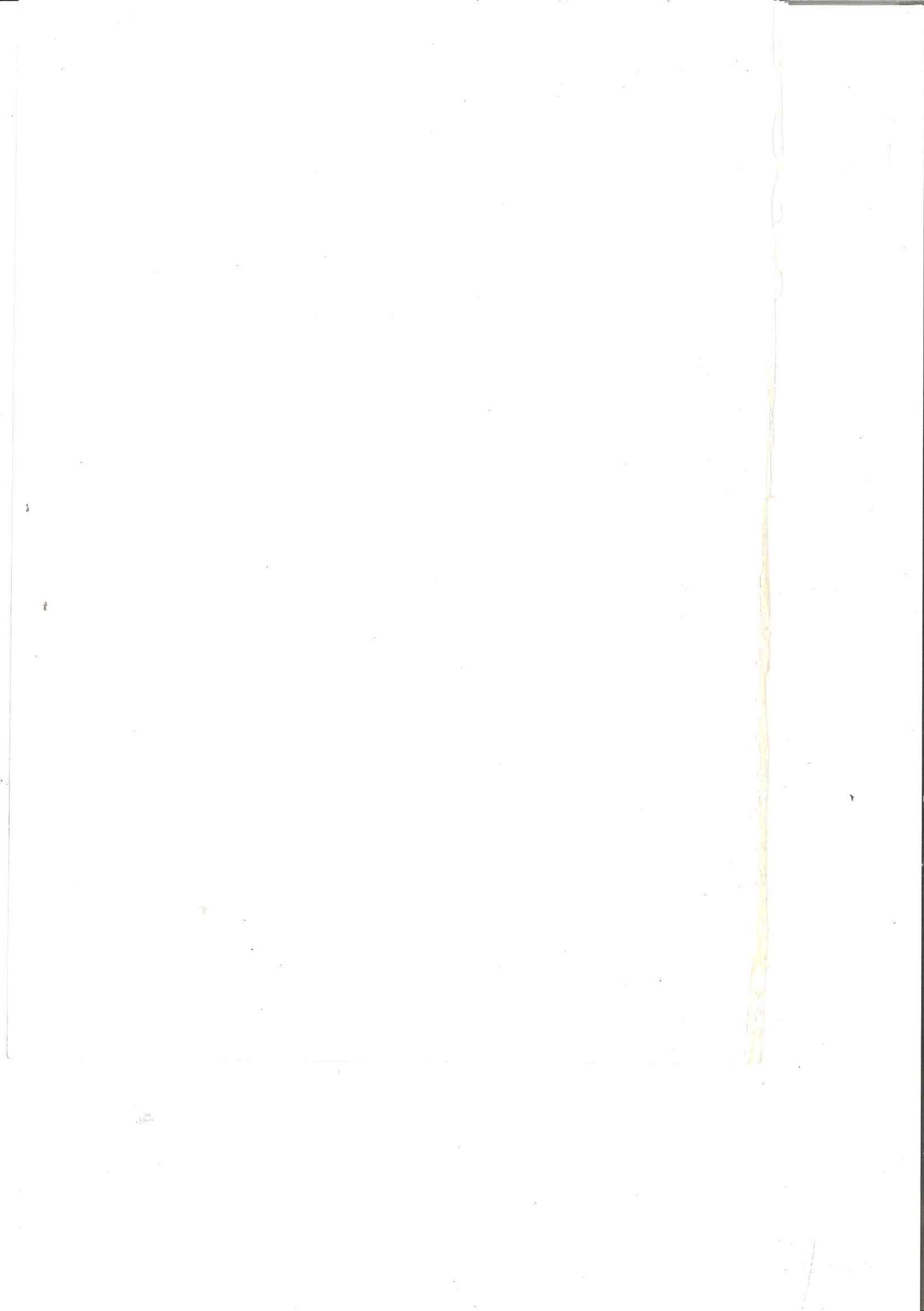
Printed by:

Muhammad Khalid Khan
Deputy Registrar, Punjab University Press

Address:

Editor "SAFEENEH"
Department of Persian, Oriental College,
University of the Punjab, Lahore. 54000
Pakistan

E-mail: nasir.pu.pk@gmail.com
najampu@hotmail.com
Phone: 0092-42-9210833 Fax: 0092-42-7353005



S A F E E N E H

**A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN
LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE**

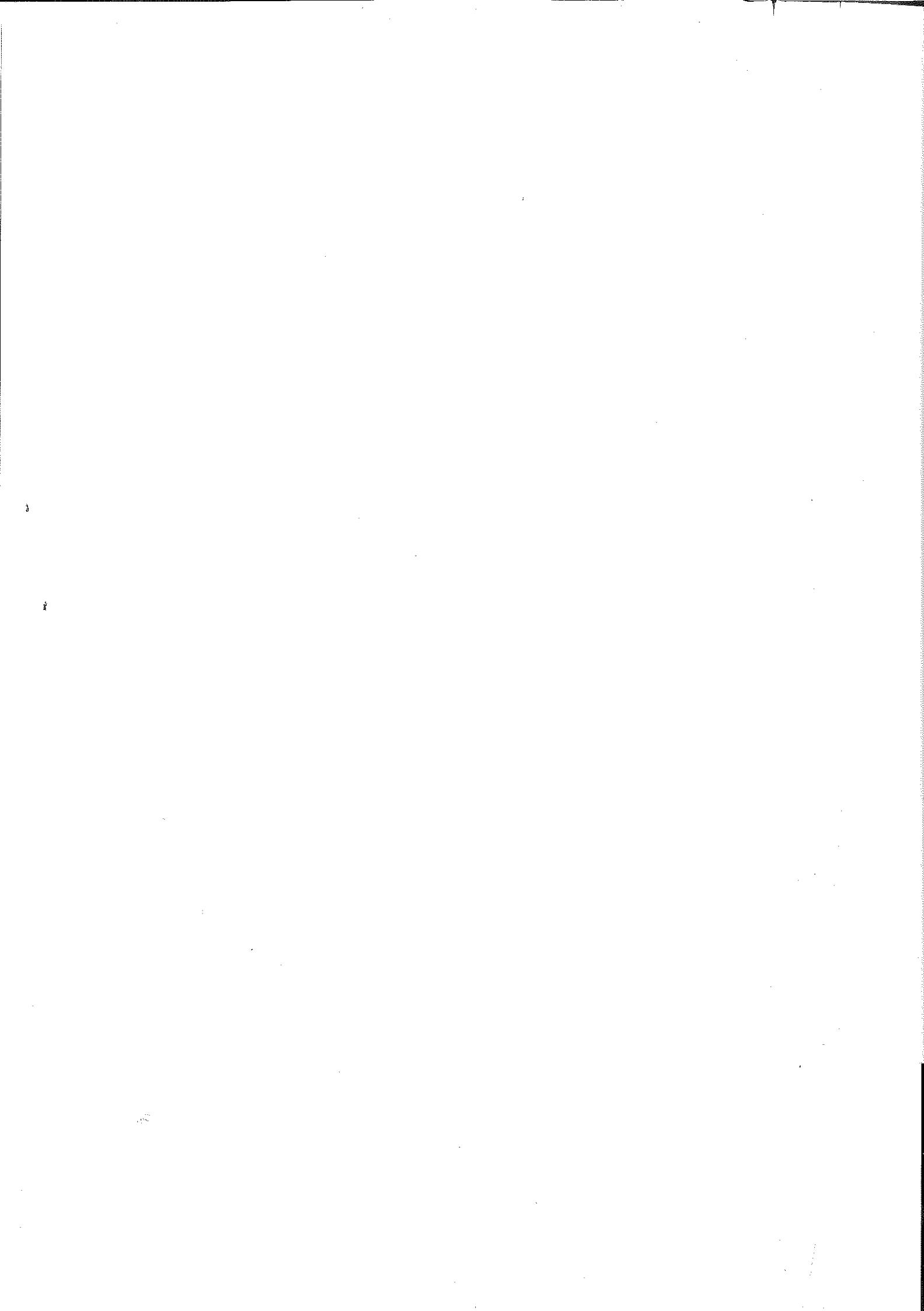
NO # 4 - 5

YEAR 2006-07

ISSN-NO. 1992-3198



*Department of Persian
Punjab University, Oriental College
LAHORE- PAKISTAN*



سفینہ



SAFEENEH

A Research Journal of
Persian Language
Literature and Culture

شماره ۴ - ۵، ۶۷ - ۵۸۳۱ ش

دانشگاہ پنجاب، لاہور - پاکستان

Department of Persian
Punjab University Oriental College
LAHORE - PAKISTAN